



شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران

مدرسه علمیه فاطمیه (س) شهرستان دامغان

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

عنوان

شخصیت انسان از منظر قرآن با رویکرد به نقش زبان

استاد راهنما

سرکار خانم لیلا خواجه زاده

استاد داور

جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای محمدعلی منصوریان

پژوهشگر

مرضیه سادات جنانی

بهمن ۱۳۹۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیر و تشکر

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ، لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ

حمد و سپاس یکتای بی‌همتا را که لطفش بر ما عیان است، ادای شکرش را هیچ زبان و دریای فضلش را هیچ کران نیست و اگر در این وادی هستیم، همه محبت اوست.

الهی ای مهربان‌تر از ما به ما، از تو می‌خواهم همه کسانی را که حتی ذره‌ای در انجام این امر مرا یاری نموده‌اند، در سایه لطف و محبت بی‌کرانت، سلامت، شادکام و موفق بداری.

ابتدا از استاد گرانقدرم سرکار خانم لیلا خواجه‌زاده که زحمت راهنمایی این پایان‌نامه را برعهده داشتند، کمال سپاس را دارم.

سپاس آخر را به مهربان‌ترین همراهان زندگی‌ام، یعنی خانواده‌ی عزیزم تقدیم می‌کنم که حضورشان در فضای زندگی‌ام مصداق بی‌ریای سخاوت بوده است.

تقدیم به

پدر و مادرم:

خدای را بسی شاکرم که از روی کرم، پدر و مادری فداکار نصیبم ساخته تا در سایه درخت پربار وجودشان بیاسایم و از ریشه آن‌ها شاخ و برگ گیرم و از سایه وجودشان در راه کسب علم و دانش تلاش نمایم. والدینی که بودنشان تاج افتخاری است بر سرم و نامشان دلیلی است بر بودنم، چرا که این دو وجود، پس از پروردگار، مایه هستی‌ام بوده اند دستم را گرفتند و راه رفتن را در این وادی زندگی پر از فراز و نشیب آموختند. آموزگارانی که برایم زندگی، بودن و انسان بودن را معنا کردند....

چکیده

یکی از مهم‌ترین وظایف انسان شناخت خویشتن است تا از این طریق به شناخت پروردگارش نائل آید. تا کنون شخصیت انسان توسط دیدگاه‌های مختلف از جمله روانشناسی، جامعه‌شناسی و... مورد بررسی قرار گرفته است. اما بهترین و کامل‌ترین راه شناخت شخصیت و عوامل مؤثر بر آن، مراجعه به قرآن کریم است. لذا بهترین راه خودشناسی استمداد از قرآن مبین است، زیرا خداوندی که انسان را آفریده بیش از هرکس از اسباب سعادت و شقاوتش آگاه است. زبان از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر شخصیت و سرنوشت انسان است که با کنترل و هدایت آن در راه حق می‌توان به والاترین مقام دست یافت. روشی که در پژوهش حاضر به کار رفته، توصیفی و از منابع قرآنی، تفسیری، اخلاقی، روایی و روانشناسی استفاده شده است. تحقیق حاضر جهت پرداختن به موضوع مورد نظر مباحثی را که شامل مفهوم‌شناسی موضوع مورد بحث، شناخت شخصیت انسان از دیدگاه قرآن و بررسی ویژگی‌های منفی و مثبت انسان، عوامل شکل‌گیری شخصیت انسان و اقسام آن و نیز چگونگی تأثیر زبان بر شخصیت و سرنوشت انسان می‌باشد مطرح کرده است. بررسی موضوع شخصیت انسان به دلیل اهمیت فوق‌العاده آن و بیان عوامل تأثیرگذار بر آن که مهمترینشان زبان است موجب شناخت بشر از خود و در نتیجه یافتن و پیمودن راه حق و رسیدن به کمال و رستگاریست.

کلید واژه‌ها: شخصیت، انسان، زبان، قرآن

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۸
فصل اول	۲
کلیات	۲
تعریف و تبیین موضوع	۵
اهمیت و ضرورت تحقیق	۵
اهداف و فوائد تحقیق	۵
سؤال‌های تحقیق	۶
روش تحقیق	۶
پیشینه موضوع تحقیق	۶
فصل دوم	۱۰
مفهوم‌شناسی	۱۰
۱- شخصیت	۱۱
۱-۱ مفهوم لغوی شخصیت	۱۱
۱-۲ مفهوم اصطلاحی شخصیت	۱۳
۱-۳ شخصیت از دیدگاه روانشناسی	۱۴
۱-۴ واژه شخصیت از دیدگاه قرآن	۱۸
۲- انسان	۲۱
۲-۱ مفهوم لغوی انسان	۲۱
۲-۲ مفهوم اصطلاحی انسان	۲۳
۲-۳ انسان از دیدگاه قرآن	۲۴

۳- زبان	۲۹
۳-۱ مفهوم لغوی زبان	۳۰
۳-۲ مفهوم اصطلاحی زبان	۳۰
فصل سوم	۳۲
شخصیت انسان از دیدگاه قرآن	۳۲
۱- شناخت شخصیت انسان از نظر قرآن	۳۳
۱-۱ معرفت نفس بهترین راه برای معرفت الله	۳۳
۱-۲ ویژگی‌های مثبت انسان	۳۴
۱-۳ استعداد وجود ویژگی‌های منفی در انسان	۳۹
۲- زشت بودن یا زیبا بودن انسان از نظر قرآن	۴۴
۳- ابزارهای تعیین کننده در شکل گیری شخصیت	۴۶
۳-۱ عقل و اندیشه	۴۶
۳-۲ دل و قلب	۴۷
۳-۳ اختیار	۴۸
۴- انواع شخصیت از دیدگاه قرآن	۴۸
۴-۱ شخصیت‌های سنگی	۴۹
۴-۲ شخصیت‌های بی ثبات	۴۹
۴-۳ شخصیت زیبا یا زشت	۴۹
۴-۴ شخصیت‌های شیطانی	۵۰
۵-۵ شخصیت‌های آسمانی	۵۰
فصل چهارم	۵۳
عوامل شکل گیری شخصیت انسان	۵۳
۱- عوامل سازنده شخصیت	۵۴

۱-۱ عوامل درونی و جسمی تأثیرگذار بر روی شخصیت.....	۵۴
۱-۲ عوامل بیرونی تأثیرگذار بر شخصیت.....	۵۸
فصل پنجم.....	۷۱
تأثیر زبان بر شخصیت و سرنوشت انسان.....	۷۱
۱- نعمت زبان و نقش آن در زندگی انسان.....	۷۲
۲- زبان در قرآن.....	۷۳
۲-۱ مسئولیت‌های زبان.....	۷۶
۲-۲ گفتار و گویش، گویای شاکله و شخصیت انسانی.....	۷۷
۲-۳ خیر و شر زبان.....	۸۰
۳- مدیریت زبان.....	۸۲
نتیجه‌گیری.....	۹۱
منابع.....	۹۳
مقاله.....	۹۸

مقدمه

«شخصیت» خصوصیتی است که در روح هرکس شکل می‌گیرد و موجب تمایز او از دیگران می‌شود.

قرآن کریم این حقیقت را چنین ترسیم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱ ای مردم ما شما را از نر و ماده‌ای خلق نمودیم و شما را به صورت شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، برای اینکه یکدیگر را بشناسید (اما این را بدانید که) همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. به درستی که خداوند دانا و آگاه است.

در این آیه شریفه، تفاوت انسان‌ها از لحاظ رنگ و قیافه و دیگر خصوصیات جسمانی و همچنین صفات روحی روانی (علی‌رغم وحدت نوعی) مورد توجه قرار گرفته است. هر کدام از این تفاوت‌ها، باعث تشخیص صاحب آن از دیگر افراد می‌شوند.

توجه به این نکته نیز لازم است که تفاوت‌ها لازم نیست همیشه ظاهری باشند، بلکه ممکن است اموری، مثل عناوین حقوقی باشند، مثلاً می‌گویند فلانی یک شخصیت سیاسی است، فلانی یک شخصیت علمی است و...

آن‌چه همیشه ذهن بشر را متوجه خود کرده و در طول تاریخ او را به اندیشه و تفکر واداشته، معرفت نفس یا خودشناسی است. قرآن کریم به منظور دستیابی به خودشناسی و رشد شخصیت و ارتقای نفس انسان به مدارج کمال انسانی، مناسب‌ترین و بهترین راهی را که بتواند زمینه سعادت دنیا و آخرت او را فراهم کند، به وی نشان داده است. در قرآن کریم آیات بسیاری است که فطرت وجودی انسان و حالات گوناگون روحی او را یادآوری کرده و علل انحراف و بیماری و همچنین راه‌های تهذیب و تربیت و درمان روان انسان را به گونه‌ای گسترده بیان کرده است. بدین‌سان می‌توان به کمک حقایقی که در قرآن درباره انسان و صفات و حالات گوناگون او آمده است، به خوبی شخصیت انسانی را رشد داد و انگیزه‌های اصلی محرک رفتار انسان و عواملی را که در هماهنگ کردن شخصیت و تکامل و بهبود زندگی او تأثیر بسزایی دارند، شناسایی کرد.

هدف خداوند از آفرینش انسان، رسیدن به مقام والای انسانی و تخلّق به اخلاق الهی است. برای حرکت صحیح در این مسیر و نیل به این هدف، برنامه و دستورالعمل صحیح لازم است تا رهرو بتواند بدون سرگردانی در مسیر رشد و تعالی قدم بردارد.

این راه را باید در مرحله اول با ایمان به خدا شروع کرد و در راه اطاعت از او با اخلاص گام برداشت.

در مرحله دوم انسان باید نفس خود را به تقوا زینت دهد و با پرهیز از محرمات، به مدارجی از کمال روحی دست یابد.

در مرحله سوم باید از تمام گناهانی که توسط اعضا و جوارح انسان سر می‌زند، و در این مسیر مزاحم او می‌باشد اجتناب کند، و یکی از آن گناهان که خیلی خطرناک است، به وسیله زبان انجام می‌شود.

زبان از جوارح بسیار ارزشمند و مفید است، که می‌تواند با سخنان عالمانه و مقالات حکیمانه، جامعه را با کمال بسازد و از فرهنگ و دانش برخوردار نماید و مردم را به سوی رستگاری رهنمون سازد؛ همچنین زبان از جوارح بسیار خطرناک و مضر نیز هست و آفتش از آفت سایر اعضا و جوارح بیشتر است.

پژوهش حاضر درصدد گردآوری حقایق قرآنی و روایی در زمینه شخصیت انسان و تأثیر زبان بر سعادت یا شقاوت اوست تا با رهجویی از آیات قرآن که همه قطعی و یقینی هستند و استمداد از احادیث و روایات، بتوان به تکوین شخصیت راستین و رفتار درست انسانی، دست یافت.

فصل اول

کلیات

تعریف و تبیین موضوع

شخصیت مجموعه‌ای پایدار از ویژگی‌هاست که مشابهت‌ها و تفاوت‌های رفتار روانشناختی افراد را که دارای تداوم زمانی بوده و ممکن است به واسطه‌ی فشارهای اجتماعی و زیست‌شناختی شناخته شوند یا به آسانی درک شوند، مشخص می‌کند. روانشناسان در بحث از شخصیت بیش از هرچیز به تفاوت‌های فردی توجه دارند. یعنی ویژگی‌هایی که یک فرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند. انسان حیوان ناطق دارای موت است. او از طریق قوه‌ی ناطقه به درک کلیات نائل می‌گردد. زبان یکی از توانایی‌های ذهن انسان و گفتار نمود آوایی این توانایی است. تحقیق پایانی حاضر شامل مباحثی چون: مفهوم‌شناسی شخصیت، شخصیت انسان از دیدگاه قرآن، عوامل شکل‌گیری شخصیت انسان، تأثیر زبان بر شخصیت و سرنوشت انسان می‌باشد. از نظر قرآن انسان توانایی دارد جهان را مسخر خویش سازد و فرشتگان را به خدمت خویش بگمارد و نیز می‌تواند به اسفل السافلین سقوط کند. انسان یک موجود دویچه‌ای است و از آیات قرآن کریم چنین برمی‌آید که انسان یک بعد معنوی و یک بعد مادی دارد. زبان و گفتار نقش حائز اهمیتی در سعادت و شقاوت انسان‌ها دارد تا آن‌جا که گاهی یک جمله سرنوشت فرد یا حتی مسیر اجتماعی را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد.

اهمیت و ضرورت تحقیق

انسان با شناخت شخصیت خویش از طریق قرآن که والاترین راهنما و الگوی آدمی می‌باشد، پی می‌برد که چگونه موجودی است، چه خصوصیتی دارد، راه هدایت و رستگاری و راه نابودی و بدبختی اش کدام است. این کتاب هدایتگر با بیان وظایف تک تک اعضا و جوارح که مهمترین آن‌ها زبان است بشریت را به سوی سعادت رهنمون می‌شود. زبان ترجمان اندرون و سجایای یک انسان است. گفتار در زندگی انسان‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (سوره‌ی مبارکه احزاب، آیه‌ی ۷۰) ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگویید. این عضو بدن، پربرکت‌ترین و مؤثرترین وسیله‌ی طاعت، هدایت و اصلاح است و در عین حال خطرناک‌ترین و پرگناه‌ترین عضو محسوب می‌شود.

اهداف و فوائد تحقیق

۱. شناخت مفهوم شخصیت

۲. شناخت شخصیت انسان از دیدگاه قرآن
۳. شناخت عوامل شکل‌گیری شخصیت انسان
۴. شناخت تأثیر زبان بر شخصیت و سرنوشت انسان

سؤال‌های تحقیق

الف) سؤال اصلی

نظر قرآن راجع به شخصیت انسان چیست و زبان چه تأثیری بر شخصیت و زندگی او دارد؟

ب) سؤالات فرعی

۱. مفهوم شخصیت چیست؟
۲. دیدگاه قرآن در رابطه با شخصیت انسان چیست؟
۳. عوامل شکل‌گیری شخصیت انسان چیست؟
۴. زبان بر شخصیت و سرنوشت انسان چه تأثیری دارد؟

روش تحقیق

روش گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و به روش توصیفی انجام شده است.

پیشینه موضوع تحقیق

۱. عنوان تحقیق: مفهوم شخصیت در قرآن

محقق: زهرا فقیهی، دانشگاه اصفهان، استاد راهنما: محمدرضا حاج اسماعیلی، تاریخ انتشار: ۱۳۸۸/۶/۱۵، تاریخ دفاع: ۱۳۸۷

چکیده

شخصیت یکی از مباحث بسیار مهم در حوزه انسان‌شناسی است که در علوم مختلف انسانی و تربیتی جایگاهی ویژه دارد. این بحث به طور خاص اولین بار در حوزه دانش روان‌شناسی به کار رفته و گرایشی خاص

تحت عنوان روان‌شناسی شخصیت را به خود اختصاص داده است. این پژوهش در شکل رساله کارشناسی ارشد بر آن است تا ضمن تحلیل و بررسی نگاه ویژه قرآن در رابطه با موضوع شخصیت، از طریق تطبیق بین مباحث قرآن و روانشناسی به میزان توفیق این دانش در تبیین این مفهوم دست یابد. در این راستا، به دو رویکرد اصلی نسبت به موضوع شخصیت در چهار فصل پرداخته شده که عبارتند از: رویکرد روانشناختی و رویکرد قرآنی با نگرش مفهومی، توصیفی-تحلیلی و مصداقی. از آنجا که نگاه قرآن، نگاهی است وحیانی و نگاه خالق به مخلوق خویش، و نگاه روان‌شناسی، نگاهی است علمی در سطح توانایی‌های محدود بشری؛ الزاماً نمی‌توان بین مفاهیم قرآنی و یافته‌ها و مفاهیم بشری رابطه برقرار نمود، این امر نتیجه مستقیم نگاه‌های متفاوت در این دو حوزه است. بنابراین، در این رساله نه صرفاً قصد تخطئه یافته‌های بشری درکار بوده و نه قصد تحمیل آن‌ها بر مفاهیم قرآنی؛ بلکه بررسی‌های انجام گرفته در این رساله کاملاً بی‌طرفانه است. نتایج حاصل از بررسی‌های انجام گرفته در این دو حوزه به وضوح بیانگر این نکته است که هرچند روان‌شناسان در برخی از دست آوردهای خود، به دلیل حصر در زمان و مکان و محدود بودن امکانات گاه به بیراهه رفته اند، لیکن تاکنون توانسته اند به نتایج ارزشمندی در رابطه با شخصیت انسان دست یابند که شباهت زیادی با مفاهیم قرآنی موجود در این حوزه دارند. بررسی‌های انجام گرفته در حوزه معارف قرآنی نشان دهنده آن است که: الف) قرآن به شخصیت انسان و ابعاد مختلف آن مانند: روح، نفس، قلب، عقل و... توجه نموده است. ب) در قرآن تیپ‌ها و صفات شخصیتی مثبت و منفی در راستای انسان‌سازی ارائه گردیده و واکاوی شده‌اند. ج: در قرآن الگوسازی با شخصیت‌های مثبت به عنوان یکی از راهکارهای رشد شخصیت انسان ارائه گردیده و در مورد الگوپذیری از شخصیت‌های منفی هشدار داده شده است. د: قرآن توانایی‌های عالی انسان را در کانون توجه جدی خود قرار داده و انسان کامل را محور هستی معرفی می‌نماید. از نظر قرآن انسان توانایی آن را دارد که از مرتبه وجودی فرشتگان پای را فراتر نهاده، با متصف گشتن به صفات الهی در راه کمال و قرب به خدا چنان پیش رود «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى». (النجم / ۹)، که فرشته را یارای همراهی و هم‌پایی با او نباشد. از این رو، برنامه‌ای منسجم و هماهنگ برای کمال انسان ارائه می‌نماید.

کلمات کلیدی: شخصیت، قرآن، شاکله، اسوه

۲. عنوان تحقیق: انسان ایده‌آل از منظر قرآن و عترت

محقق: سمیرا شهنازی، حوزه علمیه خراسان، استاد راهنما: سیدجمال وزیری محبوب، تاریخ انتشار: ۱۳۹۱/۱/۲۳

چکیده

در این پژوهش که تحت عنوان انسان ایده آل از منظر قرآن و سنت می‌باشد، به بررسی ویژگی‌ها و خصوصیات انسان نمونه و وارسته با رویکردی قرآنی و روایی، پیرامون هر مقوله اخلاقی و اصول ارزشی می‌پردازد. انسان ایده آل، انسانی کمال‌گرا و پویاست که خواهان رشد و تعالی و پیشرفت در جهت کسب کمالات روحی و معنوی بالاتر و بیشتر، به منظور رسیدن به سعادت حقیقی که همانا «لقاءالله» است، می‌باشد. این نوشتار در پنج بخش سامان‌یافته که گویای شخصیت چنین انسانی است، خلاصه آن به شرح ذیل است: بخش اول: با عنوان حقیقت کمال، ضمن واکاوی معانی این واژه، به چند و چونی آن در انسان و سایر موجودات می‌پردازد. اضافه بر این، نظر عرفا و حکما و قرآن و عترت راجع به این مقوله (کمال) در این بخش قید شده است. بخش دوم، تحت عنوان رابطه انسان با خداوند، طی دو فصل، خدا محوری و عملکرد توحیدی انسان را در قالب‌هایی چون، اندیشه توحیدی، ایمان، عبادت و بندگی، خلوص نیت و تقوا و پرهیزگاری بیان می‌کند. در رابطه انسان با خود، که بخش سوم را به خود اختصاص می‌دهد به خودشناسی و اهمیت آن در ساختار شخصیت انسان اشاره شده است. در ادامه به بهداشت روان و تن پرداخته و آن را مایه تداوم حس کمال جویی و کمال طبیی انسان معرفی می‌کند. حسن ختام این بخش، حسن خلق است که در مواردی چون مبارزه با هوای نفس، داشتن عفت، کسب علم و دانش و صبر و بردباری به بحث می‌نشیند. در بخش چهارم، رابطه انسان با انسان مطرح است که رابطه انسان با اعضای خانواده و خویشان و در سطحی وسیع‌تر، رابطه‌اش با اجتماع را تشریح می‌کند. و ارزش‌هایی چون صله رحم، عفو و گذشت، جود و احسان، ایثار، خیرخواهی، تعاون و همکاری و مبارزه با فساد را معرف شخصیت انسان ایده آل می‌داند. بخش نهایی با عنوان رابطه انسان با طبیعت، به توضیح و تبیین الگوی رفتار صحیح با منابع موجود در طبیعت، اعم از آب، خاک، جنگل، گیاه، ... و نیز برخورد انسان دوستانه و کریمانه با موجودات زنده طبیعت می‌پردازد. پایان بخش مطالب، ذکر چند توصیه و پیشنهاد است، امید آن‌که مفید فایده واقع گردد.

کلمات کلیدی: انسان ایده آل، کمال، قرآن، سنت، طبیعت.

باتوجه به پژوهش‌های انجام شده، اگرچه موضوع شخصیت انسان از منظر قرآن مورد بررسی قرار گرفته و مقالات متعددی نگاشته شده ولی تحقیق پایانی حاضر دو نظر دارد علاوه بر تبیین شخصیت انسان از دیدگاه قرآن نقش زبان رادر شکل‌گیری شخصیت و تأثیر آن را بر سرنوشت و زندگی بشر تعیین نموده، راه فلاح و

رستگاری و نیز شقاوت و بدبختی انسان‌ها را روشن نماید، که همین موجب تمایز این تحقیق با سایر پژوهش‌ها شده است.

فصل دوم

مفهوم شناسی

در تحقیق پایانی حاضر واژگانی مورد بحث است که قبل از پرداختن به اصل موضوع لازم است واژگان مذکور مورد بررسی قرار گیرد:

۱- شخصیت

یکی از جنبه‌های مؤثر و مطرح در ارتباط با روان آدمی، شخصیت اوست. عاملی که داعیه‌دار بسیاری از رفتارهای انسان است و خود به تنهایی باید در برابر هر کنشی، واکنشی مناسب بیابد و توجیهی دقیق ارائه دهد.^۱

۱-۱ مفهوم لغوی شخصیت

شخصیت مأخوذ از تازی شرافت و رفعت و بزرگواری و مرتبه و درجه (ناظم الاطباء). صاحب وجودی، وجود، منش. در اصطلاح روانشناسی، شخصیت یا منش عبارت از مجموع نفسانیات (احساسات، افکار، عواطف و...) هرکسی است که برای هر شخصیت دو رکن است: یکی وحدت و دیگری هویت. وحدت هرکسی از این جهت است که نفسانیاتش سلسله واحدی را تشکیل می‌دهند و او می‌تواند چندین معنی را با یک عمل ذهنی با هم مقایسه و مقابله نماید ... هویت از این رو است که وحدت مزبور در طول زمان محفوظ می‌ماند و شخص همواره حس می‌کند که همان است که روز پیش یا سال پیش ... بوده است یا روز و سال بعد خواهد بود.

ضمناً ملتفت است که معنای اخلاقاً از دیگر هم‌نوعان متمایز می‌باشد همچنان که از جهت خصوصیات جسمانی با آن‌ها فرق دارد. و از جمله عوامل نفسانی که شخصیت را تشکیل می‌دهد، پاره‌ای احساسات و حافظه و تخیل و اراده است و گذشته از این محیط اجتماعی نیز در تشکیل این معنی دخالت مهمی دارد و تعقل ذات را تسهیل می‌نماید. شخصیت از لحاظ فلسفی، بدین گونه مورد گفتگو است که تعقلی که هرکس از ذات خویش دارد آیا با حقیقتی منطبق هست یا نیست به عبارت دیگر حقیقت «وجود چیست» قطع نظر از ظواهر احوال^۲.

واژه شخصیت از دو قسمت ترکیب شده: «شخص» و «یت». شخص از شَخَص در زبان عربی گرفته شده که به معنی «چیزی را از چیزهای دیگر تمیز دادن» است. در فارسی «شخص» به معنی هر انسانی است که او را جدا از دیگران تشخیص داده‌ایم و می‌شناسیم. «یت» پسوندی است که هر جا بعد از کلمه‌ای بیاید معنی «... بودن» به آن می‌دهد؛ چنان‌که واژه‌های محرمیت، محرومیت، مصونیت، و اهمیت به معنی محرم بودن، محروم بودن، مصون

۱ داود رجبی نیا، سید محمود طاهری، مجله طبوبی (کاوشی در شخصیت در پرتو قرآن و حدیث)، شماره ۲۷، فروردین ۱۳۸۷، ص ۱۴.

۲ علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ج ۳۰، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۶۴ هـ. ش، ص ۲۷۹.

بودن، و مهم بودن است. اما برای آشنایی بیشتر با این مفهوم بهتر است نخست واژه شخصیت را که در انگلیسی Personality است، ریشه‌یابی کنیم تا بهتر بتوانیم به آنچه امروزه از به کار بردن این واژه مورد نظر است، پی ببریم. ریشه این واژه از Person در زبان لاتین است که در روم باستان دارای سه معنی بوده است:

۱. صورتکی که بازیگران در صحنه نمایش بر چهره خود می‌گذاشته‌اند تا حالت مختلف احساسی و عاطفی، چون خندان، گریان، ترسان و نظایر آن را به تماشاچیان القا کنند.
 ۲. نقشی که بازیگر به عهده می‌گرفته، مثل آدم خسیس، بیرحم، مهربان، غم‌ناک، یا شاد و بی‌خیال.
 ۳. خودِ بازیگر جدا از نقش و ظاهری که در صحنه داشته است.^۱
- بدین ترتیب واژه Personality یا شخصیت دارای دو معنی است:

معنی اول، آن قسمت از ویژگی‌های فرد است که دیگران می‌توانند ببینند و احساس کنند، یعنی ظاهر فرد. قسمت ظاهر، خود دارای دو جنبه است: (۱) ظاهری که انسان در زندگی اجتماعی دارد مثل رفتار و لباسی که از یک سپاهی و یا روحانی دین مورد انتظار مردم است و (۲) چهره‌ای که دیگران از خصوصیات خلق و خویی او می‌شناسند و یا فرد در شرایط و موقعیت‌های متفاوت خود را بدان متظاهر می‌سازد؛ مثل چهره غم آلود در مجالس ختم یا روضه و چهره شاد و خندان در مواقعی که دیگران با شوخی و مزاح وقت می‌گذرانند.

در هر دو جنبه از شخصیت، اساس و عامل تعیین کننده، وجود دیگران و موقعیت‌های اجتماعی است.

معنی دوم، آن قسمت از ویژگی‌های باطنی و درونی فرد است که جدا از نقش‌ها و چهره اجتماعی او می‌باشد، مثل ویژگی‌های طبیعی و جسمی، طرز کار غده‌ها و دیگر ویژگی‌های فردی او، که در شناخت دیگران از او و او از خود تأثیر فراوان دارد.

مجموع دو قسمتی که ذکر شد، در ارتباط با هم، شخصیت فرد را تشکیل می‌دهد. ما وقتی صحبت از شخصیت می‌کنیم، نمی‌توانیم یکی از این دو قسمت را نادیده بگیریم. شخصیت مجموعه مرتبط این دو قسمت است.^۲

۱ مهدی ثریا، فرهنگ و شخصیت، تهران، انتشارات قصیده سرا، ۱۳۸۴، ص ۳۵.

۲ مهدی ثریا، همان، ص ۳۶.

در زبان عربی شخصیت «الشاکله» می‌باشد که از ماده شکل گرفته شده است. شکل (به فتح شین) به معنای مثل و شبیه می‌باشد و معنای «فلانُ شکل فلان» این است که؛ مثل اوست در حالاتش.

شِکَل (به کسر شین) هم به معنای بستن چهارپا است و شِکَال طنابی است که اسب را با آن می‌بندند و شاکله از ماده شِکَل بوده است و به معنای عادت و سجه‌ای است که انسان را مقید به کارها و رفتاری می‌کند.

همچنین الشاکله به معنای راه و روش و مذهب و طریقت می‌باشد.

هرکس روی عوامل مخصوصی، استعدادی و طبیعتی کسب می‌کند و اعمال و رفتارهایش مطابق همان طبیعت از وی صادر می‌شوند. عوض کردن آن گرچه بسیار مشکل است ولی سلب اختیار نمی‌کند.

۲-۱ مفهوم اصطلاحی شخصیت

شخصیت هر فرد کل خصایص بدنی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی، اعم از موروثی یا اکتسابی است که او را به‌طور آشکار از دیگران مشخص می‌کند. شخصیت شامل آنچه فرد امروز هست و آنچه امیدوار است بشود، می‌باشد. پس هر صفتی که فرد را از افراد دیگر ممتاز می‌کند، جنبه‌ای از شخصیت او را تشکیل می‌دهد.^۱

واژه‌ی شخص و شخصیت در رشته‌های دیگر غیر از حقوق از جمله روانشناسی و جامعه‌شناسی به‌کار می‌رود و در هر رشته معنای مخصوص به خود را دارد. ریموند گسن در این باره می‌نویسد: «مفهوم شخصیت، مفهومی بنیادی است، مع ذلک تعریف آن در پرده ابهام باقی مانده است زیرا تفسیرهای مختلفی از آن به عمل آمده است»^۲ واژه شخصیت بلندی مقام و مرتبه را می‌رساند مثل (فلان شخصیت علمی) و هر نوع صفت اخلاقی برجسته‌ای که سبب امتیاز شخص می‌شود مثل (شجاعت اخلاقی، قوت اراده)^۳ و در نتیجه مجموعه عوامل باطنی یک شخص و مجموع نفعانیات یک شخص از احساسات، عواطف و افکار است.^۴

۱ ثریا سلیمانی فر، بررسی شخصیت جوان از دیدگاه قرآن حدیث و علم روانشناسی، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۱۷-۱۸.

۲ ریموند گسن، جرم‌شناسی نظری، مترجم مهدی کی‌نیا، تهران، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۸، ص ۱۵۴.

۳ علی اکبر سیاسی، روان‌شناسی جنایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۵.

۴ مهدی کی‌نیا، روان‌شناسی جنایی، ج اول، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۸۴، ص ۱۰۳.

۳-۱ شخصیت از دیدگاه روانشناسی

شخصیت و رویکردهای گوناگون در مورد آن یکی از مباحث علم روانشناسی است. به دلیل پیچیدگی ماهیت شخصیت، هنوز پاسخ واحد و یکسانی به این سؤال که شخصیت چیست؟ داده نشده است.

شخصیت جزء آن دسته از واژه‌هایی است که همه ما تصور می‌کنیم معنای آن را می‌دانیم و درست یا غلط آن را به کار می‌گیریم. یکی از روانشناسان معتقد است هرگاه که ما از واژه «من» استفاده می‌کنیم، دقیقاً بدانیم چه می‌خواهیم و این واژه به چه چیزی دلالت می‌کند، شناخت نسبتاً خوبی درباره معنای شخصیت به دست آورده‌ایم.^۱

نظریه‌ها درباره شخصیت و کیفیت شکل‌گیری آن، در مکاتب متفاوت، مانند روانکاوی فروید، و رفتارگرایی-روانشناسی انسان‌گرا، یکسان نیست. به همین علت، تعریف‌های شخصیت بسیار فراوان است.^۲ آلپورت، در تحقیقی راجع به تعاریف شخصیت، مشاهده کرد که از این گونه تعریف ۵۰ نوع مختلف وجود دارد. او اغلب آن‌ها را در دو دسته نسبتاً مشخص قرار داد:

دسته اول، تعاریفی که روش آن‌ها بر اساس تحقیق درباره ظواهر رفتار و اعمال بیرونی و ظاهری قرار گرفته است، که به آن‌ها تئوری «صوری» یا تئوری «ماسک» می‌گویند.

دسته دوم، تعاریفی است که در آن از چگونگی و عمق ماهیت شخصیت صحبت می‌شود و به آن تئوری «عمقی» یا سابستانس^۳ می‌گویند.

همان‌گونه که در مفهوم لغوی شخصیت ذکر شد، لغت شخصیت از کلمه پرسونا آمده است و به معنی ماسکی است که بازیگران تئاتر یونان قدیم در موقع اجرای نمایش به صورت می‌زدند. بنابراین، در اصل، منظور رفتار ظاهری، صوری و ارزش اجتماعی فرد است که در بین عوام مصطلح می‌باشد؛ مانند اینکه گفته می‌شود: «فلان شخص، شخصیت برازنده‌ای دارد.»

معایب تئوری «صوری» بسیار است، ولی دو اعتراض اصلی بر این نظریه وارد است: اول اینکه توصیف شخصیت با این روش، به شخص مشاهده‌کننده بستگی دارد؛ که این باعث می‌شود تفاوت‌های فردی در نظریه او

۱ دوان شولتز، نظریه‌های شخصیت، مترجمان یوسف کریمی و دیگران، تهران، نشر ارسباران، ۱۳۹۱، ص ۱.

۲ ریچارد مایلی، تحول و پدیدآیی شخصیت، ترجمه دکتر محمود منصور، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱.

۳ Substance Theory

تأثیر فراوانی داشته باشد. دوم اینکه، رفتارهای مختلف ظاهری ممکن است دارای علل کاملاً مختلف و متفاوتی باشد، و آگاهی از اینکه شخص درستکار است یا شجاع و یا فداکار است یا خودخواه، از شخصیت افراد، شناخت عمقی و اصولی به دست نمی‌دهد.

روانشناسان بیشتر تئوری عمقی را قبول دارند و سعی می‌کنند علل و عوامل نهفته و عمقی رفتار بشر را دریابند، زیرا شناخت این مسائل را در شناسایی شخصیت مهم می‌دانند. برای این منظور، روانشناسان سعی می‌کنند که فرضیه‌هایی بسازند تا بر اساس آن‌ها عوامل پویای به وجود آورنده شخصیت را توضیح دهند. اینگونه فرضیه‌ها، پدیده‌هایی را توجیه می‌کنند که فرض می‌شود، وجود دارند ولی مستقیماً قابل مشاهده نیستند؛ مانند غریزه، انگیزه‌ها، عواطف و احساسات، مکانیزم‌های دفاعی و امثال آن. البته فرضیه‌هایی که باید پدیده‌های فرضی درونی موجود را توضیح دهند اغلب مبهم، پیچیده، دشوار و گاهی نیز بی‌اساس و غیرعلمی هستند و خیلی بیشتر از تئوری صوری نظر شخصی در آن تأثیر دارد، و این، عیب اصلی اینگونه تئوری‌هاست.^۱

روانشناسان در تعریف از شخصیت، سخن واحدی نرانده‌اند و به نظر می‌رسد که بخشی از شخصیت انسان در تعریف آنان ارائه شده است.

رکس رد شخصیت را به توازن میان صفات اجتماعی مورد قبول و مطرود اجتماع معنا کرده است (جلالی مهدی، روانشناسی پرورشی) یا گنجی و ثابت آن را به معنای «عنصر ثابت رفتار یک فرد، شیوه بودن و به‌طور کلی آنچه به‌طور دائم با او همراه است و موجب تمایز او از دیگران می‌شود» دانسته‌اند. (گنجی و ثابت، روان سنجی، مبانی نظری آزمون‌های روانی) شریفی نیز سه نکته در تعریف شخصیت قابل توجه می‌داند.

۱. هر شخصی یگانه و بی‌همتا است؛ زیرا هیچ فردی از نظر خلق، علایق، رفتار و دیگر ویژگی‌های شخصیتی کاملاً مشابه دیگری نیست.

۲. افراد در همه موقعیت‌ها به شیوه‌ای یکسان رفتار نمی‌کنند؛ چه رفتار شخص ممکن است از موقعیتی به موقعیت دیگر متفاوت باشد.

۱ سعید شاملو، روانشناسی بالینی، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۸۹، ص ۱۰۴ - ۱۰۵.

۳. به‌رغم یکتا و بی‌همتا بودن فرد و یکسان نبودن رفتار در موقعیت‌های مختلف، در رفتار آدمی وجه اشتراک قابل ملاحظه‌ای وجود دارد.^۱

آلپورت حاصل این تعاریف را به صورت زیر مطرح کرده است:

«شخصیت عبارت است از سازمان پویایی در یک فرد، متشکل از نظام‌های روانشناختی که موجبات سازگاری منحصر به فرد او را با محیط پیرامون فراهم می‌سازد.»

البته تعاریف و تفاسیر بسیار زیادی درباره شخصیت در روانشناسی ارائه شده است اما در تعریف آلپورت به عناصر و ویژگی‌های مهمی اشاره شده است که معمولاً در تعاریف دیگر به این صراحت نیامده است. در این تعریف، شخصیت ویژگی‌های زیر را داراست:

۱. به شخصیت به عنوان سازمانی از عناصر نظیر عادات، احساسات، طرز تلقی‌ها و... نگریسته شده و صریحاً شخصیت را به عنوان یک کلان نظام که متشکل از خرده نظام‌های روانی است معرفی می‌کند.

۲. عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت را در ارتباط متقابلی با یکدیگر می‌داند.

۳. سازمان شخصیت را امری پویا و رشدپذیر و نه ثابت و ایستا می‌داند.

۴. شخصیت هر فرد، خاص و منحصر به فرد است و هویت او را تشکیل می‌دهد.

۵. شخصیت، سازگاری فعال و همچنین غیر فعال فرد را با محیط موجب می‌شود.^۲

نکته اساسی که در تمام تعاریف از شخصیت وجود دارد، یکی مجموعه صفات طبیعی و اکتسابی مخصوص هر فرد است که او را یک واحد ممتاز و بی‌نظیر در جامعه به حساب می‌آورد و دیگری مسئله سازگاری اجتماعی است. به عبارت دیگر معرف شخصیت، مجموعه صفات طبیعی و اکتسابی مخصوصی است که مسیر آدمی را در روابط عمومی و سازش‌های اجتماعی تعیین می‌کند و ارزش افراد را در جامعه آشکار می‌سازد. بنابراین برای بررسی شخصیت یک فرد باید هم جنبه‌های فردی، جسمانی، ذهنی، عاطفی و اخلاقی او را

^۱ بهروز یدالله پور و مهناز فاضلی کبریا، مجله قرآن و علم، روان‌شناسی شخصیت سالم از منظر قرآن، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۳.

^۲ محمدتقی سبحانی، الگوی جامع شخصیت زن مسلمان، ج ۱، قم، مرکز نشر هاجر (وابسته به مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران)، ۱۳۸۲ش، ص ۶۳.

شناخت - اعم از موروثی و اکتسابی - و هم از نظر برخوردهای اجتماعی و ویژگی‌های پایدار رفتارش با دیگران، او را مورد ارزیابی قرار داد.^۱

این تعاریف نشان از آن دارد که شخصیت از دیدگاه روانشناسان با غفلت از روح و روان ارائه شده است. روانشناسان معاصر عمدتاً عوامل بیولوژیک، اجتماعی و فرهنگی را در تحقیقات خود مورد توجه قرار داده‌اند و در بررسی عوامل بیولوژیک به مسئله وراثت و ساختمان بدنی و ماهیت ساختاری سیستم مغز و اعصاب و دستگاه غددی اهمیت می‌دهند و در تأثیر عوامل اجتماعی به مطالعه مهارت‌های دوره کودکی، خانواده، مدرسه، جامعه، رسانه‌ها و... می‌پردازند؛ یعنی در پژوهش‌ها به جنبه معنوی و تأثیر آن بر شخصیت انسان توجهی ندارند؛ از این‌رو، روش تجربی، آنان را در محدودیتی قرار داده‌است که راهی در دسترسی به مباحث روان آدمی ندارند و همین غفلت موجب شده تا آنان به درک درستی از انسان و عوامل تأثیرگذار بر وی دست نیابند و در نتیجه در درمان آدمی نیز به ناچار دچار اشتباه و ناتوانی شوند. بی تردید، عدم شناخت ماهیت و حقیقت شخصیت، اعم از مادی و معنوی، درک درستی را از انسان امکان‌پذیر نمی‌کند و اکتفا نمودن به عوامل مادی و محیطی، ترسیمی مبهم از شخصیت خواهد بود.^۲

از دیدگاه روانشناسان اجتماعی نیز شخصیت تعریفی نزدیک با تعریف پیشین دارد، با این تفاوت که در اینجا رابطه شخصیت و نقش‌های اجتماعی بیشتر مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرد.

در واقع، معنای شخصیت در بین جامعه‌شناسان گاه معدودتر از کاربرد عمومی آن در روانشناسی است. این محدودیت‌ها نتیجه تمایز قبلی بین فرد و شخص است. بر اساس نظریه پارک و بورگس، «فرد» هم طراز با سازمان رفتار سازواره زیستی آدمی است، اما «شخص» فردی است که در جریان برهمکنش با دیگران شکل می‌پذیرد. بنابراین شخصیت به سازمان شخص مربوط می‌شود.^۳

^۱ ثریا سلیمانی فر، همان، ص ۱۹.

^۲ بهروز یدالله پور و مهناز فاضلی کبریا، همان، ص ۱۴.

^۳ محمد تقی سبجانی، همان، ص ۶۵.

۴-۱ واژه شخصیت از دیدگاه قرآن

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا»^۱ بگو هرکسی بر طینت خود عمل می‌کند.

پروردگارتان داناتر است که چه کسی به راه راست هدایت یافته‌تر است.

آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته به این معنی که عمل هرچه باشد متناسب با اخلاق آدمی است، چنانکه در فارسی گفته‌اند: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

پس شاکله نسبت به عمل، مانند روح است در بدن که بدن با اعضا و اعمال خود آن را مجسم نموده و منویات آن را نشان می‌دهد.^۲

علامه طباطبایی در المیزان در تبیین شاکله در دو بخش، مطالب را مطرح کرده اند که می‌آوریم:

اول اینکه اعمال انسان با ذات او مرتبط است. البته طبع درونی هرچه باشد اختیار را از آدمی سلب نمی‌کند و خداوند متعال برای بنیه انسانی و صفات درونی، آیه «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا...»^۳ را نازل فرموده اند که اگر این آیه را با آیات دال بر عمومیت دعوت های دینی از قبیل آیه «...و اَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ...»^۴ مجموعاً مورد دقت قرار دهیم می‌فهمیم که تأثیر صفات درونی در اعمال تنها به نحو اقتضاء است نه علت تامه.^۵

چگونه چنین نباشد و صفات درونی علت تامه اعمال باشد و حال آن‌که خدای تعالی دین را امری فطری دانسته که خلقت تبدیل ناپذیر انسان از آن خبر می‌دهد همچنان که فرموده: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...»^۶ و همچنین فرموده است: «ثُمَّ السَّبِيلُ يَسْرَرُ» و معنا ندارد که هم فطرت آدمی او را به سوی دین حق و سنت معتدل دعوت کند و خلقت او وی را به سوی شرّ و فساد و انحراف از اعتدال بخواند، آن هم به نحو علیّت تامه که قابل تخلف نباشد. دوم اینکه میان اعمال انسان و اوضاع و احوال جوّ زندگی او

۱ الإسراء/۸۴

۲ ثریا سلیمانی فر، همان، ص ۲۱.

۳ اعراف/۵۸.

۴ الأنعام/۱۹.

۵ ثریا سلیمانی فر، همان، ص ۲۱.

۶ الروم/۳۰.

ارتباط برقرار است، مانند آداب و رسوم و سنن و عادت های تقلیدی، زیرا این ها آدمی را به موافقت خود دعوت نموده و از هر کاری که با آن ها ناسازگار است باز می دارد و قهراً اعمالش با اوضاع و احوال محیط و جو زندگی اش تطبیق می گردد. این رابطه هم غالباً تا حد اقتضا می رسد و از آن تجاوز نمی کند، لیکن گاهی آن چنان ریشه دارد که دیگر امیدی به از بین رفتن آن نمی ماند. لذا انسان دارای دو شاکله است، یکی زاییده نوع خلقت و خصوصیات ترکیب مزاج اوست که شاکله شخصی و خلقتی است (مانند مزاج که از فعل و انفعالات بدنی حاصل می شود). شاکله دیگر خصوصیات خلقی است که از ناحیه عوامل خارج از ذاتش در او پدید می آید و در این سوره (اسراء) آمده است: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً»^۱

خدای سبحان مؤمنین را بهره داده و با قرآن کریم و دعوت حقّش شفا می دهد و از همین راه ستمگران را خسران می بخشد، این احتمال را به ذهن نزدیک می کند که شاید مراد از شاکله، شاکله به معنای دوم باشد که همان شخصیت روحی است که از مجموع غرایزش و عوامل خارجی اش به دست می آید.^۲

گویی آیه در جواب به اعتماد کسی است که، چرا اینطور است؟! به رسول می فرماید: در پاسخ بگو که، «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...» یعنی ما تفاوتی قائل نشده ایم این خود مردم هستند که اعمالشان مطابق شاکله و فعالیت های موجودشان صادر می شود. آن کس که دارای شاکله معتدل است راه یافتنش به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخورداری از دین قدری آسان تر است و آن کس که شاکله ظلم و سرکشی دارد او هم می تواند به سوی کلمه حق و دین راه یابد اما برای او قدری دشوارتر است و بیشتر به آن راه نمی یابد و در نتیجه از شنیدن دعوت حق جز خسران عایدش نمی شود و خدای دانا به اسرار نهان شما و مدبّر امور شما، می داند که چه کسی شاکله معتدل دارد و چه کسی شاکله عادل و کدام آسان تر به راه حق می افتند و به استفاده و بهره مند شدن از نعمت دین نزدیک تر است.

ذیل تفسیر این آیه شریفه، روایتی است از امام صادق (علیه السلام) در معنای شاکله بدین صورت که: «إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَداً وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّهُمْ نَبَاتِهِمْ

۱ الاسراء/۸۲.

۲ ثریا سلیمانی فر، همان، ص ۲۲.

كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالْثَّيِّبَاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ. ثُمَّ تَلَا قَوْلُهُ تَعَالَى «قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ» قَالَ عَلَى نِيَّتِهِ.^۱

از ابی هاشم روایت است که: از اباعبدالله در مورد جاودانگی در بهشت و جهنم پرسیدم و ایشان فرمودند: به درستی که جهنمیان در جهنم جاویداند زیرا در دنیا نیتشان بر این بوده که اگر در آن جاویدان بمانند تا ابد نافرمانی و عصیان خداوند را بکنند و به درستی که اهل بهشت در بهشت جاویداند زیرا در دنیا نیتشان بر این بوده که اگر در آن جاویدان بمانند همواره و تا ابد خداوند را اطاعت کنند. پس بر اساس نیت هایشان جاویداند. سپس این آیه را تلاوت کردند: «بگو هرکسی بر طینت خود عمل می‌کند.» فرمود: یعنی بر اساس نیتش.

بنابر روایت فوق، شاکله به معنای نیت آمده است و می‌توان گفت در حقیقت شخصیت انسان بر مبنای اندیشه‌ها و عقایدی است که زندگی خود را بر آن بنا نهاده است.

روایت دیگری از اسحاق بن عمار از امام صادق (علیه السلام) است که فرموده‌اند: «إِنَّ الْخُلُقَ مَنِحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نِيَّةٌ فَقُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ فَقَالَ صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَصَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا.»^۲

خلق خوب و صفت پسندیده عطیه الهی است که خداوند جهان به بندگان خود عطا فرموده است و آن بر دو قسم است: نزد برخی فطری و به صورت سجیه و در گروه دیگر اکتسابی و قائم به نیت و اراده است. اسحاق پرسید: کدام یک نسبت به دیگری برتری دارد؟ حضرت فرمود: صفت فطری با سرشت آدمی ترکیب شده و صاحبش به‌طور طبیعی نمی‌تواند به غیر آن متصف باشد ولی خلق اکتسابی از راه مجاهده و بردباری به دست آمده است و هرصفت پسندیده‌ای با کوشش و صبر به دست آید بر صفت طبیعی برتری دارد.

طبق این روایت صفات شخصیتی انسان از دو منشأ فطری و اکتسابی ناشی می‌شود. صفات فطری و موروثی هرکس در تکوین شخصیت و سازش‌های اجتماعی او اثر دارد، و بخش دیگر هم مربوط به یادگیری و تربیت

۱ ابوالنضر محمد بن مسعود العیاشی، کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)، ج ۲، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰، ص ۳۱۶.

۲ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ هـ.ق، ص ۱۰۱.

اكتسابی است كه اهمیت بیشتری دارد و در کیفیت و چگونگی آن باید بسیار دقت نمود و كوشا بود چرا كه موجبات سعادت یا شقاوت انسان را فراهم می‌آورد.^۱

۲- انسان

شناخت انسان و توجه به ابعاد وجودی او، همواره مورد توجه مذاهب، مكاتب، ادیان و فرهنگ‌های گوناگون بوده است.^۲

انسان، در فرهنگ اسلامی نسبت به سایر اجزای عالم از اعتبار و اهمیت خاصی برخوردار است؛ به گونه‌ای كه مقامش والاتر از سایر اجزای عالم، حتی فرشتگان عالم بالا دانسته شده است.^۳

۱-۲ مفهوم لغوی انسان

واژه انسان یا از ریشه «ا - ن - س» مشتق شده^۴ كه در این صورت، وزن آن فِعْلان و جمع آن نیز أناسی است یا از ریشه «ن - س - ی» و در اصل انسیان (بر وزن افعلان) بوده كه "یای" آن به جهت فراوانی استعمال، حذف شده و بر وزن افعان آمده است. شاهد این رأی اینکه «انسیان» به اتفاق همگان اسم مصغّر انسان است و چون در تصغیر، حروف اصلی هر كلمه باز می‌گردد نتیجه این می‌شود كه حروف اصلی انسان، نون، سین و یاء و ریشه این كلمه، نسیان است.^۵ دو كلمه «یناس» و «نؤس» را نیز مبدأ اشتقاق انسان دانسته‌اند كه واژه نخست به معنای ادراك و علم و احساس و دومی به معنای تحرّك است.^۶

چنانچه واژه انسان را مشتق از «انس» بدانیم، وجه تسمیه‌اش آن است كه رونق، زیبایی و الفت در زمین، تنها با وجود او حاصل می‌شود^۷ یا آن‌كه حیات انسان بدون انس با دیگران تأمین نمی‌گردد و از این رو گفته می‌شود:

۱ ثریا سلیمانی فر، همان، ص ۲۴.

۲ عبدالله رحیمی، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم اسلامی (بررسی انسان كامل با تأکید بر اندیشه‌های امام خمینی و دیدگاه‌های غربی)، شماره ۲۱، بهار ۱۳۹۰، ص ۵۴.

۳ عبدالله رحیمی، همان، ص ۵۳.

۴ حسن مصطفوی، التحقيق فی كلمات القرآن الكريم، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش، ص ۱۶۱.

۵ محمد بن مكرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، بیروت- لبنان، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ص ۲۳۱ و ابی هلال العسكري، الفروق اللغویه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ هـ. ق، ص ۸۰.

۶ محمد بن یعقوب فیروز آبادی، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الكتاب العزیز، ج ۲، قاهره- بصره، جمهوریة مصر العربیة وزارة الاوقاف المجلس الاعلی للشئون الاسلامیة، ۱۴۱۶ هـ. ق، ص ۳۲.

۷ علی بن اسماعیل ابن سیده، المخصّص، ج ۱، بیروت- لبنان، دارالکتب العلمیة منشورات محمد علی بیضون، بی تا، ص ۱۶.

انسان «مدنی بالطبع» است.^۱ یا بدان جهت انسانش خوانده‌اند که با هرچه مرتبط است انس و الفت می‌گیرد^۲ یا اینکه همواره با دو اُنس همراه است: انس روحانی با حق و انس جسمانی با خلق^۳ یا بدان سبب که دو پیوند در او نهاده شده است: یکی با دنیا و دیگری با آخرت.^۴

اما اگر انسان را مشتق از «نسیان» بدانیم، وجه تسمیه‌اش بنابر قول ابن عباس^۵ آن است که آدمی عهد خود با خدا را به فراموشی سپرده است: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ»^۶

در صورتی که انسان از واژه ایناس مشتق شده باشد، وجه تسمیه‌اش عبارت است از دسترسی او به اشیای گوناگون از طریق علم و احساس و ابصار^۷ و اگر از کلمه نَوس اشتقاق یافته باشد، وجه تسمیه او تحرک شدید و جنب و جوش فراوانش در کارهای بزرگ است.^۸

در برخی منابع عرفانی وجه تسمیه انسان این‌گونه تبیین شده که انسان یا به سبب آنکه نشئه وی مشتمل بر همه مراتب و حقایق عالم است انسان نامیده شده است، زیرا در این صورت اگر از انس مشتق شده باشد بدین معناست که او مظهر اسما و حقایق است و اسما و حقایق با وی مأنوس‌اند و نشئه‌های جسمانی، مثالی و روحانی در او محصور است و اگر از نسیان مشتق گردیده باشد بدین معناست که به حکم اتصاف به وصف «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۹ خداوند در یک شأن متوقف نمی‌شود که این نیز نشان‌دهنده عموم و احاطه اوست یا تسمیه وی به انسان برگرفته از «انسان‌العین» (مردمک چشم) است؛ بدین معنا که به حکم قرب فرایض، انسان برای

۱ حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، بیروت - لبنان، دارالشامیه، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۹۴.

۲ همان، ص ۹۴.

۳ محمد بن یعقوب فیروز آبادی، همان، ص ۳۱.

۴ همان.

۵ محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ص ۲۳۲ و علی بن اسماعیل ابن سیده، همان، ص ۱۶.

۶ طه/۱۱۵.

۷ محمد بن یعقوب فیروز آبادی، همان، ص ۳۱.

۸ همان.

۹ الرحمن/۲۹.

خداوند به منزله مردمک چشم برای چشم است؛ یعنی خداوند به وسیله انسان (انسان کامل) به عالم نظر می‌کند، چنان‌که چشم به وسیله مردمک می‌بیند.^۱

۲-۲ مفهوم اصطلاحی انسان

تعریف انسان یکی از مشکل‌ترین مسائل معرفتی در قلمرو انسان‌شناسی می‌باشد و هرکس بر اساس جهان‌بینی خاص خود، او را مورد مطالعه قرار داده و تعریف کرده است. دانشمندان رشته‌های گوناگون علمی در شرق و غرب جهان، تلاش‌های فراوانی در جهت شناخت انسان، متحمل شده‌اند.

برخی اساساً انسان را موجودی ناشناخته^۲ دانسته‌اند؛ برخی دیگر معرفتشان از حدود جسمانی انسان فراتر نرفته و بعد روحی و مجرد او را انکار کرده‌اند.^۳ ولی در نهایت معترف گشته‌اند که انسان را آن‌گونه که باید - یعنی موجودی مرکب از روح و جسد - نشناخته‌اند و حتی مشهورترین تعریفی که از طرف دانشمندان علم منطق برای انسان شده است^۴ خالی از اشکال نیست، به دلیل آن‌که "ناطق" که به عنوان فصل انسان، مأخوذ است مراد از نطق یا «تکلم» است که آن، یک نوع از «کیفیات مسموعه» است و یا مراد از آن «ادراک کلیات» است و آن نیز نزد فلاسفه از «کیفیات نفسانی» است و بدیهی است که کیفیت، به هر نحوی باشد از قبیل اعراض می‌باشد و اعراض نمی‌تواند مقوم جوهر باشد.^۵ و ده‌ها تعریف دیگر که همه آن‌ها مبتلا به اشکال است بعضی از بزرگان معاصر که انسان را به حی متأله تعریف کرده‌اند^۶ باز ظهور در انسان فعلیت یافته است نه همه آن‌ها. هرچند حکمای الهی در خصوص ترکیب انسان از روح و جسد اتفاق نظر دارند، لکن در تعریف نفس انسانی و نحوه ارتباط آن با بدن، دیدگاه‌ها بسیار مختلف است تا جایی که برخی نزدیک به یک‌صد قول را در این زمینه نقل کرده‌اند.^۷ در میان آن‌ها، سه دیدگاه بین حکما برجسته می‌نماید: دیدگاه نخست منسوب به افلاطون است.

۱ داود بن محمود قیصری، شرح فصوص الحکم، قم، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲، ص ۲۳۸-۲۳۹.

۲ الکسیس کارل، انسان موجودی ناشناخته، مترجم عنایت الله شکیباپور، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۹۲.

۳ حسن بن یوسف علامه حلی و محمد بن محمد نصیرالدین طوسی، توضیح المراد، شارح هاشم حسینی طهرانی، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۵، ص ۷۸۶.

۴ مراد تعریف او به حیوان ناطق است.

۵ محمد حسین طباطبائی، شرح نهایی الحکمه علامه طباطبائی، ج ۱، شارح حسین حقانی زنجان، مرحله پنجم، فصل ششم، درس هفدهم، تهران، دانشگاه الزهراء (س)، ۱۳۷۸، ص ۲۸۳.

۶ عبدالله جوادی آملی، شمس الوحی تبریزی، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۶، ص ۹۱.

۷ حسن حسن زاده آملی، سرح العیون فی شرح العیون، قم، انتشارات بکا، ۱۳۸۶، ص ۲۷۷.

ایشان بر این باورند که نفس، قبل از بدن خلق شده و سپس به بدن تعلق گرفته است؛ چنان‌که برخی، عالم ذر را بر این مبنا توجیه کرده‌اند که خود نیازمند بحث دیگری است.^۱

دیدگاه دوم، نظر مشائین است که معتقدند نفس همراه با بدن حادث می‌شود و علاقه بین نفس و بدن را از نوع علاقه صورت و ماده می‌دانند.^۲

دیدگاه سوم، نظر اصحاب حکمت متعالیه است که نفس را جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می‌دانند و بر این باورند که از طریق حرکت جوهری، نفس از بدن به وجود می‌آید.^۳

بدیهی است که بر اساس هر یک از این سه دیدگاه، تعریف انسان نیز متفاوت خواهد بود.

۳-۲ انسان از دیدگاه قرآن

انسان در جهان‌بینی اسلامی داستانی شگفت دارد. انسانِ اسلام تنها یک حیوان مستقیم‌القامه نیست که ناخنی پهن دارد و با دوپا راه می‌رود و سخن می‌گوید نیست. این موجود از نظر قرآن ژرف‌تر و مرموزتر از این است که بتوان آن را با این چند کلمه تعریف کرد.^۴

از دیدگاه قرآن، انسان موجودی است دو بعدی، هم دارای بعد مثبت و هم دارای بعد منفی. انسان می‌تواند هم سیر صعودی پیدا کند؛ چنان‌که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ * ارجعي إلى ربِّكِ راضية مرضية * فادخلي في عبادي * و ادخلي جنّتي».^۵ ای نفس ملکوتی به سوی پروردگارت بازگرد که هم تو از او خشنود باشی و هم او از تو، داخل در زمره بندگان خاصّ من و وارد بهشت من شو؛ و هم سیر نزولی «ثمّ ردّناه اسفل سافلين * إلاّ الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجرٌ غیر ممنون»^۶ سپس او را به پست‌ترین منازل بازگردانیدیم، مگر آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، سپس برایشان مزدی بی‌منت است.

۱ همان، ص ۲۷۸.

۲ حسین بن عبدالله ابن سینا، الهیات شفا، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶، ص ۳۰۶.

۳ محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، ج ۸، بی‌جا، انتشارات شرکه دار المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۰ هـ. ق، ص ۳۴۷.

۴ شهید مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (۴): انسان در قرآن، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۹۰، ص ۷.

۵ فجر/۲۷-۳۰.

۶ تین/۵ و ۶.

انسان در بُعد مثبت طبیعت خود گرایش به خدا دارد: «فَطَرَتِ اللَّهُ الْأَتَى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۱ فطرت خدایی که مردم را بر اساس آن آفرید.

انسان‌ها چه به این مسئله اقرار بکنند یا نکنند، این نیاز در درون ذات آن‌ها نهفته است. در آیاتی دیگر از حبّ خدا سخن به میان آمده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۲.

همچنین انسان از دیدگاه قرآن موجودی خودآگاه است: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»^۳ بلکه انسان بر نفس خویش آگاه است، هر چند که عذرتراشی کند.

انسان خود بهتر از هرکس دیگر، از خود و باطن خویش آگاه بوده و به اعمال خود آشناست. یکی دیگر از فطریات انسانی این است که انسان می‌تواند خوب و بد را تشخیص دهد و حُسن و قبح عقلی را درک نماید. انسان از دیدگاه فرهنگ اسلامی موجودی است ملهم از فجور و تقوی^۴: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^۵.

انسان از نظر آفرینش ترکیبی است از لجن و روح، مجموعه‌ای از حیوانیت و روحانیت، بالقوه توان صعود به مرحله «خليفة في الارض» و در سیر نزولی امکان رسیدن به مرحله «بل هم اضل» را داراست. از این‌رو انسان از نظر تعلیمات، آگاه بر فجور و تقوی است و قادر به تشخیص فجور، تمایلات بالفعل حیوانی، و تقوی، روحانیت بالقوه می‌باشد، لذا برخی از مفسران گفته‌اند این آیه اشاره به حسن و قبح عقلی است که خداوند توانایی درک آن‌ها را به انسان داده است.

جنبه حیوانیت نیاز به آموزش ندارد؛ چون بالفعل موجود است، مثل توانایی خوردن و آشامیدن... اما جنبه روحانیت نیاز به آموزش و تربیت دارد؛ چرا که موجودیتی بالقوه دارد و باید با تعلیم و تربیت به شکوفایی و منصفه ظهور برسد: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»^۶؛ و دو راه [خیر و شر] را به او نشان دادیم.

۱ روم/۳۰.

۲ بقره/۱۶۵.

۳ قیامت/۱۴ و ۱۵.

۴ شمیم یاس، ماهیت انسان از دیدگاه قرآن، شماره ۶۰، اسفند ۱۳۸۶، ص ۲۳-۲۵.

۵ شمس/۸.

۶ بلد/۱۰.

از جمله فطریات انسان، «وجدان» یا «نفس لوّامه» است: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۱.
قسم به روز قیامت و قسم به نفس ملامتگر.

روانشناسان نیروی ملامت‌کننده درون انسان را وجدان اخلاقی نامیده‌اند و قرآن از آن به نفس لوّامه تعبیر می‌کند که بیانگر این معناست که این نیرو از ابعاد نفس انسان به شمار می‌رود و جزو ذات آدمی و دارای نمودهای بی‌شماری است، از جمله این که وجدان قاضی امین است، نظارت می‌کند و راهنمای امین و مطمئنی است، هم شکنجه می‌دهد و هم شکنجه می‌بیند، میزان سنجش بسیاری از امور است، حکم می‌کند و شماتت می‌کند و آرامش می‌یابد و برخی بایدها و نبایدها را تفکیک می‌کند.^۲

۱-۳-۲ شرح و تدوین انسان در قرآن

خدای سبحان، حقیقت انسان را به وسیله انبیا و اولیا و فرشتگان، شرح کرده و با بیان اینکه آدمی از کجا آمده، به کجا می‌رود و در چه راهی گام برمی‌دارد، او را هم با خودش آشنا می‌کند، هم با آفریدگارش و هم با گذشته و حال و آینده‌اش.

اگر انسان، حقیقت خود را برای شرح، به خدا نسپارد، دیگران او را شرح کرده و انسان‌شناسی می‌نگارند. اما بسان کتب آسمانی پیشین، دست به تحریف و تفسیر به رأی می‌زنند. از این رو است که ما از خداوند، شرح خویش را می‌خواهیم و چنین عرضه می‌داریم: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»^۳

یعنی پروردگارا حقیقت مرا که متنی است نیازمند به شرح، چنان باز کن که خود را بشناسم.^۴

انبیا و اولیا و فرشتگان که مأمور شرح انسانند، هدفشان از شرح آسمان و زمین و جهان هستی در واقع، شناخت پیدا کردن آدمی نسبت به خویشستن خویش است. خداوند نیز مقصود از آفرینش آسمان‌ها و زمین را عالم شدن انسان اعلام می‌کند و با تعریفی کوتاه و گویا از ذات اقدس خویش، چنین می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ

۱ قیامت/ ۱ و ۲.

۲ شمیم یاس، همان، ص ۲۳-۲۵.

۳ طه/ ۲۵.

۴ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، صورت و سیرت انسان در قرآن، ج ۱۴، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶ ه.ش، ص

۳۵ - ۳۶.

سَبَّحَ سَمَواتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِنْهُمْ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُمْ لِيَتَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً^۱

یعنی خداوند، مجموعه نظام آسمان‌ها و زمین را از آن رو آفرید که شما عالم شوید و با علم و عمل، امت اسلامی را هدایت و انسان را شرح کنید تا دست بیگانگان از تحریف کتاب انسانیت، کوتاه شود.

بر این اساس، قرآن کریم، کتاب وجودی انسان را در دو مقام تدوین می‌کند: در مقام اول، از هویت انسان سخن می‌گوید و برخلاف منطقیین که او را «حیوان ناطق» می‌خوانند، انسان را «حیّ مُتَالِّه» می‌داند. یعنی زنده ای که حیات او در تالّه، یعنی ذوب در ظهور الهیت، تجلی دارد و به سوی مظهریت اسماء حسنا حق، به پیش می‌رود.^۲

۲-۳-۲ چستی انسان در قرآن

حال فرصت غنیمت است برای نظاره تصویر کلی انسان در قرآن، و تبرک این نگاه، سخن امام سجاد علیه السلام است: «وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَةِ، وَ سَلْماً نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ»... پروردگارا! قرآن را برای ما وسیله ای قرار ده، به سوی شریف ترین جایگاه کرامت، و نردبانی قرار ده تا در پرتو معارف آن به فراسوی (سلامت) عروج کنیم.

وجود دو ساحتی انسان از منظر قرآن، نظام واره‌ایست منقسم بر جسم و گوهری به نام روح و در حقیقت انسانیت انسان قائم به روح اوست.

از این رو ابتدای صحبت به بیان جریان خلقت جسمانی اختصاص می‌یابد.

الف. فرآیند تکوین خلقت جسمانی

درباره پیدایش و آفرینش انسان آیات فراوانی وجود دارد. این آیات هم می‌تواند همه انسان‌ها را در نظر داشته باشد، چون کلمه بشر اطلاق شمولی نسبت به همه افراد انسان دارد و هم احتمال دارد منظورش حضرت آدم باشد. چه اینکه در تفاسیر هم هر دو اطلاق ذیل پاره ای از آیات قابل مشاهده است که تفصیل آن از حوصله

۱ طلاق/۱۲.

۲ عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۳۶-۳۷.

این بحث خارج است. قرآن جریان طبیعی جسمانی انسان را که مرتبط با عوامل طبیعی است این گونه عنوان می کند.

- گردش روزگار بدون حضور انسان

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا»^۱ هر آینه بر انسان روزگاری گذشته است که او چیزی درخور ذکر نبوده است.

«وَإِذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا»^۲ آدمی به یاد ندارد که ما او را پیش از این آفریدیم و او خود چیزی نبوده است.

- آغاز خلقت انسان

بار پروردگار، آفریدن انسان را از خاک و گل خشکیده و ریخته گری شده، آغازید. و در هر مرحله کمالی بر آن افزود.^۳

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ»^۴ آن که هر چه را آفرید به نیکوترین وجه آفرید، و خلقت انسان را از گل آغاز کرد.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»^۵ از نشانه های قدرت اوست که شما را از خاک بیافرید تا انسان شدید و به هرسو پراکنده گشتید.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ»^۶ ما آدمی را از گل خشکیده و متغیر و لجن بویناک و ریخته گری شده آفریدیم.

۱ انسان/۱.

۲ مریم/۶۷.

۳ محسن صمدانیان و مریم مسیبی، کمال یابی انسان در قرآن، شماره ۴۱، زمستان ۱۳۹۰ و بهار ۱۳۹۱، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۴ سجده/۷.

۵ روم/۲۰.

۶ حجر/۲۶.

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ الْكَمَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...»^۱ مثل عیسی در نزد خدا، چون آدم است که او را از خاک بیافرید...

- جریان جنینی انسان

بیان جریان «جنینی» انسان که در این مسیر طبیعی، «حیات» یا «نفس» یا «روح» به او دمیده می شود.

«أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ...»^۲ آیا بر آن کس که تو را از خاک و سپس از نطفه بیافرید...، کافر شد ای؟^۳

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۴ ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم.

ب. بعد غیر جسمانی انسان در قرآن

ساختار آدمی، ساز واره‌ای از نیروهاست. آمیخته‌ای از استعدادهای منفی و مثبت، ترکیبی از نیازها و امکانات «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ...»^۵ ما آدمی را از نطفه‌ای آفریدیم که ترکیبی از استعدادها و نیروهای گوناگون است، تا او را بیازماییم از این روست که انسان در مسیر حرکت کمالی خود باید بداند چه نقاط آسیب و چه سلاح و سپری دارد.^۶

۳- زبان

زبان یک سیستم قراردادی منظم از آواها یا نشانه‌های کلامی یا نوشتاری بوده که توسط انسان‌های متعلق به یک گروه اجتماعی یا فرهنگی خاص برای نمایش و فهم ارتباطات و اندیشه‌ها و انتقال آن‌ها به یکدیگر به کار برده می شود.

۱ آل عمران/۵۹.

۲ کهف/۳۷.

۳ محسن صمدانیان و مریم مسیبی، همان، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۴ تین/۴.

۵ انسان/۲.

۶ محسن صمدانیان و مریم مسیبی، همان، ص ۱۰۹.

۱-۳ مفهوم لغوی زبان

عضو عضلانی و نسبتاً طویل و متحرک که در حفره دهانی قرار دارد و در انتها به وسیله قسمتی به نام «بند زبان» به کف دهان و به استخوان لامی چسبیده، و نوک آن آزاد است و جهت اعمال بلع و مکالمه و تغییرات صدا به کار می‌رود، و ضمناً عضو اصلی حس ذایقه است، لسان.^۱

زبان [زَ (یا زُ)] (ا) معروف است و به عربی لسان گویند و به ضم اول هم درست است. (برهان قاطع).

جزوی گوشتین واقع در دهان انسان و بیشتر حیوانات که تواند حرکت کند و در فرو بردن غذا و چشیدن و تکلم به کار می‌رود. (حاشیه برهان قاطع به قلم دکتر معین).

آلت گوشتی که در دهان است و برای چشیدن و بلعیدن و گفتار استعمال می‌شود و لفظ عربی لسان است. و آن جزء لحمی واقع در دهان انسان و بیشتر حیوانات که متحرک است و به کار می‌رود در بلع و ازدرداد غذا و علاوه آلت عمده و اصلی ذوق و تکلم است.^۲

۲-۳ مفهوم اصطلاحی زبان

از آن‌جا که علاوه بر مفاهیم، نظام‌های مفهومی نمایندگی‌کننده روابط و نسبت‌های موجود میان هستی‌های جهان بیرون وجود دارد، نشانه‌ها باید بتوانند نظام‌های مفهومی را هم بازنمایی کنند. بنابراین، مجموعه‌ای از نشانه‌ها کنار هم قرار می‌گیرند تا نظام‌های مفهومی نمایندنده روابط و نسبت‌های هستی‌های موجود را بازنمایانند. پس علاوه بر نشانه‌ها و رمزهای مرتبط با آن‌ها، باید قواعدی هم وجود داشته باشد که نحوه کنار هم قرار گرفتن نشانه‌ها را تعیین کنند. بنابراین، مرحله دوم بازنمایی شناخت پردازانه برای تبدیل مفهوم به معنا یا همان مفاهیم انتقال‌پذیر اشتراک‌پذیر دارای سه مؤلفه اصلی است: نشانه، رمز، قواعد حاکم بر رابطه نشانه‌ها.^۳

مجموعه این مؤلفه‌ها را می‌توان زبان نامید، زیرا زبان هم، در فراگیرترین معنای خود، چیزی جز نظام نشانه‌ها نیست. به همین دلیل این نوع بازنمایی را می‌توان بازنمایی زبانی هم نامید که با بازنمایی مفهوم نوعی تناظر دارد. اساساً زبان، کاربرد درست نشانه‌ها است که به واسطه آگاهی از رمزهای زبانی و قواعد حاکم بر نسبت نشانه‌ها امکان‌پذیر می‌شود. در قالب زبان، رمزها روابط میان مفاهیم و نشانه‌ها را تثبیت و آن‌ها را ترجمه‌پذیر به

۱ محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۲، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸، ص ۱۷۱۹.

۲ علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۲۷، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۴ هـ. ش، ص ۱۲۴.

۳ احمد گل محمدی، مفهوم معنا زبان، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۸۹، ص ۲۴۷-۲۴۸.

یکدیگر می‌کند. به این ترتیب، نشانه‌ها و رمزها دست به دست هم می‌دهند تا نوعی نظام زبانی به وجود آید. در زبان‌شناسی فلسفی یا فلسفه زبان هم از این گونه عناصر به نوعی سخن به میان می‌آید.

در قالب همین نظام زبانی است که ما می‌توانیم محصول تلاش‌های شناخت‌پردازانه خود را در قالب گزاره‌های شناختی عرضه کنیم تا امکان مشترک شدن دیگران به منظور نقد و ارزیابی آن و دستیابی به شناخت نسبتاً مشترک لازم برای بقا و ارتقاء زندگی جمعی فراهم شود. این گزاره‌ها چیزی جز مجموعه نشانه‌های معطوف به مفاهیم و نظام‌های مفهومی معطوف به هستی‌های موجود در جهان بیرون نیستند. هرچند فرآیند شناخت بسیار پیچیده است، نهایتاً در سطح زبان تجلی پیدا می‌کند و هر آنچه به زبان نیاید شناخت‌پذیر نیست. به عبارتی، معنا صرفاً در عرصه زبان و به واسطه زبان تولید می‌شود و به همین دلیل است که برخی اندیشمندان موضوع اصلی فلسفه را تأمل درباره نسبت زبان و معنا می‌دانند.^۱

۱ همان، ص ۲۴۷-۲۴۸.

فصل سوم

شخصیت انسان از دیدگاه قرآن

پس از بررسی واژگان در فصل پیشین اکنون به تبیین و توضیح اصل موضوع در این فصل می‌پردازیم:

۱- شناخت شخصیت انسان از نظر قرآن

قرآن کریم با اطلاع کامل و جامع به تمام ابعاد وجودی انسان، روش‌های مطمئنی را برای شناختن شخصیت افراد بیان کرده است، تا با اطلاع از این روش‌ها پی به ابعاد شخصیت خود ببریم و اگر نواقصی در وجود خود می‌بینیم درصدد رفع آن برآییم.

۱-۱ معرفت نفس بهترین راه برای معرفت الله

شناخت انسان، بهترین راه برای معرفت خداست و در این شناخت، ما نیازمند معرف هستیم. «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ»^۱ و در زمین نشانه‌هایی (آیاتی) است برای اهل یقین «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۲ و در وجود خودتان، پس چرا نمی‌بینید؟

اگر به هر سو از جوانب عالم توجه کنیم، و به هر حیث از جهات تدبیر عام جاری در آن روی آوریم، می‌بینیم آیتی است روشن و برهانی است قاطع بر وحدانیت رب آن، و اینکه رب عالم شریکی ندارد. برهانی که در آن حق و حقیقت برای اهل یقین جلوه می‌کند، پس در این عالم آیاتی است برای اهل یقین. بنابراین دقت در جهان هستی و نیز خصوصیات و نوع خلقت خود بهترین راه برای معرفت خداوند است.

اگر انسان، عین فقر است و هستی او جز نیاز، چیزی نیست، شناختن او هم عین حاجت خواهد بود و بدون تعریف شدن، توسط خدای سبحان، ممکن نیست خود را بشناسد؛ زیرا معرفت انسان، وصف او است و وصف نیز همواره تابع موصوف است.

اگر موصوفی عین ربط و فقر و نیاز بود، وصف او نیز آن‌گونه است و اگر انسان در شناخت خود مستقل و بی‌نیاز از غیر باشد لازمه اش آن است که موصوف، عین نیاز بوده ولی وصف او یعنی معرفت، مستقل و خودساخته باشد و نیز لازم می‌آید که موصوف در بعضی از وصف‌ها محتاج به غیر نباشد. یعنی در حالت اتصاف به آن وصف اگر هیچ موجود دیگری هم نباشد، آن موصوف می‌تواند به وصف یاد شده، متصف گردد و لازم چنین مطلبی همانا استقلال و استغنای موصوف است در حالی که او عین فقر است. بنابراین انسان باید از

۱ ذاریات/۲۰.

۲ همان/۲۱.

ناحیه موجود مستقل، تعریف شود و مقصود اساسی از این تعریف همان ایجاد معرفت در نهاد انسان و تعلیم تکوینی او به حقیقت خویش است و گرنه تعریف لفظی چندان کارآمد نخواهد بود.^۱

۲-۱ ویژگی‌های مثبت انسان

خداوند متعال در قرآن کریم چنان مقام ارجمندی برای انسان قرار داده که به هیچ یک از مخلوقات جهان آفرینش خود، حتی فرشتگان و کروبیان چنین درجه و مقامی را عنایت نفرموده؛ زیرا خداوند نخستین و برترین مقام را که مقام «خليفة اللهی» در روی زمین است به این انسان خاکی مرحمت فرموده و در قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ ای فرشتگان، من این انسان را جانشین و خلیفه خود در روی زمین قرار دادم.

و در جای دیگر فرموده: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي»^۳ و از روح خود در او دمیدم.

مقام و منزلت انسان را خداوند به جایی می‌رساند که در قرآن کریم بر این مخلوق مباهات کرده، می‌فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۴ با آن که به شهادت خود قرآن تمام مخلوقات نیکو آفریده شده اند آن‌جا که آمده: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۵. پروردگارم کسی است که هرچه ضروری و شایسته هرچیز است به او عنایت فرموده و سپس آن‌ها را هدایت کرده است.^۶

ولی مقام انسان بسیار بالاتر و والاتر است که می‌فرماید: مباهات پروردگاری را سزااست که انسان را با این همه اسرار و رموز خلق نموده؛ زیرا خداوند نیکوترین آفرینندگان است.

۱ عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۳۱.

۲ بقره/۳۰.

۳ صاد/۷۲.

۴ مؤمنون/۱۴.

۵ طه/۵۰.

۶ مهدی حائری تهرانی، شخصیت انسان از نظر قرآن و عترت، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج)، ۱۳۷۳هـ.ش، ص ۸۳-۸۴.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: ای انسان تمام عوالم وجود و آنچه در آسمان و زمین است را مسخر تو قرار دادم: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۱ آیا ندیدی خداوند مسخر نمود برای شما آنچه در آسمان ها و زمین است.

«وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^۲ و خداوند خورشید و ماه را که در گردش اند و شب و روز را مسخر شما قرار داد.

پس آیا می توان در عالم ملک و ملکوت و جهان هستی به شهادت قرآن کریم شخصیتی والاتر و عالی تر از این انسان پیدا نمود که خداوند به صراحت می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۳ و هر آینه انسان را کرامت بخشیدیم و در خشکی و دریا آنان را حمل کردیم و از پاکیزگی ها و پاکی ها به آنان روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات عالم آنان را برتری شایان بخشیدیم.^۴

برخی دیگر از ویژگی های مثبت طبیعت انسان از نگاه قرآن عبارتند از:

۱-۲-۱ خودآگاهی:

از دیدگاه قرآن انسان موجودی است که با بصیرت و آگاهی بر نفس خود و بر کارها و رفتارش بینش دارد و بهتر از هر کسی می داند که چه ها کرده است؛ هم از کارهای خوب خود آگاه است و هم از کارهای بد خود.

انسان خود از باطن و عملکردش بهتر از هر کس آگاه است. اگر هم توجیه و بهانه ای برای کارهایش بیاورد، بخاطر این است که می خواهد از عذاب قیامت رهایی یابد. در آیات قرآنی نیز به صراحت به این نکته اشاره شده: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»^۵ بلکه انسان بر نفس خویش آگاه است. «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»^۶ هر چند عذر تراشی کند.

۱ لقمان/۲۰.

۲ ابراهیم/۳۳.

۳ اسراء/۷۰.

۴ مهدی حائری تهرانی، همان، ص ۸۵-۸۴.

۵ قیامت/۱۴.

۶ قیامت/۱۴.

۲-۲-۱ گرایش به خداجویی و خداپرستی:

یکی از اصیل‌ترین نیازهای فطری و طبیعی انسان که در قرآن بارها بدان اشاره شده، گرایش به خداست.^۱

چنان‌که خداوند می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَیِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ یَصْدَعُونَ»^۲

چهره خود را به سوی دین نکه دار، همان‌که سرشت خدایی است و همه مردم را بر آن سرشته است.^۳

گرچه گاهی انسان بخاطر دل بستگی‌های دنیوی و توجه بیش از حد به امور مادی، خداوند را به فراموشی می‌سپارد و کفران نعمت می‌کند، ولی همین‌که آسیب و زیانی بر او وارد شد، به یاد خدا می‌افتد و به فطرت توحیدی خویش باز می‌گردد. خداوند در این باره می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ...»^۴ و هنگامی که ناملایمی به انسان برسد، در حال بازگشت به خدایش او را می‌خواند و سپس چون نعمتی به او بدهد، آن نعمت پیشین را فراموش می‌کند...

فطری بودن گرایش به خداوند، از مسائلی است که بسیاری از اندیشمندان بدان اعتراف کرده‌اند. یونگ، روانشناس بزرگ معاصر می‌گوید:

این را نمی‌توان انکار کرد که دین، یکی از قدیمی‌ترین تظاهرات روحی انسانی است.

از راه مطالعه سخن‌های باستانی ناخودآگاه قومی، درمی‌یابیم که انسان یک کنش مذهبی دارد و این کنش، با همان نیرومندی در وی مؤثر است که غرایز جنسیت و پرخاشگری.

بنابراین فطرت توحیدی انسان همواره انسان را همچون آهن ربا به سوی مبدأ جهان هستی و آفرینش، یعنی خداوند فرا می‌خواند و جذب می‌کند، وگرنه هرگز لزومی نداشت که انسان به هنگام مشکلات و گرفتاری‌ها همه چیز و همه کس را فراموش کند و رو به سوی خدا آورد.

۱ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۲ روم/۴۳.

۳ مرتضی مطهری، همان، ص ۹.

۴ زمر/۸.

۳-۲-۱ استعداد کمال و تعالی جویی:

انسان موجودی است که توانایی دست یافتن به بسیاری کمالات را دارد. خداوند در نهاد انسان توانایی خودشناسی و بالندگی را نهاده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۱ ای انسان همانا تو به سوی پروردگارت سخت کوشایی پس با او دیدار خواهی کرد.

دیدار با پروردگار - از راه قلب - بالاترین حد کمال است که استعداد آن در انسان ها نهاده شده است.^۲

۴-۲-۱ ظرفیت علمی انسان

بزرگترین ظرفیت‌هایی است که یک مخلوق ممکن است داشته باشد:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳ سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. بعد آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خبر دهید!» «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۴ فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی.» «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»^۵ فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان‌ها و زمین را میدانم؟! و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید!

۵-۲-۱ سرشت انسان ترکیبی از عناصر مادی، ملکوتی و الهی

در سرشت انسان علاوه بر عناصر مادی که در جماد و گیاه و حیوان وجود دارد، عنصری ملکوتی و الهی وجود دارد. انسان ترکیبی است از طبیعت و ماوراء طبیعت، از ماده و معنی، از جسم و جان:

۱ انشقاق/۶.

۲ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۳ بقره/۳۱.

۴ همان/۳۲.

۵ بقره/۳۳.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»^۱ او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد. سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید. سپس اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید...

۶-۲-۱ آفرینش انسان

آفرینش انسان، آفرینشی حساب شده است، تصادفی نیست. انسان موجودی انتخاب شده و برگزیده است: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى»^۲ سپس پروردگارش او (آدم) را برگزید، و توبه‌اش را پذیرفت، و هدایتش نمود.

۷-۲-۱ انسان، موجودی دارای اراده و اختیار

او شخصیتی مستقل و آزاد دارد، امانتدار خداست، رسالت و مسئولیت دارد، از او خواسته شده است با کار و ابتکار خود زمین را آباد سازد و با انتخاب خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را اختیار کند: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۳ همانا امانت خویش را بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، همه از پذیرش آن امتناع ورزیدند و از قبول آن ترسیدند، اما انسان بار امانت را به دوش کشید و آن را پذیرفت. همانا او ستمگر و نادان بود.

۸-۲-۱ انسان، موجودی دارای درک و فهم زشتی‌ها و زیبایی‌ها

او از وجدانی اخلاقی برخوردار است؛ به حکم الهامی فطری، زشت و زیبا را درک می‌کند:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۴

سوگند به نفس انسان و اعتدال آن، که ناپاکی‌ها و پاکی‌ها را به او الهام کرد.^۵

۱ سجده ۹-۷.

۲ طه/۱۲۲.

۳ احزاب/۷۲.

۴ شمس/۸-۷.

۵ شهید مرتضی مطهری، همان، ص ۸-۱۱.

پس چه اندازه انسان باید در مقابل این نعمت‌های بزرگ الهی شاکر باشد و به ارزش والای خود پی ببرد و در مقابل این شخصیت بی‌نظیر خدایی، خود را به غیر نفروشد و بنده حقیقی خدا باشد چنانچه در حدیث قدسی آمده است: «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي» ای انسان همه چیز را به خاطر تو خلق کردم و تو را فقط برای خود انتخاب نمودم.

و خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ من جن و انس را نیافریدم، مگر برای بندگی و عبادت خودم.

و این نهایت کمال انسانی است که، با بندگی خدا به اوج کمال خود برسد و عبادت پروردگار هم فرع بر معرفت و شناخت ذات مقدس اوست. همچنان که معرفت الهی فرع بر خودشناسی و معرفت نفس است. پس قدم اول در رسیدن به کمالات انسانی شناخت خود اوست و آن وقت که راهش را یافت باید تمام سعی و کوشش را در راه عبودیت و بندگی که «كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ» است صرف کند و خود را به غیر خدا نفروشد که زیان آشکار کرده است چنانکه حضرت مولی الموحدين (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: ای بشر! اگر خود را به غیر خدا بفروشی و بهایی غیر از بهشت جاودان طلب کنی زیان کاری.

می‌تواند این انسان به مرحله و مقامی خود را برساند که ماسوی الله را از دل خود بیرون کند و خود را فقط و فقط برای خدا و جلب رضایت و خوشنودی او و عبودیت درگاهش قرار دهد و هیچ چیز جز خدا را نبیند و جز خدا نگوید و جز برای خدا انجام ندهد؛ همچنان که علی (ع) می‌فرماید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ» هیچ چیز را ندیدم مگر آن که خدا را قبل از آن و بعد از آن و همراه با آن مشاهده کردم (و خلاقیت و قیومیت خدا را در همه حال در نظر داشتم).

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت^۲

۳-۱ استعداد وجود ویژگی‌های منفی در انسان

در کنار آن همه ارزش‌های گران‌بها و نفیس که در وجود انسان به ودیعت نهاده شده است و با اختیار و آزادی می‌تواند آن‌ها را تحصیل نماید، لیکن همواره بر سر دو راهی است و ضد ارزش‌هایی هم در باطنش نهفته

۱ ذاریات/۵۶.

۲ مهدی حائری تهرانی، همان، ص ۸۵ و ۸۶.

است که می‌تواند آن‌ها را انتخاب کند. انتخاب هر کدام از ارزش‌ها یا ضد ارزش‌هاست که به انسان بها و ارزش می‌دهد و سعادت یا شقاوت برایش به ارمغان می‌آورد.

جهت آشنایی با ضد ارزش‌ها و پرهیز از آن‌ها تعدادی از آن‌ها به اختصار ذکر می‌شود:

۱. «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»^۱ انسان بسیار ظالم و کفران نعمت‌کننده است.

۲. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۲. انسان بسیار ستمگر و بسیار نادان است.^۳

۳. «وَلَئِنْ أَدْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّْا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكُفُّرٌ»^۴. اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم، بسیار ناامید و ناسپاس خواهد بود.

این آیه نشان دهنده ناامید و ناسپاس بودن انسان است به گونه‌ای که هرگاه اندکی شر به او برسد و یا نعمتی از او گرفته شود، به ناامیدی دچار می‌شود.

«و هرگاه به مردم رحمتی را بچشانیم خوشحال می‌شوند و اگر مصیبتی به خاطر کارهایشان به آن‌ها برسد، ناگهان ناامید می‌شوند.» البته در قرآن کریم خداوند، نمازگزاران را از این قاعده مستثنی می‌داند و چنین می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۵
به راستی که انسان، سخت آزمند [و بی‌تاب] آفریده شده است. چون صدمه‌ای به او رسد، جز و لابه کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد، غیر از نمازگزاران؛ همان کسانی که نماز را پیوسته به جای می‌آورند.^۶

۱ ابراهیم/۳۴.

۲ احزاب/۷۲.

۳ مهدی حائری تهرانی، همان، ص ۱۱۶-۱۱۵.

۴ هود/۹.

۵ اسراء/۲۷-۱۹.

۶ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۴. «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^۱. انسان عجول و شتاب‌گر و بی‌صبر است.

۵. «أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى»^۲ انسان چون خود را مستغنی ببیند طغیان‌گر و متکبر است.

۶. «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳. انسان اگر به سختی بیفتد و گرفتار شود، خدا را می‌خواند و چون نجات یافت خدا را فراموش می‌کند.

۷. «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^۴. انسان مجادله‌گر است.

برخی از انسان‌ها با وجودی که حقیقت را دریافتند، برای رهایی از پذیرش آن به جدل دست می‌یازند و با سخن‌هایی که ظاهر آن مستدل است، ولی در حقیقت هیچ بهره‌ای از استدلال ندارد، می‌کوشند این حق‌ناپذیری خویش را توجیه کنند و با سخنانی حقیقت‌نما، به انکار حقیقت برخیزند.^۵

۸. «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^۶. انسان حریص و بی‌صبر آفریده شده است.

۹. «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»^۷. انسان چون شر و زیانی به او رسد سخت جزع و بی‌قراری می‌کند.

۱۰. یکی دیگر از خصوصیات که قرآن کریم برای طبیعت انسانی مطرح می‌سازد بخل و امساک است.

«وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا»^۸ انسان چون مالی به او برسد و یا دولتی به او روی آورد بخل ورزیده و منع کند.

۱۱. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»^۹ انسان دشمن و خصومت‌گر آشکار است.

۱ اسراء/۱۱.

۲ علق/۷.

۳ یونس/۱۲.

۴ کهف/۵۴.

۵ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان ص ۱۴-۷.

۶ معارج/۱۹.

۷ معارج/۲۰.

۸ معارج/۲۱.

۹ نحل/۴.

۱۲. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»^۱ انسان شتاب‌زده و بی‌صبر و دست‌پاچه است.»

۱۳. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»^۲ انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است.

۱۴. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۳ انسان در زیانکاری و خسران است.

۱۵. انسان در خواهش‌های نفسانی میل به آزادی دارد.

انسان به‌طور طبیعی دوست دارد آزاد باشد و در راه هوی و هوس خود گام بردارد و چون شیفته آزادی است دوست ندارد هیچ‌کس وی را از خواهش‌های نفسانی‌اش باز دارد. خداوند در قرآن کریم این‌گونه به این حقیقت اشاره می‌کند: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»^۴ بلکه انسان می‌خواهد که در طول حیاتش در گناه و هوای نفس آزاد باشد.

طبیعی است که اگر این‌گونه آزادی کنترل نشود، آسیب‌های فراوانی به شخص و هم به جامعه خواهد رساند، یکی از رسالت‌های قرآن کریم نیز کنترل این‌گونه آزادی‌های زیان‌بار است.^۵

۱۶. انسان موجودی ضعیف و در رنج است.

از منظر قرآن، انسان موجودی ضعیف است؛ هم در بعد جسمی و هم بعد روحی، روانی. خوردن یک غذای نامناسب، خستگی و طاقت‌فرسایی مشغله‌های روزانه و یک حادثه‌ی ناگوار از جمله مواردی است که به راحتی انسان را از پای درمی‌آورد. از نظر روحی نیز انسان ضعیف است؛ زیرا نیروهای درونی وی در ستیزند و هریک می‌خواهند که انسان را به‌سوی خود بکشانند.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^۶ آری به‌راستی که ما آدمی را در رنج و سختی آفریدیم.

۱ انبیاء/۳۷.

۲ عادیات/۶.

۳ عصر/۲.

۴ قیامت/۵.

۵ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان ص ۷-۱۴.

۶ بلد/۴.

انسان از نخستین روزهای هستی‌اش تا آخرین لحظه‌های عرش به رنج و سختی دچار است. باشد که دریابد این جهان، مکان آسودن نیست و آسایش حقیقی را باید در جهانی دیگر جست.^۱

این شانزده خصلت و صفت، ضد ارزش‌های انسانی و مایه سقوط شخصیت انسانی است.

۴-۱ انسان موجودی دو بعدی

بنابر آیات قرآن کریم انسان موجودی است دو بعدی. از یک سو ریشه در خاک دارد که همان جنبه مادی اوست و از سوی دیگر رو به بارگاه اعلی و ربوبی دارد که جنبه باطنی یا بُعد معنوی انسان است یا به بیان دیگر بعد ملکوتی آدمی. میان این دو جنبه وجودی انسان همواره کشمکش است.^۲

اگر انسان به جنبه مادی خود توجه کند و از هویت انسانی خود که روح اوست غافل گردد نه تنها از پیمودن مسیر کمال باز می ماند بلکه دچار انحطاط می شود تا آنجا که قرآن می فرماید: «اولئك كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۳ و اگر به بعد معنوی خود توجه کند تا جایی تکامل پیدا می کند که به «افق اعلی» و مقام «أو أدنی» می رسد که از مقام فرشتگان برتر است. «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۴ در حالی که در افق اعلی قرار داشت، سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد، تا آن که فاصله او به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود.^۵

در قرآن کریم این دو جنبه حیات، یعنی حیات طبیعی و حیات فطری انسان ترسیم شده است. چنان که فرمود: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۶ من بشر را از گل آفریدم، و آن گاه او را راست گردانیده از روح خود در او دمیدم. و در سوره سجده فرمود: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»^۷ او همان کسی است که هر چه را

۱ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان.

۲ همان، ص ۷-۱۴.

۳ اعراف/۱۷۹.

۴ نجم/۷-۹.

۵ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، فطرت در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶ هـ.ش، ص ۲۲.

۶ صاد/۷۱-۷۲.

۷ سجده/۷-۹.

آفریده نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد، سپس نسل او را از آب ناچیز آفرید. سپس اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در او دمید.

صورتش بر خاک و جان در لامکان
لامکانی فوقِ وهم سالکان^۱

از این آیات استفاده می‌شود که انسان نخستین و همچنین نسل وی مستوی الخلقه خلق شده‌اند و استوای خلقت انسان به روح اوست و استوای خلقت روح به آن است که به او فطرت ارزانی داشته و او را به فجور و تقوا الهام کرده است.

بنابراین، در فرهنگ قرآن هرجا سخن از نکوهش و مذمت انسان در میان است گفتگو از انسانی است که از خاک آفریده شده و هرجا از کرامت و بزرگی مقام انسان سخن می‌رود گفتگو درباره انسانی است که مسجود فرشتگان و جانشین خدا در زمین است. یعنی نکوهش‌ها به طبیعت انسان مربوط است و ستایش‌ها به روح و فطرت او بازمی‌گردد.^۲

بنابراین اعمال و رفتار انسان بر اساس بُعد ملکوتی وی ارزیابی می‌شود، نه بُعد ظاهری او و در قیامت هم آدمی بر اساس بُعد ملکوتی خود محشور می‌شود نه بُعد ظاهری.^۳

۲- زشت بودن یا زیبا بودن انسان از نظر قرآن

انسان با این همه ارزش‌های والا و ارجمند و رفیع که گل سرسبد موجودات است و با داشتن این ضد ارزش‌های زشت و نازیبا چگونه مخلوقی است؟^۴

آیا انسان از نظر قرآن یک موجود زشت و زیباست، آن هم زشت زشت و زیبای زیبا؟

آیا انسان یک موجود دو سرشتی است: نیمی از سرشتش نور است و نیمی ظلمت؟ چگونه است که قرآن، هم او را متتها درجه مدح می‌کند و هم متتها درجه مذمت؟!

۱ عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۲۲.

۲ همان، ص ۲۳.

۳ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۷-۱۴.

۴ مهدی حائری تهرانی، همان، ص ۱۱۸.

حقیقت این است که: این مدح و ذم، از آن نیست که انسان یک موجود دو سرشتی است، نیمی از سرشتش ستودنی است و نیم دیگر نکوهیدنی؛ نظر قرآن به این است انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آن‌ها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد. شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد «ایمان» است. از ایمان، تقوا و عمل صالح و کوشش در راه خدا برمی‌خیزد. به وسیله ایمان است که علم از صورت یک ابزار ناروا در دست نفس اماره خارج می‌شود و به صورت یک ابزار مفید درمی‌آید.

پس انسان حقیقی که خلیفه‌الله است، مسجود ملائکه است، همه چیز برای اوست و بالاخره دارنده همه کمالات انسانی است، انسان به علاوه ایمان است نه انسانِ منهای ایمان. انسانِ منهای ایمان، کاستی گرفته و ناقص است. چنین انسانی حریص است، خونریز است، بخیل و ممسک است، کافر است، از حیوان پست‌تر است.

در قرآن آیاتی آمده است که روشن می‌کند انسانِ ممدوح چه انسانی است و انسانِ مذموم چه انسانی است. از این آیات استنباط می‌شود که انسانِ فاقد ایمان و جدا از خدا انسان واقعی نیست. انسان اگر به یگانه حقیقتی که با ایمان به او و یاد او آرام می‌گیرد پیوندد، دارنده همه کمالات است و اگر از آن حقیقت یعنی خدا جدا بماند درختی را ماند که از ریشه خویشتن جدا شده است. ما به عنوان نمونه دو آیه را ذکر می‌کنیم: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»^۱

سوگند به عصر، همانا انسان در زیان است، مگر آنان که ایمان آورده اند و شایسته عمل کرده و یکدیگر را به حق و صبر و مقاومت توصیه کرده‌اند.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۲.

همانا بسیاری از جنیان و آدمیان را برای جهنم آفریده‌ایم (پایان کارشان جهنم است)، زیرا دل‌ها دارند و با آن‌ها فهم نمی‌کنند، چشم‌ها دارند و با آن‌ها نمی‌بینند، گوش‌ها دارند و با آن‌ها نمی‌شنوند. این‌ها مانند چهارپایان بلکه راه گم کرده‌ترند.^۳

۱ سوره عصر.

۲ اعراف/۱۷۹.

۳ شهید مرتضی مطهری، همان، ص ۱۵-۱۷.

از این جهت باید گفت: صفات پسندیده و فضایل مکارم اخلاقی جزء فطرت انسانی است و صفات زشت و رذائل، جزء طبیعت انسانی است؛ لذا شخص دانشمندی که زحمات فراوان جهت تحصیل علم کشیده است و وقت خود را صرف عیاشی و خوشگذرانی نکرده است، در برابر دیگران ارزش و مقام دارد و گرنه، اگر مجبور به تحصیل بود و اصلاً نمی‌توانست خوشگذرانی و شهوترانی کند دیگر این علم ارزش فراوان نداشت.

لذا همچنان که گفتیم خداوند می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱ ما راه سعادت و ارزش‌های انسانی را به او نمایان‌دیم و به‌وسیله عقل و شرع، هدایت نمودیم و راه ضلالت و گمراهی را هم به او نمایان‌دیم، اکنون خود اوست که باید راه را با اختیار و آزادی انتخاب کند تا به سعادت و نیک‌بختی برسد یا شقاوت و بدبختی نصیبش گردد.

انبیای عظام و پیشوایان الهی هم، طبق فرموده حضرت علی (علیه السلام) در نهج‌البلاغه برای آن آمده‌اند که مردم را متوجه فطرتشان که همان خدانشناسی و رسیدن به کمال انسانی و فضایل اخلاقی است بنمایند و ذخایر و معادن طلا و نقره وجودی آن‌ها را به ظهور برسانند.^۲

۳- ابزارهای تعیین کننده در شکل‌گیری شخصیت

از نگاه قرآن کریم، شخصیت و هویت انسان را عناصر زیر می‌سازند:

۳-۱ عقل و اندیشه

تفاوت میان انسان و حیوان در این است که انسان، جاننداری است که اندیشه‌ورز است و همین خردمندی و دانایی اوست که نسبت به دیگر موجودات جهان آفرینش به او برتری بخشیده است. در بسیاری از آیات قرآن از واژه‌های عقل، تدبر و تفکر برای شکوفایی بُعد انسانی بشر تأکید شده است. همچنین، قرآن یکی از عناصر سازنده انسان و تکامل وی را پرورش عقل و اندیشه می‌داند. بدین معنا که انسان از راه رشد مناسب و کافی عقل و اندیشه در زندگی، می‌تواند از حیات طیب بهرهمند شود.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که انسان به کمک خرد و اندیشه‌اش به مبدأ آفرینش پی می‌برد و هدف‌داری جهان هستی را درک می‌کند. جهان آفریدگاری دارد پس باید کارها و رفتار و خوی و منش خویش را با هدف برتر که همانا خرسندی حضرت حق است، هماهنگ سازد. خداوند می‌فرماید:

۱ انسان/۳.

۲ مهدی حائری تهرانی، همان، ص ۱۱۹.

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»^۱

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند!^۲

۲-۳ دل و قلب

انسان موجودی است آمیخته از عقل و عاطفه یا عشق و اندیشه که هر دو در ساختن شخصیت او نقش مهم و به سزایی دارند. قرآن کریم در کنار عقل، به دل که کانون عواطف آدمی است، توجه دارد. دل، مرکز آرامش و اطمینان است. در آیات بسیاری نیز سرچشمه اطمینان خاطر و آرامش روان قلب و دل معرفی شده است:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۳ کسانی که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!

اتحاد و هم‌بستگی میان انسان‌ها از راه دل و قلب، به همراه عقل و اندیشه صورت می‌پذیرد. «تا دل‌های شما را به هم نزدیک کند و از آن راه شما را ثابت قدم سازد.»

منشأ سنگ‌دلی و بی‌رحمی نیز قلب و روان است. دلی که جایگاه الطاف الهی و شایسته نیک‌خواهی است، گاهی آن‌چنان بیمار که از سنگ نیز سخت‌تر می‌شود. بی‌رحمی از دیدگاه قرآن، ریشه بسیاری از بیماری‌های دل و جان است و اگر برطرف نشود، به تدریج به سقوط و هلاکت انسان می‌انجامد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «...فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ...»^۴ وای بر آن‌هایی که بر اثر قساوت، یاد خدا بر آن‌ها اثر نمی‌کند.

«...كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»^۵ و این چنین خداوند بر قلب‌های کافران مهر می‌نهد.

۱ روم/۸.

۲ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۳ رعد/۲۸.

۴ زمر/۲۲.

۵ اعراف/۱۰۱.

در قرآن کریم، پاکی دل عامل رستگاری انسان معرفی شده است و می‌فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۱ کسی که (قلب خود را از آلودگی‌ها) پاک نگه داشت، رستگار شد.^۲

۳-۳ اختیار

انسان موجودی صاحب اختیار است و مجموعه کارهایی که از وی سر می‌زند، به اختیار و اراده وی صورت می‌گیرد. به دلیل وجود همین اختیار، در بسیاری از موارد که مرتکب اشتباه می‌شود، پشیمان می‌شود. بی‌شک اگر آدمی به انجام عملی مجبور شود، دیگر لزومی ندارد که احساس پشیمانی کند. خداوند عالم، پیامبران را فرستاد تا آموزه‌های الهی و آسمانی را برای انسان‌ها آموزش دهند. انسان با اختیار خود، راه صواب را از ناصواب انتخاب کند تا در صورت سرپیچی، او را عقاب و به هنگام اطاعت، به وی پاداش دهد. در حقیقت رمز برتری انسان بر فرشتگان، در همین اختیار نهفته است؛ زیرا فرشتگان در خوب بودن خود مجبورند و از خود اختیاری ندارند، در حالی که انسان به واسطه تضاد نیروی خیر و شر در درونش، در انتخاب راه آزاد است و آن‌گاه که راه خیر را برمی‌گزیند، مقامش افزون از مقام فرشتگان می‌شود.

خداوند می‌فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۳ همانا راه راست را به او (انسان) نشان دادیم؛ یا شکرگزار خواهد بود یا کفران خواهد ورزید.^۴

۴- انواع شخصیت از دیدگاه قرآن

نسخه‌های طلایی قرآن کریم با اطلاع کامل و جامع به تمام ابعاد وجودی انسان، روش‌های مطمئنی را برای شناختن شخصیت افراد بیان کرده‌است، تا با اطلاع از این روش‌ها پی به ابعاد شخصیت خود ببرند و اگر نواقصی در وجود خود می‌بینند درصدد رفع آن برآیند. حال اگر می‌خواهید بدانید که شخصیت شما چه شکلی دارد با ما همراه شوید.

۱ شمس/۹.

۲ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۷-۱۴.

۳ انسان/۳.

۴ همان.

قرآن مجید و کلام رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام شخصیت انسان را از نظر شیوه زندگی و نوع عملکرد او به پنج حقیقت تشبیه کرده‌اند، که رفتار ما در زندگی مشخص می‌کند که ما شبیه کدام یک از این پنج حقیقت هستیم.

۴-۱ شخصیت‌های سنگی

شما می‌توانید کارخانه وجود خود را با هزینه کردن غلط نعمت‌ها کاملاً خراب و ورشکسته اعلام کنید و روشن است که کارخانه‌ای ورشکسته، نه قابل احترام است و نه می‌توان قیمتی برای آن گذاشت، اینجاست که شخصیت شما یک شخصیت سنگی می‌شود که نه لطافتی دارد و نه دلش به حال کسی می‌سوزد و فقط خودش را می‌بیند و برایش اهمیتی ندارد که در اطرافش چه می‌گذرد: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً»^۱ سپس دل‌های شما بعد از این (واقعۀ) سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت‌تر از آن.

۴-۲ شخصیت‌های بی ثبات

انسانی که نعمت‌های خداوندی را در مسیر غیر خدایی استفاده می‌کند به تعبیر قرآن کریم مانند گیاهی بی‌ریشه است که نه گل دارد و نه میوه و نه زیبایی و تنها ثمره‌اش این است که خاری است در مسیر انسان‌های موفق: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^۲ و مثلی سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد.

۴-۳ شخصیت زیبا یا زشت

خداوند متعال در سوره نحل داستان زنبور عسلی را بیان می‌کند که فرمان پروردگار خود را با جان و دل قبول می‌کند، وقتی خداوند به او دستور می‌دهد که: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»^۳ و پروردگار تو به زنبور عسل وحی (=الهام غریزی) کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست (و چفته‌سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن.

حال که خانه‌ای برای خود مهیا کرده‌ای از همه میوه‌ها بخور و به ساختن عسل مشغول شو؛ عسلی که برای همه مردم درمان و شفا است: «ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ

۱ بقره/۷۴.

۲ ابراهیم/۲۷.

۳ نحل/۶۸.

أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱ سپس از همه میوه‌ها بخور، و راه‌های پروردگارت را فرمانبردارانه، ببوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه [قدرت الهی] است.

حال حرف اساسی اینجاست که خداوند با این مثال زیبا بیان می‌کند که ای انسان دیدی چطور زنبور عسل نعمت‌های من را استفاده کرد و نتیجه آن عسل شد، تو هم نعمت‌های من را درست استفاده کن تا نتیجه‌اش خوشبختی و موفقیت در این دنیا و بهشت جاویدان در سرای آخرت باشد.

به همین خاطر است که پیغمبر اکرم ﷺ انسان‌های مؤمنی که نعمت‌های الهی را در مسیر اصلی خود استفاده می‌کنند را به زنبور عسل تشبیه می‌کند و می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ كَالنَّحْلَةِ»^۲

اما در مقابل اگر نعمت‌های الهی در مسیر فساد و تباهی استفاده شود شخصیت انسان شبیه حیوان و یا حتی بدتر از حیوان می‌شود: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۳ آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آن‌ها همان غافل ماندگانند.

۴-۴ شخصیت‌های شیطانی

قرآن کریم گاهی این‌گونه افراد را که از نعمت‌های الهی به درستی استفاده نکردند تشبیه به شیطان می‌کند و گاهی آن‌ها را برادران شیطان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»^۴ چرا که اسراف کاران برادران شیطان‌هایند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است.

۵-۵ شخصیت‌های آسمانی

وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُّقْرَّبٍ»^۵

مؤمن واقعی نزد خدا از نظر ارزش، با فرشته مقرب مساوی است.

۱ نحل/۶۹.

۲ محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بحارالأنوار، ج ۶۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ.ق، ص ۲۳۸.

۳ اعراف/۱۷۹.

۴ الاسراء/۲۷.

۵ محمد بن محمد شعیری، جامع الأخبار (لشعیری)، نجف اشرف، المطبعة الحیدریه، بی تا، ص ۸۵.

و مؤمن کسی است که شاکر باشد و انسان شاکر در منطق قرآن کریم کسی است که نعمت‌هایی را که در اختیار دارد با طرح و تدبیر و برنامه خداوند استفاده کند نه با برنامه‌هایی که شیطان برای او بیان می‌کند.

یکی از شخصیت‌های مؤمن و آسمانی که در قرآن از او ستایش شده آسیه همسر فرعون است. در مجمع‌البیان آمده که: آسیه دختر مزاحم از بنی‌اسرائیل بود، فرعون او را به زنی گرفت، او از نسل انبیاء بود بر مؤمنان رحم می‌کرد و احسان می‌نمود.^۱

گفته‌اند: هنگامی که معجزه حضرت موسی علیه السلام را در مقابل ساحران مشاهده کرد. اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد، و از همان لحظه به موسی ایمان آورد او پیوسته ایمان خود را مکتوم می‌داشت، هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شد بارها او را نهی کرد ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد.^۲

در قرآن کریم دوبار از این بانو بدون ذکر نام وی، یاد شده است.

۱. گرفتن حضرت موسی علیه السلام از نیل: «وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۳ همسر فرعون گفت: این نور چشم من و توست. او را نکشید شاید برای ما مفید باشد یا این‌که او را به فرزندی قبول کنیم و آن‌ها نمی‌دانستند.

۲. خدا برای افرادی که ایمان آورده‌اند، همسر فرعون را مثل زده و می‌فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۴ و خداوند برای اهل ایمان، همسر فرعون را مثال می‌زند. زمانی که به پروردگار خویش عرض کرد: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از دست فرعون و کارهایش نجات ده و نیز از دست مردم ستمکار نجاتم ده.

خلاصه کلام اینکه صفات و ویژگی‌های هر فرد است که می‌تواند شخصیت او را تشکیل دهد و با شناختن این صفات و ویژگی‌ها می‌توانیم شخصیت وجودی خود را بهتر و کامل‌تر بشناسیم و با نقایص و کاستی‌ها در وجود خودمان مبارزه کنیم و خوبی‌ها و ارزش‌های وجودی خود را توسعه بدهیم و بهترین راه برای شناخت

۱ علی‌اکبر قرشی بنابی، تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۸، تهران، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، ۱۳۶۵ش، ص ۱۵.

۲ ناصر مکارم شیرازی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ش، ص ۲۲۹.

۳ قصص/۹.

۴ سوره تحریم، آیه ۱۱.

شخصیت ما نسخه‌های طلایی قرآن کریم است که با احاطه کامل به تمام ابعاد وجودی انسان بهترین راه و روش را در پیش روی ما قرار می‌دهد.

فصل چهارم

عوامل شکل‌گیری شخصیت انسان

انسان از ابتدای تولد حتی در دوران پیش از تولد یعنی دوران جنینی، پیوسته تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار دارد که هرکدام به نحوی در شکل‌گیری شخصیتش نقش دارند. در این فصل به بررسی و توضیح این عوامل پرداخته می‌شود.

۱- عوامل سازنده شخصیت

دانش امروز، عوامل شکل‌دهنده شخصیت انسان را در دو گروه درونی و بیرونی طبقه‌بندی می‌نماید.

۱-۱ عوامل درونی و جسمی تأثیرگذار بر روی شخصیت

این عوامل عبارتند از:

۱. اراده و اختیار
۲. وراثت و ژنتیک
۳. وضعیت فیزیکی و ظاهری بدن
۴. مسائل هورمونی و شیمیایی و...

به دلیل اهمیت بالاتر و تأثیر بیشتر اراده و وراثت و ژنتیک بر شخصیت انسان، نسبت به سایر عوامل، تنها به توضیح همین دو عامل بسنده خواهیم کرد.

۱. اراده و اختیار

یکی از عواملی را که دانشمندان علوم اجتماعی در مبحث شخصیت از آن غافل شدند و یا اعتقادی به آن ندارند، عامل مهم و اساسی اختیار و اراده آدمی است. اگر تأثیر و دخالت مهم عامل اراده‌ی آزاد و اختیار را در شخصیت انسان مورد غفلت یا تغافل یا انکار قرار دهیم، در واقع انسان را تسلیم یک یا دو یا چند جبر دانسته‌ایم و شخصیت، اراده و رفتار او را معمول یک عامل جبری یا معلول برآیند دو یا چند عامل جبری انگاشته‌ایم. در این صورت، انسان موجودی همچون جمادات، نباتات و سایر حیوانات خواهد بود و بنابراین، نه تکلیفی خواهد داشت و نه مسئولیتی، نه ستایش و تحسینی و نه نکوهش و تقبیحی، و نه پاداش و کیفری، خلاصه همه نظام‌های ارزشی، اعم از حقوقی، اخلاقی و دینی فرد خواهد ریخت، و تنها چیزی که بر قلمرو و پدیده‌های انسانی

^۱ روان پزشکی لینفورد ریس، مقاله شخصیت، مترجم دکتر حسن مرندی، ص ۶۳.

حاکمیت و سیطره خواهد داشت، جبر وراثت، جبر محیط، جبر غریزه و... یعنی مجموعه‌ای از جبرهای فیزیکی زیستی، روانی و اجتماعی خواهد بود.^۱

اساساً، اختیار یکی از مهمترین ویژگی‌های آدمی و عاملی اساسی در ساختن شخصیت انسان و ایجاد اختلافات فردی است. عوامل فیزیکی، زیستی، روانی و اجتماعی هرگز تعیین‌کننده افعال اختیاری بشر نیستند، بلکه فقط زمینه‌ساز گزینش و اختیار او هستند. بدون شک میزان استفاده‌ی افراد بشر از این نعمت خدا داده، مانند سایر نعم الهی یکسان نیست. کسانی هستند که با عدم اعمال این نیرو، به تدریج موجبات ضعف و سستی آن را فراهم می‌آورند. و کسان دیگری نیز هستند که با به کارگیری مستمر و صحیح آن، چنان قوی و نیرومندش می‌سازند که می‌توانند در برابر همه عوامل و مقتضیات دیگر بایستند.

یکی از محققان درباره اهمیت این عامل می‌نویسد: اهمیت عامل اختیار تا بدان حد است که به عقیده ما، شخصیت، عبارت است از تألیفی از خلق و خواها، عادات و ملکاتی که بر اثر افعال اختیاری آدمی حاصل می‌آیند. اگرچه به مجموع کارهای آنی، لحظه‌ای و زودگذر شخصیت نمی‌توان گفت، بلکه شخصیت امری کمابیش ثابت و پایدار است. ولی همین امر به نسبت پایدار و ثابت از ابعاد و جوهی فراهم می‌آید که هر یک از آن‌ها نتیجه تکرار اعمال و حالات اختیاری آدمی است. بنابراین، اگر یکی از خصائص یک فرد نتیجه رفتار اختیاری او نباشد، خواه نتیجه رفتار غیر اختیاری و ناخواسته وی باشد و خواه مقتضای عوامل زیستی باشد (مانند بلند قامتی یا کوتاه قدی، لاغری یا چاقی، رنگ مو، رنگ چشم و...) آن خصیصه از مقومات شخصیت او نخواهد بود. همچنین، اگر امری منشأ هیچ عمل اختیاری‌ای نشود، تأثیر و دخالتی در شخصیت نخواهد داشت. خلاصه آن که شخصیت انسان ساخته و پرداخته رفتار اختیاری اوست و چون عامل مستقیم در رفتار اختیاری، اراده آزاد شخص است، باید گفت که اراده سهم اساسی و درجه اول را در شکل‌گیری و تحول شخصیت دارد.^۲

دیدگاه مذکور، حقیقتی است که علاوه بر عقل سلیم، آیات و روایات فراوانی نیز آن را تأیید نموده و اساساً در روز قیامت و هنگام حسابرسی، آن دسته اعمالی که ریشه در اراده آزاد انسان دارد محاسبه خواهد شد. از این رو، آن دسته مجرمانی که در برابر پرسش و مؤاخذه الهی، جامعه آلوده را عامل انحراف دانسته و خود را ناچار به

۱ محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۱ هـ. ش، ص ۱۸۷.

۲ همان، ص ۱۸۷.

تبعیت از آن دانسته و می‌گویند: «...كُنَّا مُسْتَضَعِّفِينَ فِي الْأَرْضِ...»^۱، در پاسخ آنها گفته می‌شود: «...أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا...»^۲ یعنی مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟! هر چند جامعه آلوده زمینه انحراف را مهیا می‌کند اما اختیار و اراده انسان را از او نمی‌گیرد. و این حقیقت موجب می‌گردد تا معلمان اخلاق و مُروّجان ارزش‌ها، مأیوس نشده و علیرغم وجود زمینه‌های انحراف، امید به هدایت و پرورش شخصیت افراد را از دست ندهند. همانگونه که مخاطبان نیز نمی‌توانند عدم پذیرش و التزام به ارزش‌های الهی را معلول زمینه‌های روانی، فیزیکی و اجتماعی بدانند.

۲. وراثت و ژنتیک

انسان با طبیعت انسانی به دنیا می‌آید. از آن جهت که پدر و مادرش انسان بوده‌اند او هم قهراً و جبراً مانند یک فرد انسان به دنیا می‌آید. و از طرف دیگر، پدر و مادرش یک سلسله صفات موروثی خود را در فرزندشان به یادگار می‌گذارند که این‌ها نیز قهراً و جبراً همراه این افراد هست، مانند رنگ پوست، رنگ چشم، خصوصیات جسمی که احياناً از چند پشت به ارث می‌رسد. انسان هیچ یک از این‌ها را برای خود انتخاب نکرده است بلکه جبراً وراثت این‌ها را به او داده است.^۳

وراثت، به منزله مواد خام شخصیت آدمی، عبارت از انتقال بخشی از ویژگی‌های والدین به فرزند است. به کمک همین پدیده است که افراد یک نسل می‌توانند، صفت‌های ارثی خود را به نسل‌های آینده انتقال دهند و جوامع گوناگون انسانی را پدید آورند. با ترکیب دو سلول حیاتی نر و ماده سلولی حاصل می‌شود که بسیاری از ویژگی‌های جسمانی و روانی مؤثر در رفتار را در بردارد.

در دین اسلام، دستورها و قواعدی وجود دارد که عمل به آن‌ها به تولید این سلول در بهترین شرایط و ویژگی‌ها کمک می‌کند. پدر و مادر، نخستین گام‌های اساسی را در تعیین صفت‌های ژنتیکی برمی‌دارند و پیوند ازدواج، شالوده تولید شخصیت‌های نسل بعد است. پس شایسته است که هریک از والدین پیش از زندگی مشترک و تشکیل نطفه موجودی تازه، در انتخاب فرد دیگر به عنوان همسر به دقت عمل کنند و پدر یا مادری را

۱ نساء/۹۷.

۲ همان.

۳ شهید مرتضی مطهری، همان، ص ۳۷.

برای فرزند خود برگزینند که بهترین ویژگی‌ها در او باشد. از این رو، در شریعت اسلام بر مسائل دین داری و اخلاقی همسر توجه شده و مسائل ظاهری، در مرتبه بعد، ارزش گذاری شده‌اند.

قرآن کریم و معصومین (ع) در بیش از ۱۴ قرن پیش نه تنها اشاراتی به مسأله‌ی "وراثت صفات" نموده‌اند که از فحوای کلام ایشان به دست می‌آید، بلکه در مواردی به آن تصریح نیز فرموده‌اند و این در حالی است که کمتر از ۲ قرن از عمر دانش ژنتیک (علم وراثت) می‌گذرد. برخی آیات و روایات را که می‌توان در این زمینه مستند قرار داد، عبارتند از:

«قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»^۱. (برادران) گفتند: اگر او [بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست، چون) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد...؛

این جمله و این اتهام برادران یوسف حاکی از تبرئه خودشان است؛ یعنی اگر او دزدی کرده، بعید نیست، چون برادری داشت که او هم دزدی کرده بود و در این کار وارث یکدیگرند، اما چون ما از طرف مادر با آنها نیستیم، لذا به دزدی دست نزده‌ایم.^۲

پیامبر خدا ﷺ نیز در حدیثی بر این نکته اشاره دارند که با خانواده خوب و شایسته وصلت کنید؛ زیرا رگ و ریشه اثر دارد:

«زَوِّجُوا فِي الْحِجْرِ الصَّالِحِ، فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»^۳

با خانواده خوب و شایسته وصلت کنید، زیرا ژن اثر دارد.

البته این صفات‌های ارثی با قرارگرفتن در شرایط گوناگون زیستی، قابلیت انتقال به وضع مخالف را نیز دارند.^۴

۱ یوسف/۷۷.

۲ علی اکبر قرشی بنایی، نگاهی به قرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴، ص ۱۶۱.

۳ محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، مترجم حمیدرضا شیخی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۹، ح ۸۰۴۶، ص ۹۲.

۴ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۲۱-۱۴.

روانشناسان در طی سال‌ها رفتار و خصوصیات شخصیتی انسان را بر اساس وراثت و محیط مورد بررسی قرار داده‌اند تا معلوم گردد آیا رفتارهای آدمی از طریق ارث یا ژنتیک به او رسیده است یا گرفته از محیط است و چقدر محیط اطراف بر شخصیت فرد اثر می‌گذارد؛

به‌طور کلی آن‌قدر که روانشناسان درباره ارثی بودن خصوصیات بدنی توافق دارند درباره امور روانی با یکدیگر هم عقیده نیستند. عده‌ای از روانشناسان و زیست‌شناسان اهمیت زیادی به عامل ارثی می‌دهند و خصوصیات روانی را نتیجه و محصول عوامل ژنی می‌دانند و اثر محیط را در رشد این‌گونه امور ناچیز می‌شمارند.^۱

امروزه مسلم شده که قوانین ارث نه تنها در تشکیل نطفه نوزاد اثر دارد بلکه روی حالات روانی او نیز به‌طور قطع مؤثر است و فرزندان، اخلاق و روحیات و حالات عصبی خود را از والدینشان ارث می‌برند. البته محیط نیز اثراتی روی آن داشته است.^۲

علاوه بر عوامل درونی، عوامل بیرونی (محیطی) نیز نقش عمده‌ای را در شکل دادن به شخصیت انسان ایفا می‌کنند.^۳

۲-۱ عوامل بیرونی تأثیرگذار بر شخصیت

۱. تغذیه

۲. محیط پیش از تولد (رحم مادر)

۳. خانواده

۴. محیط اجتماع

۵. فرهنگ

۶. مربی

اکنون به توضیحی کوتاه درباره این عوامل می‌پردازیم:

۱ علی شریعتمداری، روانشناسی تربیتی، اصفهان، انتشارات مشعل، ۱۳۴۴، ص ۵۸.

۲ ژ.آ. هدفیلد، روانشناسی و اخلاق، ترجمه: علی پور، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۲۷.

۳ روان پزشکی لینگفورد ریس، همان، ص ۶۳.

۱. تغذیه

حیات و حرکت هر موجود زنده‌ای در گرو تغذیه مناسب است و بر سلامت جسم و روح نقشی انکارناپذیر دارد.

امروزه دانش تجربی، وابستگی بین تغذیه و خصلت‌های بشر را اثبات نموده است. کارشناسان تغذیه بر این باورند که اگر بدن انسان از نظر انواع و مقدار مواد شیمیایی و ترکیبات طبیعی لازم خود در حد تعادل قرار داشته باشد، خلق و رفتار او متعادل می‌شود.

تغذیه نامناسب می‌تواند تعادل بدن را به هم بزند. به باور دانشمندان، بسیاری از پدیده‌های اخلاقی به خاطر هورمون‌هایی است که غده‌های بدن تراوش می‌کنند و تراوش غده‌ها، رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد.^۱

از متون اسلامی به وضوح دیده می‌شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحيات و خُلقیات بشر وجود دارد.

آری بین تغذیه و خصلت‌های اخلاقی (مانند: بدخلقی و خوش‌خلقی، غم و اندوه و افسردگی، رقت قلب و سخت‌دلی) و حتی توفیق و قبولی نماز و روزه و عبادات، رابطه‌ای برقرار است.

این سخن به این معنا نیست که تغذیه، علت تمام و کامل برای اخلاق خوب یا بد باشد، بلکه «تغذیه» یکی از عوامل زمینه‌ساز اخلاق است؛ هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر مقدار مصرف و حلال و حرام بودن آنها.^۲

در قرآن و روایات بر اهمیت نوع تغذیه انسان در طول زندگی‌اش بسیار تأکید شده است و حتی آن را در مسائل فقهی دخیل می‌دانند. به گونه‌ای که انسان باید از برخی خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها به شدت بپرهیزد. خداوند در برخی آیه‌های قرآن، از جمله آیه ۱۷۳ سوره مبارکه بقره به نمونه‌هایی از خوردنی‌های حرام اشاره کرده است، آن‌جا که می‌فرماید:

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ» همانا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را [هنگام سر بریدن] نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است.

۱ حسن عاشوری لنگرودی، نقش تغذیه در اخلاق، شماره ۸۳، پاییز ۱۳۸۹، ص ۱۵۰.

۲ همان، ص ۱۵۱-۱۵۰.

بی‌گمان خوردنی‌های حرام همانند گوشت درندگان، حیوانات گوشت‌خوار، حیواناتی که بدون ذکر نام خدا ذبح شده‌اند و نیز مردار، اثر عمیقی در شکل‌گیری خلق و خوی انسان دارد که مجموع این آثار، زمینه چگونگی اخلاق و اندیشه را فراهم می‌سازد. این آثار، عمیق‌تر و زیان‌بارتر از آثاری است که نوع تغذیه به روی روح و اعضا و جوارح بدن و بهداشت بدنی دارد. برای نمونه، گوشت درندگان، خوی درندگی را تهییج و تقویت می‌کند.^۱

آیین اسلام با هدف تربیت و تکامل روحی و روانی افراد، مواردی را که شایستگی خوردن ندارند، معرفی کرده و به مؤمنان سفارش داده است که فقط خوردنی‌های پاکیزه را به عنوان روزی خود برگزینند؛ زیرا که آسیب‌های جدی لقمه و روزی حرام، بر کسی پوشیده نیست. رسول خدا ﷺ در این باره فرموده است: «فرو گذاشتن یک لقمه حرام، نزد خدا محبوب‌تر است از خواندن دو هزار رکعت نماز مستحبی.» تغذیه حلال، سفارشی برای همه لحظه‌های زندگی انسان است و شاید بتوان ادعا کرد که نوع روزی‌ای که فرد استفاده می‌کند، در دوران جنینی و کودکی تأثیر چشمگیری دارد؛ زیرا خون، گوشت و پوست کودک بر اساس آن شکل می‌گیرد. امام علی (علیه السلام) در ذکر وظایف حقوقی پدر این سخن را گوشزد می‌کند که: «حق فرزند بر پدرش این است که او را سواد و شنا و تیراندازی بیاموزد و جز روزی حلال خوراک او نکند.»

امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «برای شیر دادن کودک خود، دایه خوش اخلاقی استخدام کن و از دایه بد اخلاق بپرهیز؛ زیرا شیر ویژگی‌ها را سرایت می‌دهد.» امام علی (علیه السلام) نیز در روایتی مشابه چنین نقل می‌کند: «بنگرید که چه کسی فرزندان شما را شیر می‌دهد؛ زیرا کودک با سرشت صاحب شیر رشد می‌کند.» از این دو روایت گران‌بها به اهمیت نوع تغذیه در شکل‌گیری شخصیت هر فرد می‌توان پی برد.^۲

۲. محیط پیش از تولد (رحم مادر)

از دید دورنگر و باریک بین اسلام شخصیت و اخلاق انسان نه تنها در دوران کودکی بلکه حتی در دوران جنین و پیش از تشکیل نطفه، نیز تکون می‌یابد، به همین جهت، اسلام مراقبت‌ها و سفارش‌های لازم را به عمل آورده است و در رابطه با همین نکته است که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

۱ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۲ همان.

«سعادت‌مند کسی است که سعادت او در شکم مادر پایه گذاری شده است و بدبخت و شقی، کسی است که شقاوتش در رحم و دوران جنین شروع شده باشد.»^۱

رحم مادر، نخستین محیطی است که کودک در آنجا زندگی خود را آغاز می‌کند. چگونگی و شرایط این محیط کوچک ولی حیاتی و مؤثر، از لحظه تشکیل نطفه تا هنگام تولد، نقش مهم و حساسی در آسان سازی یا بازداری رشد جسمی و روحی فرد در دوران زندگی بعد از تولد دارد. از عوامل مؤثر که از همان آغاز تشکیل نطفه بر جنین اثر می‌گذارند، می‌توان به وضع جسمانی و تغذیه مادر، وضع عاطفی و روانی مادر، بیماری‌های بدنی و روحی مادر، شرایط اعتقادی و نیز استفاده از داروها و مواد شیمیایی در طول بارداری اشاره کرد. برای نمونه، مادری که تغذیه مناسب و مطلوبی نداشته باشد، روی جنین و در نهایت در رفتار آینده فرد تأثیر بنیادین می‌گذارد.^۲

شرایط زیستی درون رحم مادر، اثر کلی در رشد جنین دارد. وضع جسمی و روانی مادر اثر مستقیم بر جنین می‌گذارد. تغذیه مناسب یا نامناسب در ایام بارداری سبب قدرت یا ضعف جسمانی جنین و نوزاد خواهد شد. اعتیاد مادر در رشد و نمو جنین اثر سوء دارد. آزمایشات و تحقیقات مفصل نیز مؤید این نظریه است که نوزاد مادران معتاد هم به ماده اعتیادی نیازمند بوده‌اند که پس از تولد برای ترک اعتیادشان کوشش شده است و یا مادرانی که هنگام زایمان تحت بیهوشی قرار می‌گیرند کودکانی به دنیا می‌آورند که تا چند روز پس از تولد کاهش قابل ملاحظه‌ای در یاخته‌های مغزی نشان می‌دهند. بدین شرح ملاحظه می‌شود که در مرحله زندگی، جنین خود مستقیماً با عوامل محیطی و اجتماعی روبرو نیست، حوادث بد یا خوبی که در زندگی مادر می‌گذرد بر شخصیت جنین تأثیر می‌گذارد.^۳

۳. خانواده

خانواده، هم از لحاظ تعداد نفرات، هم از نظر ارتباطات با فرزندان و هم از جنبه در اختیار گذاشتن امکانات مختلف، می‌تواند در رشد شخصیت فرد نقش مهمی داشته باشد.^۴

۱ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، همان، ج ۷۷، ص ۱۱۵.

۲ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۳ مهدی کی‌نیا، مبانی جرم‌شناسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۳۶.

۴ یوسف کریمی، روان‌شناسی شخصیت، تهران، مؤسسه نشر ویرایش، ۱۳۷۸، ص ۴۱.

نظام خانواده باید یک نظام صد در صد اسلامی و الهی باشد، تا رحمت و لطف حضرت حق را به سوی خود جلب و جذب کند.

پرورش نسل صالح، و تحویل دادن فرزندان شایسته و نیکوکار، امری مهم و باعث جلب رضایت خداوند است.

خانه و اهل خانه را از فساد و افساد دور داشتن و فراهم کردن زمینه رشد و تربیت و تکامل زن و فرزند از اهمّ امور و از بهترین نوع عبادت و بندگی خداست.

سعادت و شقاوت انسان در درجه اول از پدر و مادر به انسان منتقل می‌شود، اگر پدر و مادر در تحقق سعادت فرزند بکوشند دست به عبادتی بزرگ زده و از منافع ابدی ازدواج بهره گرفته اند، و اگر عامل شقاوت شوند از شجره طیّبه ازدواج منفعت نبرده بلکه با دست خود سفره خسارت خویش را پهن کرده‌اند.^۱

خانواده، مادر جامعه است که هنجارها و ارزش‌های موجود در خانواده، نخست بر شخصیت فرد و سپس بر اجتماع تأثیر می‌گذارد. در اسلام به نخستین سنگ بنای تشکیل خانواده، یعنی اقدام به ازدواج، تولد فرزند و به کارگیری اصول درست تربیتی توجه فراوان شده است.

خانواده، نخستین محفلی است که در آن جا شخص افزون بر رسیدن به احساس امنیت، از سوی دیگران پذیرش و حمایت می‌شود.

رشد جسمی و روانی فرد در سال‌های اولیه کودکی تا حدود زیادی برگرفته از محیط خانوادگی و شرایط زندگی پدر و مادر است.^۲

در دوره بارداری، اسلام ضمن توجه زیاد به تأثیر تغذیه و حالات روانی و عاطفی مادر بر جنین، تأثیر معنوی مادر و نوع تغذیه وی در این زمینه را نیز مورد اهتمام قرار داده است. برای نمونه، در روایات، از تأثیر تغذیه مادر باردار با شیر در خوش خلق شدن و باهوش شدن فرزند^۳ و از تأثیر خوردن «به» بر زیبایی^۴ یاد شده است.

۱ حسین انصاریان، نظام خانواده در اسلام، قم، انتشارات ام‌ایبها، ۱۳۷۷، ص ۷۰ و ۷۳.

۲ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۳ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۴ق، ص ۱۳۶.

۴ همان، ص ۱۳۳.

نوزاد از مادر هم غذا می‌گیرد و هم عواطف، محبت، رحمت، ایثار و از خود گذشتگی را فرا می‌گیرد و از پدر اندیشمندی، پایداری و کار و کوشش را می‌آموزد و از هر دوی آن‌ها احساس مسئولیت، بردباری، سرپرستی و تربیت را و این سیر یادگیری تا سنین بالا نیز ادامه خواهد داشت.

پیامبر اکرم ﷺ در سخنی ارزشمند بر تأثیر شگرف پدر و مادر به عنوان مدیران خانواده، در رشد شخصیتی و ایدئولوژیکی انسان این‌گونه اشاره می‌کند:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، وَّ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَّ يُنَصِّرَانِهِ^۱

هر فرزندی بر اساس فطرت [خدایی] به دنیا می‌آید و همانا این پدر و مادرش هستند که او را یهودی و نصرانی بار می‌آورند.

باورهای دینی والدین در منش و شخصیت فرزند نقش اساسی دارد و جهان‌بینی او را می‌سازد. از این رو، خداوند نیز در قرآن تأکید می‌کند که مردان مؤمن با زنان مشرک و زنان مؤمن با مردان مشرک ازدواج نکنند، تا اینکه ایمان آورند و مسلمان شوند. «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ وَلَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ...»^۲ و زن‌های مشرک را به همسری مگیرید تا ایمان بیاورند، و البته کنیزی با ایمان از زنی آزاد و مشرک بهتر است هر چند (جمال و مال) او شما را خوش آید و...

فراهم ساختن محیطی به دور از هرگونه آلودگی و نیز رعایت حقوق هریک از افراد خانواده، آهنگ رشد تعلیم و تربیت و ایجاد هنجارهای مناسب شخصیتی را در کودکان، افزایش می‌دهد. در نتیجه، ضریب اطمینان سلامت جامعه نیز بالا خواهد رفت.

والدین باید به همه نیازهای اساسی کودک، از بدو تولد، به‌طور عمیق توجه داشته باشند و از هرگونه تلاش مادی و معنوی به منظور بالا بردن سطح شخصیتی طفل دریغ نورزند. ایجاد فضای مهر و عاطفه یا قهر و کینه، در

۱ عبدالحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره)، ۱۴۰۴هـ.ق، ص ۱۱۴.

۲ بقره/۲۲۱.

پرورش نوع شخصیت کودک، سهم به‌سزایی دارد، به‌گونه‌ای که فرد را درون‌گرا یا برون‌گرا می‌سازد و یا او را به مشارکت اجتماعی یا کناره‌گیری از اجتماع فرا می‌خواند.^۱

۴. محیط اجتماع

یکی از عوامل تأثیرگذار بر شخصیت انسان، محیط اجتماع است. هر فرد با مجموعه‌ای از قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها برای پیدا کردن شخصیت خاص به دنیا می‌آید. اما این محیط اوست که تعیین می‌کند این قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها به چه میزان شکوفا شده و به ظهور برسند و بالاخره تعامل این دو عامل شخصیت خاصی را در فرد پایه‌ریزی می‌کند.^۲

محیط اجتماعی انسان عامل مهمی است در تکوین خصوصیات روحی و اخلاقی انسان. زبان انسان، آداب عرفی و اجتماعی، دین و مذهب، غالباً همان چیزی است که محیط اجتماعی بر انسان تحمیل می‌کند.^۳

ارتباط تنگاتنگ انسان با محیط موجب شده است که محیط به عنوان یک محور اساسی در شکل‌گیری رفتار و شخصیت انسان نقش تعیین‌کننده داشته باشد به نحوی که محیط عامل زیربنایی در تکوین و تکامل طبیعت و اخلاق انسان و تأثیر بر رفتار می‌تواند باشد و این امروزه توجه ویژه دانشمندان را به خود معطوف نموده است.^۴

رسانه‌های جمعی، آداب و رسوم و باورهای مذهبی در مدرسه و محیط‌های آموزشی، دوستان و همسالان، قوانین حاکم بر جامعه و جهت‌گیری‌های سیاسی، هر کدام به گونه‌ای رفتار فرد را شکل و جهت می‌دهند و در ساختار شخصیتی وی مؤثرند.

در زمینه تأثیر همسالان و دوستان، اسلام توجه ویژه‌ای مبذول داشته است. از دیدگاه اسلام، دوست و همسال می‌تواند تأثیر مثبت یا منفی بر شخصیت دوست و همسال خود داشته باشد، به گونه‌ای که وی را به آیین و روش خود درآورد.

۱ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۲ رسول ربانی، محمد رضانی، پژوهشنامه انقلاب اسلامی (بررسی تأثیر محیط بر رفتار فردی و اجتماعی از دیدگاه ابن خلدون)، شماره ۱۳، بهار ۱۳۸۵، ص ۵۷.

۳ شهید مرتضی مطهری، همان، ص ۳۷.

۴ رسول ربانی و محمد رضانی، همان، ص ۵۸.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ»^۱ رسول اکرم ﷺ فرمودند: انسان بر آیین و روش دوست و هم‌نشینش زندگی می‌کند.

در سخن دیگری، حضرت علی (علیه السلام) به نوع تأثیر دوست ناصالح بر شخصیت انسان، که تأثیری روان‌شناختی و ناخودآگاه است، اشاره می‌کنند: با دوست بد هم‌نشین نشو؛ چرا که طبع تو بدی را از طبع او به سرقت می‌برد و تو خود نمی‌دانی.^۲

درباره نقش مدرسه از دیدگاه اسلام نیز هرچند در صدر اسلام، مدرسه به شکل کنونی و با ساختار امروزی وجود نداشت، اما مراکزی از قبیل مساجد، که هم محل عبادت و پرورش معنوی افراد بودند و هم محل آموزش افراد، جایگاه خاصی داشتند و در شکل‌گیری شخصیت افراد مؤثر بودند. قرآن در این زمینه فرموده است: «...فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا...»^۳؛ در آن (مسجد) کسانی هستند که دوست دارند پاکیزه گردند.

از میان عناصر مربوط به مدرسه و هم‌آموزشی، معلم بیش از دیگر عناصر مورد اهتمام واقع شده است، تا آن‌جا که پیامبر اکرم ﷺ خود را معلم بشر معرفی نمود: «مَنْ مَعْلَمٌ مَبْعُوثٌ شَدَاهُ»^۴ قرآن مجید به دو کارکرد مهم پیامبر ﷺ به عنوان معلم انسان‌ها، یعنی «تعلیم» و «تربیت» افراد، که تأثیر شگرفی بر شکل‌گیری شخصیت آن‌ها دارد، اشاره کرده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...»^۵؛ او پروردگاری است که در میان بی‌سوادان، پیامبری از خودشان مبعوث گردانید تا آیاتش را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه کند و تعلیم کتاب و حکمت دهد.

در برخی فرهنگ‌ها، ویژگی‌های شخصیتی چون برون‌گرایی، هیجان‌پذیری یا روحیه عاطفی، بیش از دیگر ویژگی‌ها رنگ می‌گیرد و در برخی دیگر، فرهنگ‌ها، درون‌گرایی، کم‌عاطفه‌گی و بی‌هیجانی و سستی بروز می‌کند. ضمن آن‌که، تأثیر فرهنگ بر شیوه‌های تعلیم و تربیت یک جامعه نیز انکارناپذیر است. در حقیقت، به

۱ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ص ۳۷۵.

۲ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴، ص ۲۷۲.

۳ توبه/۱۰۸.

۴ حسام الدین هندی، کنز العمال، ج ۱، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹، ص ۱۶۹.

۵ جمعه/۲.

دلیل تأثیرگذار بودن اجتماع بر شخصیت افراد، اسلام نیز به عبادت‌های جمعی مانند نماز جمعه و جماعت و شرکت در جلسه‌های موعظه سفارش می‌کند، تا از این رهگذر، به پیروانش شخصیتی درست و سالم ببخشد.^۱

انسان از نظر محیط اجتماعی تنها تحت تأثیر زمان حال نیست؛ زمان گذشته و وقایع و حوادثی که در گذشته رخ داده‌است نیز در ساختن او تأثیر به‌سزایی دارد. به‌طور کلی میان گذشته و آینده هر موجودی رابطه قطعی و مسلم برقرار است. گذشته و آینده مانند دو نقطه جدا از یکدیگر نیستند، بلکه مانند دو قطعه از یک جریان مداوم‌اند. گذشته، نطفه و هسته آینده است.^۲

۵. فرهنگ

یکی از مهم‌ترین پیشرفت‌های علمی عصر حاضر شناخت فرهنگ است. (فرهنگ را شیوه زندگی و راه و رسم آن تعریف می‌کنند) می‌گویند موجود آبی ساکن عمق دریاها، آخرین پدیده‌ای که کشف می‌کند همان وجود آب خواهد بود، و این به آن معنا است که تصادفاً به سطح آب بیاید و هوا را بشناسد. بشر در طول تاریخ به‌طور مبهم از وجود فرهنگ آگاهی داشت، و حتی این اطلاع اندک و سطحی به سبب برخورد و مقایسه رسوم و عادات جوامع یا یکدیگر بود.

به‌طور کلی استعداد و دید فرهنگی، ارزیابی، درک و تحسین محتوای آن نیاز به یک ضابطه عینی دارد که متأسفانه به آسانی به دست نمی‌آید.

بیشتر دانشمندان معاصر اطلاعات خود را درباره فرهنگ از کشورهای غیر اروپائی به دست آورده‌اند. کسی که غیر از فرهنگ خود با فرهنگ دیگری آشنا نیست، فرهنگ خود را هم خوب نمی‌شناسد. روان‌شناسان هم تا این اواخر از اهمیت فرهنگ غافل بودند، تا اینکه در اثر تحقیقات دقیق متوجه شدند که تنها طبیعت بشر نمی‌تواند موجب شناخت او باشد بلکه گذشته فرهنگی و اجتماعی نقش مؤثری را در رفتار فعلی او دارد. این دانشمندان حتی نظریه فروید را درباره غرایز که او آن‌ها را به بازتاب‌های فطری تعریف می‌کرد مردود دانسته و غرایز را متأثر از شرایط فرهنگی می‌دانند.

۱ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

۲ شهید مرتضی مطهری، ص ۳۷-۳۸.

وجود ذخایر و منابع فرهنگی سایر جوامع، امکان دسترسی به مطالعه شخصیت را که این بخش چکیده‌ای از کتابی در آن زمینه است کم و بیش فراهم می‌سازد. می‌دانیم که مشاهده و ثبت عوارض شخصیت در کشورهای غیر اروپائی هنوز هم مسئله غامضی است و شاید در مورد جامعه خودمان نیز چنین باشد. علیرغم مشکلات و محدودیت‌هایی که رفع آن‌ها به گذشت زمان نیاز دارد، عوامل معینی یافت می‌شوند که قابل مطالعه و بررسی هستند.

تمام مردم‌شناسان که وقت و همت خود را مصروف شناسائی جوامع غیر اروپائی کرده و می‌کنند اساساً روی اصولی که در زیر می‌آید توافق دارند.^۱

۱- معیار شخصیت متعادل در هر جامعه متفاوت است.

۲- اعضای هر جامعه در مورد شخصیت همیشه تفاوت‌های فردی قابل ملاحظه‌ای از خودشان نشان می‌دهند.

۳- علی‌رغم این تفاوت‌ها، تشابهات جمعی قابل ملاحظه‌ای نیز به چشم می‌خورد. مردم‌شناسان، نتایج فوق را از راه مشاهدات غیر مستقیم به دست آورده‌اند. البته باید دانست که اساساً این نتایج حاصل یک سلسله آزمایش‌های عینی است.

ارزش‌ها و معیارها، به نسبت جوامع به صورت گوناگون به چشم می‌خورند. شک نیست، افرادی که در این زمینه تجربه آموخته‌اند این موضوع را قبول دارند. در اینجا تنها یک سؤال پیش می‌آید و آن این است که آیا جامعه خواستار یک شخصیت کلی واحد نمونه برای تمام افراد می‌باشد، یا خواهان یک سلسله هنجارهای متفاوت و مجزا است که به گروه‌های اجتماعی خاصی تعلق دارند.

نکته قابل توجه این‌که اعضای هر گروه اجتماعی خواستار توحید و یگانگی عناصر کل شخصیت می‌باشند. این یگانگی درجات مختلفی دارد:

از رفتار ساده گرفته، مانند غذاخوردن و سفره‌چیدن، تا رفتار کلی و پیچیده اجتماعی چون مراسم عروسی و عزاداری را شامل می‌شود. این ترکیب به‌طور تحلیلی در مورد مردان، زنان و نوجوانان رنگ خاصی دارد. در جامعه طبقاتی اختلاف‌های مشابهی بین پاسخ‌های هر طبقه نسبت به دیگران دیده می‌شود. به عبارت دیگر به

^۱ م نیک زاد، نقش فرهنگ در ایجاد شخصیت، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۵۴، ص ۹۰-۹۱.

علت اختلاف سطح اجتماعی که بین نجیب‌زادگان و افراد عادی و بردگان وجود دارد پاسخ‌های هر دسته با دسته دیگر متفاوت است. این تفاوت مبین شخصیت طبقاتی و گروهی است.^۱ در مورد این پاسخ‌ها یک مطلب دیگر حائز کمال اهمیت است، که وظایف اجتماعی شخص را روشن می‌کند:

آن این است که موفقیت افراد بستگی به شناسائی کامل موقعیتی دارد که بایستی در جامعه ایفا نمایند. در این زمینه می‌توان با مشاهده دو فرد بیگانه و شناخت ساده رفتار آن‌ها در اکثر موارد رفتار دیگران را پیش‌بینی کرد. شخصیت فعلی فرد بر اساس نوع شخصیتی است که در طول زندگی در اثر تجربیات و پیش‌آمدها ایجاد شده است.

تأثیر فرهنگ در رشد شخصیت به دو طریق کاملاً متفاوت صورت می‌پذیرد:

۱- انتقال رفتار فرهنگی بزرگترها به اطفال، که در درجه اول اهمیت است.

۲- تجربیات و نظریات شخصی که از مختصات محیط اجتماعی گرفته شده است.

نفوذ این دو عامل همیشه به‌طور مستقیم روی طفل صورت نمی‌گیرد، بلکه به شکل غیرمستقیم او را آماده می‌سازد تا پاسخ‌های مناسب را در موقعیت‌های مناسب به‌طور عادت پیدا کند.

گرچه ضرورت این عوامل در ابتدای کودکی مهم به نظر نمی‌آید ولی بعدها در طول زندگی نفوذ و تأثیر خود را خواهد بخشید. در تشخیص نفوذ عوامل فرهنگی فوق هرگاه کوتاهی کنیم دچار اشتباه بزرگی خواهیم شد. بدون شک نفوذ دوگانه فوق در موارد خاصی برهم تأثیر می‌نهند.

هرقدر انتقال عوامل فرهنگی در زمان طفولیت دقیق‌تر صورت پذیرد، تأثیر عمیق‌تری در تکوین شخصیت فرد باقی می‌گذارد.

دانشمندان و صاحب‌نظران، مسئله فوق را که به تثبیت و تعمیم نظام ارزش‌ها در سال‌های اولیه معروف است، فوق‌العاده مهم می‌شمرند و در این مورد با یکدیگر اتفاق نظر دارند.^۲

۱ م نیک زاد، همان، ص ۹۲.

۲ م نیک‌زاد، همان، ص ۹۳-۹۴.

۶. مربی

فرد مربی، در چگونگی شکل‌دهی به شخصیت کودک نقشی مؤثر ایفا می‌کند. مربی می‌تواند، بدلی از شخصیت خود را در وجود دیگری بازآفرینی کند.

امام علی (علیه السلام) در بیان شدت تأثیرگذاری مربی بر روی تربیت‌شونده و لزوم توجه ابتدایی مربی به شخصیت خود، چنین سفارش می‌کند:

هرکس خود را پیشوای مردم قرار دهد، باید پیش از پرورش و آموزش دادن دیگران، به پرورش خویش مبادرت کند و پیش از آن که با زبان و گفتارش تربیت کند، باید با رفتار و کردارش به تربیت دیگران پردازد و کسی که آموزگار و مربی خویش باشد، بیشتر از کسی که آموزگار و مربی مردم باشد، سزاوار تجلیل است.

این رهنمودها، بیان‌کننده حقیقتی مهم است و آن، اثرگذاری مربی بر روان و شخصیت دیگران است. به همین دلیل، حضرت علی (علیه السلام) به خودسازی مربی بسیار تأکید می‌کند تا آثاری که از وی به تربیت شونده‌گان منتقل می‌شود، مثبت، سازنده و شایسته باشد.^۱

اهمیت انتخاب مربی و الگو وقتی بیشتر درک می‌شود که بدانیم:

یک عامل بسیار مؤثر در تربیت انسان و شکل‌گیری شخصیت او، مربی و استاد و راهنماست؛ لذا آن چهره تابناک و زینده‌ی مدال «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»، صاحب خلق عظیم و سید کریم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در مقام برشمردن نعمت‌های حق بر خویشان فرمود:

«أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^۲ پروردگارم ادب آموخت و نیکو تربیت‌م کرد. و نیز فرمود:

«أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ أَدِيبِي»^۳ من ادب آموخته از خدایم و علی، ادب آموخته از من است.

^۱ داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۱۴-۷.

^۲ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نورالتقلین، ج ۵، مترجمان: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی و همکاران، قم، مطبعة العلمیة، ۱۳۸۳ق، ص ۳۹۲.

^۳ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، ج ۱۶، همان، ص ۲۳۱.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَدَبُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ أَدَبُنِي وَأَنَا أَدَبُ الْمُؤْمِنِينَ وَأُورَثُ الْأَدَبَ الْمُكْرَمِينَ»^۱

به حقیقت و راستی که رسول خدا را پروردگارش ادب آموخت و من به مؤمنین ادب می‌آموزم و ادب را در میان بزرگان به ارث می‌گذارم.

و حاصل کار این‌گونه مربیان و ادب‌آموزان، انسان‌های با ایمان و کرام و برجستگان می‌باشند که از چهره پرفروغشان صفحات تاریخ می‌درخشند. و در این روایت اخیر، امیرمؤمنان به آیین حقیقت توجه داده است. با این همه، این انسان است که با تصمیم و اراده خود یا شکرانه، راه شناخته‌شده را می‌گزیند و به سوی پروردگار خود و فراهم‌آور نعمت‌های بیکران عاشقانه پر می‌کشد، یا کافرانۀ روی بر می‌تابد و مسیر پستی را پیش می‌گیرد و با نهادن غل و زنجیر شهوت بر مرکب راهوار عقل، از رشد و امانده و به اسفل السافلین دوزخ سقوط می‌کند.^۲

^۱ همان، ج ۱۷، ص ۲۶۲.

^۲ مضمون آیه ۳ سوره الدهر (انسان) به نقل از عباسعلی اختری، تربیت اسلامی، سمنان، انتشارات دانشگاه سمنان، ۱۳۷۳، ص ۲۰.

فصل پنجم

تأثیر زبان بر شخصیت و سرنوشت انسان

یکی از اعضای بدن انسان، زبان است. این عضو گوشتی که در دهان است و برای چشیدن، بلعیدن و گفتار به کار می‌رود، نقش بسیار مهمی در زندگی بشر دارد. در فصل کنونی به تبیین این نقش، به ویژه در روابط انسانی پرداخته می‌شود و مشخص می‌شود که چگونه عضوی به این مهمی می‌تواند با سخنان عالمانه و مقالات حکیمانه، جامعه را با کمال بسازد و از فرهنگ و دانش برخوردار نماید و با مواعظ حسنه و اندرزهای مشفقانه مردم را تربیت کند و به راه سعادت و رستگاری رهنمون سازد؛ همچنین روشن می‌شود که چگونه زبان می‌تواند گناهان بزرگی را مرتکب شود و آدمی را به خسران و زیان ابدی دچار کند؛ زیرا بسیاری از گناهان بزرگی که انسان مرتکب می‌شود در ارتباط با این عضو می‌باشد و آفتش از آفت سایر اعضا و جوارح بیشتر است.^۱

۱- نعمت زبان و نقش آن در زندگی انسان

مهمترین وسیله ارتباط انسان با افراد بشر و انتقال شفاهی اطلاعات از قومی به قوم دیگر و از نسلی به نسل دیگر به وسیله زبان انجام می‌شود و اگر این وسیله ارتباطی نبود هرگز انسان نمی‌توانست تا این حد در علم و دانش و در مسائل معنوی پیشرفت کند.^۲

با این که زبان مانند چشم و گوش یکی از ابزار شناخت است، و می‌توان به وسیله آن چهار نوع طعم غذا: شیرینی و تلخی و شوری و ترشی را حس نمود، ولی قرآن در میان وظایف مختلف آن روی نقش بیانگری آن تکیه می‌کند و از این زاویه به آن می‌نگرد، و از دیگر وظایف آن سخن نمی‌گوید و نکته آن این است:

که این قسمت از هنرنمایی زبان، آن‌چنان حائز اهمیت است که دیگر وظایف آن را تحت الشعاع خود قرار داده است تجربه و آزمایش ثابت کرده است غالب کسانی که قادر به سخن گفتن نیستند، فاقد نیروی شنوایی نیز می‌باشند.

برخی معتقدند که کری مادرزاد، سبب لالی می‌گردد، و کودک از جهت فقد شنوایی لال می‌شود.

ما فعلا با این تحقیقات علمی کاری نداریم کودکی را فرض کنید که رشد جسمانی آن آغاز شده ولی قدرت بر تکلم ندارد، آیا چنین کودکی می‌تواند آن شخصیت متناسب را که دیگر همسالان او پیدا می‌کند به دست آورد، به طور مسلم نه:

۱ زین العابدین احمدی، حسنعلی احمدی، زبان کلید بهشت و جهنم، قم، انتشارات میثم تمار، ۱۳۸۵، ص ۱۲.

۲ همان، ص ۱۳-۱۲.

انسان از طریق محاوره و مذاکره، گفت و شنود، و پرسش و پاسخ، مسائل لازم را به دست می‌آورد و بر عمق شخصیت خود می‌افزاید.^۱

تعلیم و تربیت که رشد انسان‌ها و تکامل افراد به آن بستگی دارد، از طریق آموزش صورت می‌گیرد، و تنها وسیله آن زبان است.

فردی را فرض کنید که سالیان درازی زحمت و رنج کشیده و برای خود و جامعه خویش، اندوخته‌های علمی و فکری فراهم آورده است، ناگهان مبتلا به لکنت زبان و عجز بیان می‌گردد. هرگاه قلم و نوشتن که کار مشقت‌بار است و در همه‌جا نمی‌توان از آن بهره گرفت، به داد او نرسد، از نظر ارزش، با یک فرد عادی مساوی خواهد بود.^۲

مغز و فکر انسان گنجینه‌ای است، مستقل و در بسته و یگانه کلید آن زبان است، و تا با این کلید در گنجینه گشوده نشود، مقام و موقعیت انسان روشن نمی‌گردد، از این جهت امیرمؤمنان می‌فرماید: شخصیت انسان زیر زبان او نهفته است.^۳ این نکته ایجاب می‌کند این عضو از بدن انسان را که قطعه گوشتی بیش نیست آیت بزرگ خدا، مایه رشد انسانیت، بیانگر افکار و آراء انسان، و سنجش شخصیت انسان، شمرده شود.^۴

۲- زبان در قرآن

سخن گفتن و ارتباط زبانی، از جمله برترین استعدادها و توانایی‌های خدادادی بشر، اصلی‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و طبیعی‌ترین راه بیان و انتقال اندیشه و مقاصد اوست. این مسئله تا آن اندازه اهمیت دارد که خداوند در قرآن کریم از آن به عنوان یک نعمت بزرگ در کنار تعلیم قرآن و آفرینش انسان یاد کرده است: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۵ خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را تعلیم کرد.^۶

۱ مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۱، فروردین ۱۳۶۰، ص ۷-۶.

۲ همان.

۳ سیدرضی، نهج البلاغه، مترجم محمد دشتی، حکمت ۱۴۸، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۸۵، ص ۶۶۱.

۴ همان مجله، ص ۷.

۵ الرحمن/۳ - ۱.

۶ احمد شجاعی، مجله معرفت، سخن نیکو از منظر قرآن، شماره ۱۵۲، مرداد ۱۳۸۹، ص ۱۱۶.

بیان از نظر مفهوم لغوی، معنی گسترده‌ای دارد و به هر چیزی گفته می‌شود که بین و آشکارکننده چیزی باشد. بنابراین، نه فقط نطق و سخن را شامل می‌شود بلکه کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی که مبین مسائل مختلف و پیچیده است همه در مفهوم بیان جمع است، هر چند شاخص این مجموعه همان سخن گفتن است. گرچه ما به دلیل عادت به سخن گفتن آن را مسئله ساده‌ای فکر می‌کنیم، ولی در حقیقت سخن گفتن از پیچیده‌ترین اعمال انسان است.

اگر نقش بیان در تکامل و پیشرفت زندگی انسان‌ها و پیدایش و ترقی تمدن‌ها را در نظر بگیریم، اذعان خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ نبود انسان هرگز نمی‌توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد.

قدرت بیان و تکلم در ادای رسالت رسولان الهی نقش مهمی دارد به گونه‌ای که حضرت موسی(ع) از خداوند می‌خواهد هر نوع لکنت را از زبان او بردارد.

«وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي»^۱ و گره از زبانم بگشا، تا سخنان مرا بفهمند.

حضرت موسی(ع) در این آیه تقاضای قدرت بیان کرد، چه اینکه می‌دانست موفقیت آن حضرت هنگامی است که قدرت ارائه و اظهار مطالب به صورت کامل وجود داشته باشد و توانایی باز کردن گره‌های سخن که مانع درک و فهم شنونده می‌گردد به او داده شود، یعنی سخنش آن چنان فصیح و بلیغ باشد که همه مخاطبان منظور وی را درک کنند.^۲

همچنین آن حضرت از خدا خواست، برادرش را که در سخنوری فصاحت داشت برای ادای رسالت، او را یاری دهد. «وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا وَأَرْسَلُهُ مَعِيَ رِدْءًا»^۳

اصولاً کار بزرگ پیامبران که ابلاغ رسالت الهی است به شیوه انتقال شفاهی بوده و برای همین جهت خداوند به پیامبر مکرم اسلام(ص) نوید می‌دهد که، ما پیام‌های خود را به زبان تو آسان کردیم تا به وسیله آن پرهیزکاران را بشارت دهی.

۱ طه/۲۷-۲۸.

۲ زین العابدین احمدی، حسنعلی احمدی، همان، ص ۱۵-۱۴.

۳ قصص/۳۴.

«فَإِنَّمَا يَسِرَّنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا»^۱ ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی.

پس زبان یگانه وسیله‌ای است که نیایش خداوند و بسیاری از فرائض مانند اقامه نماز و ادای شهادت و اظهار ایمان و تحقق اسلام، با آن صورت می‌گیرد.

آنجا که خداوند می‌خواهد عنایت خود را نسبت به یکی از پیامبران به گونه‌ای ابراز کند، او را به مقام کلیمی مفتخر ساخته و با او سخن می‌گوید و او را به پاسخ و می‌دارد، چنانکه می‌فرماید:

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»^۲ خداوند با موسی سخن گفت.

نزول وحی بر پیامبران مختلف است. گاهی از طریق نزول فرشته وحی، گاهی از طریق الهام بر قلب و گاهی از طریق شنیدن صدا، به این ترتیب که خداوند امواج صوتی را در فضا و اجسام می‌آفریده و از این طریق با پیامبران صحبت می‌کرده است. مقام و موقعیت و عظمت این نعمت چیزی نیست که بر احدی مخفی باشد.

زبان گواه ضمیر، داور میان حق و باطل، بیانگر حقایق اشیا، پدیدآورنده محبت و دوستی و وسیله سپاسگزاری است.

خدمت بزرگی که زبان قرآن و لسان حضرت محمد(ص) در جامعه انسانی انجام داد، هیچ قدرتی توانایی انجام آن را ندارد.^۳

خداوند متعال در آیات متعدد علاوه بر تأکید بر نعمت سخن، به چگونه سخن گفتن نیز پرداخته و چارچوب‌های سخن نیکو و پسندیده را بیان کرده است.

در آیه شریفه «وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»^۴ زبان که ابزار سخن گفتن است، از نعمت‌های خداوندی شمرده شده است. این توانایی بشری مانند توانایی‌های دیگر او، هم می‌تواند در مسیر صحیح به کار گرفته شود و هم در مسیر باطل.^۵

۱ مریم/۹۷.

۲ نساء/۱۶۴.

۳ زین العابدین احمدی، حسنعلی احمدی، همان، ص ۱۶-۱۵.

۴ بلد/۹.

۵ احمد شجاعی، همان، ص ۱۱۶.

اکنون پس از آگاهی از عظمت این عضو حساس در بدن، باید در مقابل، از مسئولیت آن نیز آگاه شویم و بدانیم که به وسیله همین عضو از اندام‌های حسی، بزرگترین خدمات‌ها و عظیم‌ترین جنایات‌ها انجام می‌گیرد.

۱-۲ مسئولیت‌های زبان

«ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۱ هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند، مگر اینکه نزد آن، فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.

خداوند متعال در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان تکیه می‌کند و این به دلیل اهمیت فوق‌العاده و نقش مؤثری است که گفتار در زندگی انسان‌ها دارد، تا آنجا که گاهی یک جمله، مسیر اجتماعی را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد. بسیاری از مردم سخنان خود را جزء اعمال خویش نمی‌دانند و خود را در سخن گفتن آزاد می‌پندارند، در حالی که مؤثرترین و خطرناک‌ترین اعمال آدمی، همان سخنان اوست.

عمومیت تعبیر آیه نشان می‌دهد که تمامی الفاظ و گفتار آدمی ثبت می‌شود.

قال الصادق (عليه السلام): «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا قَعَدُوا يَتَحَدَّثَانِ قَالَتِ الْحَفَظَةُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ اِعْتَرَلُوا بِنَا، فَلَعَلَّ لَهُمَا سِرًّا وَ قَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا».

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: هنگامی که دو مؤمن کنار هم می‌نشینند و بحث‌های خصوصی می‌کنند، حافظان اعمال به یکدیگر می‌گویند ما باید کنار رویم، شاید آن‌ها سری دارند که خداوند آن را مستور داشته.

راوی می‌گوید: مگر خداوند نمی‌فرماید: «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۲ امام فرمود: «إِنْ كَانَتْ الْحَفَظَةُ لَا تَسْمَعُ فَإِنَّ عَالِمُ السِّرِّ يَسْمَعُ وَ يَرَى».

اگر حافظان، سخنان آن‌ها را نشنوند خداوندی که از اسرار باخبر است می‌شنود و می‌بیند.

از این روایت استفاده می‌شود که خداوند برای اکرام و احترام مؤمن، بعضی از سخنان او را که جنبه سری دارد از آن‌ها مکتوم می‌دارد.^۳

۱ ق ۱۸/۱.

۲ همان.

۳ زین العابدین احمدی، حسنعلی احمدی، همان، ص ۱۷-۱۶.

۲-۲ گفتار و گویش، گویای شاکله و شخصیت انسانی

زبان به عنوان یک عضو بدن انسانی در مقام بیان آنچه در درون آدمی می‌گذرد، یکی از مهم‌ترین ابزارهاست. اگر زبان نبود انسان قادر به گویش و بیان یافته‌ها و تجربیات خود و انتقال آن به دیگری نبود و تفهیم و تفهم نیز شدنی نبود. این عضو به انسان کمک می‌کند تا علوم و دانش‌های خود را به شکل گفتار و سخن بیان کند و در اختیار دیگران قرار دهد. از این روست که خداوند از تعلیم بیان به انسان به عنوان یک نعمت بزرگ سخن به میان آورده است. «...عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ... فَبَأَى آلاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ...»^۱

زبان آیینه گویای باطن و شخصیت و شاکله وجودی هرکسی است. از این روست که در قرآن اعمال به عنوان لفظ مطرح شده است.^۲

در شعر پارسی این معنا به زیبایی بیان شده که:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

در حقیقت گویش و گفتار انسان است که حقیقت وجودی و شخصیت هر فردی را آشکار می‌کند. امیرمؤمنان امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ما أضرَّ أحدٌ شيئاً إلاَّ ظهرَ في فَلَاتٍ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ»^۳؛ هیچ‌کس چیزی را در دل پنهان نداشت، جز این‌که در لغزش‌های زبان و خطوط چهره او آشکار شد.

آن حضرت (علیه السلام) هم‌چنین در سخنی به ویژگی هویداسازی زبان از شخصیت انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ وَحَاكِمٌ يُفَصِّلُ بَيْنَ الْخِطَابِ وَنَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ وَشَافِعٌ يُدْرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ وَوَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الشَّيْءَ وَآمِرٌ يَمُرُّ بِالْحُسْنِ وَوَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ وَمُعَزٌّ تَسْكُنُ بِهِ الْحَزَانَ وَحَاضِرٌ تُجَلَّى بِهِ الضَّغَائِنُ وَمَوْثِقٌ تَلْتَذُّ بِهِ السَّمَاعُ»^۴؛ در انسان ده خصلت وجود دارد که زبان او آن‌ها را آشکار می‌سازد، زبان گواهی است که از درون خبر می‌دهد. داوری است، که به دعوای خاتمه می‌دهد. گویایی است که

۱ الرحمن/۴ و ۱۳.

۲ ق/۱۸.

۳ نهج البلاغه، همان، حکمت ۲۶، ص ۶۲۸.

۴ ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی، الروضة من الکافی، ج ۸، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲،

ص ۲۰.

به وسیله آن به پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود. واسطه‌ای است که با آن مشکل برطرف می‌شود. وصف‌کننده‌ای است که با آن اشیاء شناخته می‌شود. فرماندهی است که به نیکی فرمان می‌دهد. اندرزگویی است که از زشتی باز می‌دارد. تسلیت‌دهنده‌ای است که غم‌ها به آن تسکین می‌یابد. حاضری است که به وسیله آن کینه‌ها برطرف می‌شود و دل‌ربایی است که گوش‌ها به وسیله آن لذت می‌برند.

رسول اکرم ﷺ نیز می‌فرماید: «جَمَالُ الرَّجَالِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ»^۱؛ زیبایی مردان به شیوایی زبان آن‌هاست.

در حقیقت انسان با شیوایی گفتار است که جمال و زیبایی باطنی خود را به نمایش می‌گذارد؛ چنان‌که زشتی شخصیت و باطن ناپاک انسانی هرکسی از طریق زبان هویدا می‌شود. پیامبر ﷺ در بیان حقیقت زبان و تأثیر آن در شناخت شخصیت انسان‌ها می‌فرماید: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ يُدَبِّرُهُ قَلْبُهُ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ»^۲؛ زبان مؤمن در پس دل اوست، هرگاه بخواهد سخن بگوید درباره آن می‌اندیشد و سپس آن را می‌گوید اما زبان منافق جلوی دل اوست هرگاه قصد سخن کند آن را به زبان می‌آورد و درباره آن نمی‌اندیشد.

در آموزه‌های وحیانی اسلام در قرآن و روایات بارها به مؤمنان هشدار داده می‌شود تا مراقب منافقانی باشند که در میان ایشان به سبک ظاهری آنان زیست می‌کنند ولی تمام تلاش ایشان نابودی اسلام و سبک زیست اسلامی آنان است. از آنجایی که تشخیص منافق از مؤمن سخت است و حتی منافق کاتولیک‌تر از پاپ سخن می‌گوید و ظاهرسازی می‌کند، تنها راه شناخت ایشان توجه به مجموعه بیانات گفتاری آنان است؛ زیرا لحن گفتار آنان رسواگر ایشان است. «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»^۳ و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی و خداوند اعمال شما را می‌داند!

^۱ علی‌المتقی ابن‌حسام الدین هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۱۰، ح ۲۸۷۷۵، حیدرآباد، انتشارات دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۶۴ ق، ص ۱۵۲.

^۲ مسعود بن عیسی ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۱، قم، مکتبه الفقیه، بی تا، ص ۱۰۶.

^۳ محمد/۳۰.

در روایات نیز می‌توان تأکید بر مطلب را بسیار دید. تنها از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) روایات متعددی صادر شده که ایشان به این نکته جهت شناخت مؤمن از منافق توجه داده است.

امام علی (علیه السلام) در جایی می‌فرماید: «عَلَى لِسَانِ الْمُؤْمِنِ نُورٌ يَسْطَعُ وَعَلَى لِسَانِ الْمُنَافِقِ شَيْطَانٌ يَنْطِقُ»^۱؛ بر زبان مؤمن نوری (الهی) است و درخشان، و بر زبان منافق شیطانی است که سخن می‌گوید.

آن حضرت همچنین می‌فرماید: «وَرَعُ الْمُنَافِقِ لَا يَظْهَرُ إِلَّا فِي لِسَانِهِ»^۲؛ منافق پارسائیش جز در زبانش ظاهر نمی‌شود.

هم‌چنین روایت است که امام علی (علیه السلام) فرمود: «عِلْمُ الْمُنَافِقِ فِي لِسَانِهِ وَعِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ»^۳؛ شخص دورو (چون دلش با زبانش نیست فقط) علمش در زبانش می‌باشد و مؤمن علمش در عملش می‌باشد (و مرد عمل است نه حرف).

آن حضرت (علیه السلام) هم‌چنین فرموده است: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ، لَأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَاوَاهُ وَإِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ وَمَاذَا عَلَيْهِ»^۴؛ زبان مؤمن، در پشت دل اوست و دل منافق، در پشت زبان او، زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید، ابتدا درباره آن می‌اندیشد، اگر خوب بود اظهارش می‌کند و اگر بد بود آن را پنهان می‌دارد. اما منافق هر چه به زبانش آید می‌گوید، بی آن‌که بداند چه سخنی به سود او و چه سخنی به زیان اوست.

امام صادق (علیه السلام) به مسأله نشانه‌ها توجه خاصی دارد و آن را رهایی برای شناسایی شخصیت انسانی می‌داند. آن حضرت (ع) در سخنی می‌فرماید: «إِنَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَ عَلَامَاتٍ وَجْهٌ مُنْبَسِطٌ وَلِسَانٌ لَطِيفٌ وَقَلْبٌ رَحِيمٌ وَيَدٌ مُعْطِيَةٌ»^۵؛ بهشتی‌ها چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان نرم، دل مهربان و دست‌دهنده.

۱ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، همان، ح ۲۱۸، ص ۲۳۲.

۲ عبدالواحد آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل هشتاد و سوم، ح ۷۱، قم، دارالکتاب، بی تا، ص ۷۸۶.

۳ همان، فصل پنجاه و پنجم، ح ۳-۴، ص ۴۹۸.

۴ نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۷۶، همان، ص ۲۳۸.

۵ محمد بن الحسن طوسی، الأمالی، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴، ص ۶۸۳.

۳-۲ خیر و شر زبان

زبان به معنای گویش و گفتار، عاملی مهم در رشد و بالندگی انسان است. انسان‌ها همان‌گونه که سخن نیک می‌گویند خود را می‌سازند؛ زیرا زکات علم خویش را این‌گونه ادا می‌کنند و با ادای زکات زبان، رشد و بالندگی را برای خود رقم می‌زنند؛ زیرا خاصیت زکات این است که انسان را پاک کرده و موجب رشد و نمو او می‌شود؛ چنان‌که زکات مال این‌گونه عمل می‌کند و موجب افزایش و ازدیاد مال و پاک شدن آن است.

از آیات و روایات اسلامی به دست می‌آید که زبان کلید هر خیر و شری است. امام باقر (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ»^۱؛ به‌راستی که این زبان کلید همه خوبی‌ها و بدی‌هاست پس سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند، همان‌گونه که بر (کیسه) طلا و نقره خود مهر می‌زند.

بنابراین مدیریت زبان مهم‌ترین وظیفه هر انسانی است. از ویژگی‌های زبان این است که به سادگی می‌توان با آن خیر و شر را برای خود رقم زد. گناهان زبانی مقدماتی نمی‌خواهد در حالی که گناهانی که توسط دیگر اعضای بدن انجام می‌گیرد و شخص مرتکب می‌شود نیازمند مقدمات و بسترسازی است. انسان به سادگی با دروغ و غیب و تهمت، گناهان بزرگ و کبیره‌ای را مرتکب می‌شود که هیچ مؤونه و هزینه‌ای ندارد و نیاز نیست تا کاری و یا مقدماتی را برای ارتکاب آن‌ها فراهم آورد.

امام علی (علیه السلام) زبان را درنده‌ای همانند می‌کنند که به سادگی نیش می‌زند. آن حضرت می‌فرماید: «اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرٌ»^۲؛ زبان، درنده‌ای است که اگر رها شود، گاز می‌گیرد.

از گناهان زبانی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف- اذیت و آزار زبانی: «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ»^۳ اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می‌گشایند، و دوست دارند شما به کفر بازگردید!

^۱ حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۲، ص ۲۹۸.

^۲ نهج البلاغه، همان، حکمت ۶۰، ص ۴۵۲.

^۳ ممتحنه/۲.

ب- افتراء و تهمت: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّتِيتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسِبُونَهُ هِينًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ * وَ لَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»^۱ به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید و آن را کوچک می‌پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است! * چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است!

ج- تحریف دین و آموزه‌های وحیانی و بدعت‌گذاری از این طریق: «وَ إِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»^۲ در میان آن‌ها [یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید (آنچه را می‌خوانند)، از کتاب (خدا) است در حالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می‌گویند: آن از طرف خداست! با اینکه از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند!

«مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَيَّا بِالسِّنِّهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ...»^۳ بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می‌کنند و (به جای اینکه بگویند: شنیدیم و اطاعت کردیم)، می‌گویند: شنیدیم و مخالفت کردیم! و (نیز می‌گویند): بشنو! که هرگز نشنوی! و (از روی تمسخر می‌گویند): راعنا [ما را تحمیق کن!] تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا، طعنه زنند...

د- دروغ و افتراء به خدا: «وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنََّّهُمْ مُفْرَطُونَ»^۴ آن‌ها برای خدا چیزهایی قرار می‌دهند که خودشان از آن کراهت دارند [فرزندان دختر] با این حال زبانشان به دروغ می‌گوید سرانجام نیکی دارند! از این رو برای آنان آتش است و آن‌ها از پیشگامان (دوزخ) اند.

۱ نور/۱۵ و ۱۶.

۲ آل عمران/۷۸.

۳ نساء/۴۶.

۴ نحل/۶۲.

هـ- قذف و اتهام زنا به مردان و زنان: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱ مسلماً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است آن‌ها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند و از آنان کسی که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست!

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۲ کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آن‌هاست.

گناهان زبانی در زمره گناهان کبیره شمرده می‌شود که خداوند عذاب دوزخ را به این دسته از گناهکاران وعده داده و غضب و خشم خویش را این‌گونه به نمایش گذاشته است.

۳- مدیریت زبان

بر هر انسانی است که مراقب زبان خود باشد؛ زیرا زبان به سادگی آدمی را از حالی به حالی دیگر منتقل می‌کند. از این‌روست که بزرگی و پستی را برای شخص به ارمغان می‌آورد. پس می‌بایست همواره هوشیار و بیدار بود تا این بهترین و بدترین عضو به انسان صدمه‌ای وارد نسازد.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزَنَ لِسَانَهُ»^۳؛ هیچ‌کس تا زبانش را نگه ندارد از گناهان در امان نیست.

پس سرچشمه بسیاری از کارهای خیر و عمل صالح و نیز گناهان کبیره و صغیره را می‌بایست در زبان آدمی جست. از این‌روست که امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ كُلَّ يَوْمٍ عَلَى جَوَارِحِهِ فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا! وَاللَّهِ فِينَا! وَيُنَاشِدُونَهُ وَيَقُولُونَ: إِنَّمَا نُثَابُ بِكَ وَنُعَاقِبُ بِكَ»^۴؛ زبان

۱ نور/۱۱.

۲ همان، آیه ۲۳.

۳ شیخ محمد باقر مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۱۷.

۴ همان، ج ۷۱، ص ۲۷۸.

آدمیزاد، هر روز به اعضای او نزدیک می‌شود و می‌گوید: چگونه اید؟ آن‌ها می‌گویند: اگر تو ما را به خودمان واگذاری، خوب هستیم و می‌گویند: از خدا بترس و کاری به ما نداشته باش: و او را سوگند می‌دهند و می‌گویند: ما فقط به واسطه تو پاداش می‌یابیم و به واسطه تو، مجازات می‌شویم.

رسول اکرم ﷺ با توجه به نقش حساس زبان در زندگی بشر و خوشبختی یا بدبختی انسان می‌فرماید: «يُعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ، فَيَقُولُ: أَيُّ رَبٍّ، عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَيْئًا؟! فَيَقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَلَبَّغْتَ مَشَارِقَ الرِّضِّ وَمَغَارِبَهَا، فَسَفِكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ»^۱؛ خداوند! زبان را عذابی دهد که هیچ‌یک از اعضای دیگر را چنان عذابی ندهد. زبان گوید: ای پروردگار! مرا عذابی دادی که هیچ چیز را چنان عذاب ندادی! در پاسخش گفته شود: سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب زمین رسید و به واسطه آن خونی به ناحق ریخته شد و مالی به غارت رفت و ناموسی هتک شد.

بسیاری از آیات و روایات به انسان می‌آموزد که چگونه سخن بگوید و مراقب زبان خود باشد. به نظر اسلام، اگر کسی بتواند زبان خود را به درستی به کار گیرد می‌تواند از آن به کمالاتی برسد که از هیچ طریق دیگر کسب‌شدنی نیست؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، آموزش دین و اخلاق و ادب و علم و بسیاری از امور تنها از طریق سخن گفتن و زبان تحقق یافتنی است. انسان با زبان است که می‌تواند دیگران را به کارهای خیر توصیه و سفارش کند و از کارهای بد باز دارد و یا علوم و معارف الهی را منتقل نماید. با این ابزار است که انسان می‌تواند از خسران و زیان ابدی رهایی یابد و خود و دیگران را به کمال هدایت نماید. البته نباید از این نکته غافل شد که بهترین شیوه دعوت دیگران به کاری، انجام خود عمل است تا دیگران از طریق آموزش عملی، درس بگیرند و هدایت شوند. از این روست که در آیات و روایات، دعوت عملی، مقدم و ارزشمند دانسته شده است. امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السَّنَتِكُمْ لِيَرَوَا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْاجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَ

^۱ فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، وافی، ج ۴، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ۱۳۶۵هـ. ش، ص

الْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ»^۱؛ مردم را به غیر از زبان خود دعوت کنید، تا پرهیزکاری و کوشش در عبادت و نماز و خوبی را از شما ببینند، زیرا این‌ها خود دعوت‌کننده است.

با این همه، اگر کسی در خود دید که از بهره‌گیری درست زبان ناتوان است، بهتر آن است که سکوت کند و سخن نگوید. کم گوید و گزیده، چون در گران‌بها گوید. رسول اکرم ﷺ در این‌باره سفارش کرده و می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ»^۲؛ هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن خیر بگوید یا سکوت نماید.

پس اگر توانایی آن را دارد که سخن خیر و نیک بگوید به آن اقدام کند و گرنه سکوت او تنها راه نجات و رهایی اوست. امام سجاد (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَتَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَتَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَائِدَةَ لَهَا وَالْبِرُّ بِالنَّاسِ وَحُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ»^۳؛ حق زبان، دور داشتن آن از زشت‌گویی، عادت دادنش به خیر و خوبی، ترک گفتار بی‌فایده و نیکی به مردم و خوش‌گویی درباره آنان است.

آن حضرت (علیه السلام) هم چنین می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ يَصْمُتُ لِيَسْلَمَ، وَ يَنْطِقُ لِيُغْنِمَ»^۴؛ مؤمن، خاموشی اختیار می‌کند تا سالم بماند و سخن می‌گوید تا سودی ببرد.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره مدیریت زبان و چرایی آن می‌فرماید: «إِحْبِسْ لِسَانَكَ قَبْلَ أَنْ يُطِيلَ حَبْسَكَ وَيُرْدِيَ نَفْسَكَ فَلَا شَيْءَ أَوْلَى بِطَوِيلِ سَجْنٍ مِنْ لِسَانٍ يَعْدِلُ عَنِ الصَّوَابِ وَيَتَسَرَّعُ إِلَى الْجَوَابِ»^۵؛ زبانت را زندانی کن پیش از آن که تو را به زندان طولانی و هلاکت درافکنند، زیرا هیچ چیز به اندازه زبانی که از جاده صواب منحرف می‌شود و به جواب دادن می‌شتابد، سزاوار زندانی شدن دراز مدت نیست.

۱ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ح ۱۴، ص ۷۸.

۲ ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ح ۲۰۲۲، اصفهان، انتشارات خاتم الانبیاء، ۱۳۸۸، ص ۲۸۱.

۳ شیخ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ح ۴۱، ص ۲۸۶.

۴ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۳، ص ۲۳۱.

۵ عبدالواحد آمدی، همان، ج ۱، فصل دوم، شماره ۲۱۱، همان، ص ۱۲۵.

این که چگونه زبان را مدیریت کنیم؟ در آیات و روایات اسلامی بیان شده است. از جمله این که انسان می‌بایست همواره گفتار نیک داشته باشد و هرگز زشت‌گویی در پیشه خود نسازد. خداوند در آیه ۸۳ سوره بقره می‌فرماید: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛ با مردم به نیکی سخن گوید.

امام باقر (علیه السلام) در بیان حقیقت گفتار نیک می‌فرماید: «فِي قَوْلِهِ «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» قَالَ: قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبْغِضُ اللَّعَانَ السَّبَّابَ الطَّعَّانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ، وَ يُحِبُّ الْحَيَّيَّ الْحَلِيمَ الْعَفِيفَ الْمُتَعَفِّفَ»^۱؛ درباره این گفته خداوند که «با مردم به زبان خوش سخن بگویند» فرمود: بهترین سخنی که دوست دارید مردم به شما بگویند، به آن‌ها بگویند، چرا که خداوند، لعنت‌کننده، دشنام‌دهنده، زخم‌زبان‌زن بر مؤمنان، زشت‌گفتار، بدزبان و گدای سمج را دشمن می‌دارد و باحیا و بردبار و عفیف پارسا را دوست دارد.

امام علی (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ»^۲؛ آنچه دوست نداری درباره‌ات گفته شود، درباره دیگران مگوی.

امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز در بیان تفسیر قوله تعالی «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» می‌فرماید: «قَالَ: قُولُوا لِلنَّاسِ كُلَّهُمْ حُسْنًا مُؤْمِنُهُمْ وَمُخَالَفُهُمْ، أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَسِطُ لَهُمْ وَجْهُهُ وَأَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيَكَلِّمُهُم بِالْمُدَارَاهِ لَا جِتْدَاهِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ. فَإِنْ اسْتَرَّ مِنْ ذَلِكَ بِكَفٍّ شُرُورِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۳؛ در تفسیر آیه «با مردم به زبان خوش سخن بگویند» فرمود: یعنی با همه مردم، چه مؤمن و چه مخالف، به زبان خوش سخن بگویند. مؤمن، به هم مذهببان، روی خوش نشان می‌دهد و با مخالفان، با مدارا سخن می‌گوید تا به ایمان، جذب شوند و حتی اگر نشدند، با این رفتار، از بدی‌های آنان در حق خود و برادران مؤمنش، پیشگیری کرده است.

^۱ محمد بن علی ابن بابویه، امالی شیخ صدوق، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶، ص ۳۲۶.

^۲ شیخ محمدباقر مجلسی، ج ۷۷، همان، ص ۱۳۲.

^۳ حسین بن محمدتقی نوری، مستدرک الوسائل مستنبط المسائل، ج ۱۲، بیروت - لبنان، موسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۰۸، ص ۲۶۱.

امام علی (علیه السلام) درباره آموزش و تأدیب زبان و مدیریت آن می‌فرماید: «عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيْنَ الْكَلَامِ وَ بَذَلَ السَّلَامَ، يَكْثُرُ مُحِبُّوكَ وَ يَقِلُّ مُبْغِضُوكَ»^۱؛ زبان خود را به نرم‌گویی و سلام کردن عادت ده، تا دوستانت زیاد و دشمنانت کم شوند.

مؤمن کسی است که اهل تدبیر است و کارهایی که موجب پشیمانی باشد و نیازمند عذرخواهی و پوزش‌خواهی باشد انجام نمی‌دهد. پس سخنی نمی‌گوید که بعداً مجبور به عذرخواهی شود. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در بیان صفات مؤمن به این نکته توجه می‌دهد که کاری نکن تا پوزش بخوای: «إِيَّاكَ وَ مَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ»^۲؛ بپرهیز از کاری که موجب عذرخواهی می‌شود.

انسان مؤمن هم‌چنین در هنگام خشم سخن نمی‌گوید و تصمیمی نمی‌گیرد؛ چنان‌که در هنگام مقابله با انسان‌های بی‌خرد و جاهل جز به سلام و خیرخواهی سخنی بر زبان نمی‌راند و با سلامت از کنار زشت‌گویی جاهلان می‌گذرد.^۳ از این‌روست که سلام را در همه حال به عنوان حالت گفتاری خویش حفظ می‌کند. آغاز و انجام سخن او سلام است و از دایره سلامت سخن و نیک‌گفتاری خارج نمی‌شود؛ زیرا می‌داند که همه برکات در سلام و سلامتی روح و روان است که از طریق زبان هویدا و به نمایش گذاشته می‌شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این‌باره می‌فرماید: «مَنْ دَفَعَ غَضَبَهُ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ وَ مَنْ حَفِظَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ»^۴؛ هر کس خشمش را برطرف سازد، خداوند کيفرش را از او بردارد و هر کس زبانش را نگه دارد، خداوند عییش را بپوشاند.

به نظر اسلام هر انسانی اگر بخواهد از نعمت و برکت الهی بهره‌مند شود می‌بایست همواره بر زبانش سلام جاری باشد. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره نقش سلام زبانی می‌فرماید: «أَفْشِ السَّلَامَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ»^۵؛ سلام را رواج ده تا خیر و برکت خانه‌ات زیاد شود.

۱ عبد الواحد آمدی، همان، فصل پنجاه و سوم، ح ۳، ص ۴۹۲.

۲ شیخ محمد باقر مجلسی، همان، ج ۷۸، ص ۲۰۰؛ محمد محمدی ری‌شهری، همان، ج ۵، ح ۹۴۸۰، ص ۵۲۵.

۳ ترجمه سوره فرقان، آیه ۶۳.

۴ محمد بن الحسن طوسی، همان، ح ۷۲۱، ص ۳۴۹.

۵ محمد بن علی ابن بابویه، الخصال، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۲، ص ۱۸۱.

امام حسین (علیه السلام) نیز سفارش می‌کند که همواره زبان خود را کنترل و مدیریت کنید و چیزی نگویید که ارزش شما را بکاهد: «لَا تَقُولُوا بِالسِّنِّتِكُمْ مَا يَنْقُصُ عَنْ قَدْرِكُمْ»^۱؛ چیزی را بر زبان نیاورید که از ارزش شما بکاهد.

انسان‌های بیمار و خبیث با زبان خودشان رسوا می‌شوند و این‌گونه نیست که خباثت و یا بیمار دلی آنان آشکار و هویدا نشود. امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خِزْيًا أَجْرَى فَضِيحَتُهُ عَلَى لِسَانِهِ»^۲؛ هرگاه خداوند بخواهد بنده‌ای را رسوا کند، از طریق زبانش او را رسوا می‌کند.

امام صادق (علیه السلام) کسی که مردم از زبانش در اذیت و آزار هستند بدترین مردمان می‌شمارد و سفارش می‌کند که هرگز بدزبانی نکنید و تقوای زبان را داشته باشید: «إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ عَبْدًا اتَّقَى النَّاسُ لِسَانَهُ»^۳؛ همانا نفرت‌انگیزترین مخلوق خدا بنده‌ای است که مردم از شرّ زبان او پرهیز می‌کنند.

آنچه بیان شد تنها گوشه‌ای از نقش زبان و آثار آن در زندگی دنیوی و اخروی و نیز مادی و معنوی بشر است. بی‌گمان نمی‌توان نقش زبان را در زندگی نادیده گرفت و به سادگی از کنار آن گذشت. بسیاری از مشکلات جامعه امروز ما به مسأله زبان و عدم توجه به آموزش ادب و مهارت زبانی باز می‌گردد؛ زیرا دروغ و تهمت و افتراء و مسایل دیگر زبانی گناهای است که جامعه را آلوده کرده‌است و اجازه نمی‌دهد تا مسیر بالندگی و رشد خود را به درستی پیماید.

کنترل زبان نسبت به تقوا مانند آب است نسبت به زندگی. همان‌طور که بدون آب زندگی ناممکن است بدون بازداشتن زبان از گناه به دست آوردن ملکه تقوا ممکن نیست. اگر زبان کنترل گردد جلوی بسیاری از گناهان گرفته می‌شود. انسان‌ها همان‌طور که با دست و پا و چشم و گوش خود گناه می‌کنند با زبان نیز مرتکب گناه می‌شوند، اما طبق روایات معصومین (علیهم السلام) اگر تمام گناهان اعضای بدن را با هم جمع کنند به اندازه گناهان زبان نمی‌شود.

۱ محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، جلاء‌العیون، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲ شیخ محمد باقر مجلسی، همان، ج ۷۵، ح ۱۰۱، ص ۲۲۸.

۳ محمد بن حسن شیخ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ح ۶۷۲، ص ۳۱.

امام زین العابدین (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرَفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَّا...»^۱؛ هر روز صبح زبان از اعضای بدن می پرسد: حال شما چطور است؟ آن‌ها جواب می دهند که اگر تو بگذاری حال ما خوب است...

زبان ممکن است باعث دگرگونی حق و باطل شود، و حق را باطل جلوه دهد و لباس حق بر تن باطل پوشاند. این زبان است که باعث می گردد یزید بن معاویه خلیفه مسلمانان شناخته شده، و امام حسین (علیه السلام) خارجی و سرکش معرفی گردد.

۱-۳ چگونه بهشتی شویم

از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمودند: «مَنْ يَتَكَفَّلُ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَتَكْفُلُ لَهُ بِالْجَنَّةِ»^۲ هر کس، قول دهد خود را حفظ کند من هم قول می دهم که او بهشتی است. یعنی حضرت می فرمایند: هر کسی مراقب دهان خود باشد و هر چیزی نگوید و یا هر چیزی را نخورد، و بر شهوت خود نیز تحفظ داشته باشد، من هم بر او بهشت را کفالت می کنم. شما این دو عهد را با من ببندید تا من بهشت را بر شما متعهد شوم.

در جایی دیگر فرمودند: «مَنْ وَقَى شَرَّ ثَلَاثٍ فَقَدْ وَقَى الشَّرَّ كُلَّهُ لَقَلَقَهُ وَ قَبَقَبَهُ وَ ذَبَذَبَهُ فَلَقَلَقَهُ لِسَانُهُ وَ قَبَقَبَهُ بَطْنُهُ وَ ذَبَذَبَهُ فَرجُهُ»^۳ اگر کسی توانست سه عنصر شکم، شهوت و زبان را کنترل کند، از همه چیز در امان است. و این نشان دهنده جایگاه کلیدی و اهمیت زبان است.

همچنین از آن بزرگوار (صلی الله علیه و آله) سؤال شد: عاملی که بیش از هر علت و سبب دیگری زمینه ساز و موجب بهشتی شدن انسان هاست چیست؟ «فَقَالَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»^۴ فرمودند: دو چیز، اول: «تقوا» یعنی از حریم الهی پرهیز کنیم و نگاه بان و نگاه دار حدود الهی باشیم دوم: حسن خلق و خوش خوئی.

۱ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، همان، ص ۱۱۵.

۲ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۳ حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۹، ص ۳۲.

۴ حسن بن محمد دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۱، ص ۱۹۴.

همان‌طور که خداوند نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ»^۱؛ پرهیزگاران در میان باغ‌های بهشت و نعمت‌های فراوان جای دارند.

۲-۳ چگونه جهنمی می‌شویم

«إِنَّ أَوَّلَ مَا يُدْخَلُ بِهِ النَّارُ مِنْ أُمَّتِي الْأَجُوفَانِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ مَا الْأَجُوفَانِ قَالَ الْفَرْجُ وَ الْفَمُ وَ أَكْثَرُ مَا يُدْخَلُ بِهِ الْجَنَّةُ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»^۲

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: همانا اول چیزی از امت من که آن‌ها را وارد آتش می‌کند دو چیز توخالی است. سؤال شد: و آن دو چیز توخالی چیست؟ فرمودند: دهان و عورت...

۳-۳ چرا زبان منشأ دوزخی شدن است؟

وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَوْصِنِي؟ فَقَالَ ﷺ: إِحْفَظْ لِسَانَكَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي؟ قَالَ ﷺ: إِحْفَظْ لِسَانَكَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي؟ فَقَالَ: وَيَحْكُ وَ هَلْ يَكُوبُ النَّاسُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟^۳

مردی به پیامبر ﷺ گفت: مرا توصیه‌ای کن؟ پس پیامبر ﷺ فرمود: زبانت را حفظ کن، سپس (آن مرد) به او گفت: ای رسول خدا مرا توصیه‌ای کن؟ پیامبر ﷺ: زبانت را حفظ کن، مجدداً مرد به ایشان گفت: یا رسول الله مرا توصیه‌ای بفرما. پس پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو آیا چیزی غیر از محصول زبان، مردم را از بینی هایشان به سوی آتش می‌کشاند؟

آنچه حصیده و حصیله زبان است، انسان را به جهنم می‌برد. «حصید» یعنی درو شده (و آنچه از مزرعه درو کرده باشند)^۴. حال خوب باشد یا بد. سخنان ناشایستی که به زبان انسان جاری می‌شود، موجب جهنمی شدن انسان می‌شود و نقش زبان در این امر آن‌قدر مهم است که گویی عامل دیگری که موجب دوزخی شدن آدمی باشد وجود ندارد.

۱ طور/۱۷.

۲ محمد بن علی ابن بابویه، همان، ص ۷۸.

۳ حسن بن علی ابن شعبه، همان، ص ۵۶.

۴ حسن عمید، فرهنگ عمید، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۷۹۶.

یا به این جهت که دایره تأثیر مستقیم زبان بسیار وسیع و گسترده است، و یا به این جهت که آفات اللسان سبب می‌شود آفات دیگر جوارح و جوانح نیز پدید بیاید که آن آفات نیز از آثار غیرمستقیم زبان به حساب می‌آیند.

از حضرت رسول ﷺ پرسیده شد: «حَدَّثَنِي بِأَمْرِ أَعْتَصِمُ بِهِ، قَالَ: قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِم، وَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَخَوْفَ مَا تَخَافُ عَلَيَّ؟ فَأَخَذَ بِلِسَانِهِ ثُمَّ قَالَ: هَذَا»^۱ سخنی بفرمایید که با آن در امان بمانم و مانند طناب به آن متمسک شوم تا سقوط نکنم؛ پیامبر ﷺ فرمودند: بگو پروردگار من الله است سپس استقامت کن؛ گفتم: ای رسول خدا از چه چیزی بیشتر باید بترسم؟ حضرت رسول ﷺ زبان خود را گرفتند و فرمودند: «این» آن چیزی که تو باید از آن بترسی، همین زبان است.

اگر در آفات زبان تأمل کنیم مشاهده می‌کنیم که علاوه بر آفات خود زبان، آفات بسیار دیگری هست که ظاهراً و بالمباشرة آفت زبان نیست، اما از آثار آفات اللسان است. در نتیجه تمامی آفاتی که انسان را دوزخی می‌کند به نحوی ریشه در زبان دارند.

طبق مباحث مطرح شده، زبان انسان این عضو کوچک در دهان را نباید سبک شمرد و وظیفه ما این است قبل از آن‌که سخن بگوییم بیندیشیم ببینیم حرفی که می‌خواهیم بزنیم چه اثری دارد؟ آیا خداوند از آن راضی است و آیا تأثیر شایسته بر روح انسان باقی می‌گذارد یا تأثیر ناشایست؟

۱ ملامحسن فیض کاشانی، المحجّة البيضاء، ج ۵، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۸هـ.ق، ص ۱۹۳.

نتیجه گیری

باتوجه به بررسی‌های انجام شده نتایج به دست آمده حاکی از آن است زمانی که انسان نسبت به شخصیت و عوامل تأثیرگذار بر آن، از طریق مهمترین کتاب راهنما و هدایتگر بشر، شناخت پیدا کند می‌تواند خویشتن را بسازد و در راه نزدیک شدن به خداوند و کسب رضای او گام برداشته و در نتیجه به والاترین مقام انسانیت که همان قرب الی‌الله است دست یابد.

شکل‌گیری شخصیت انسان برای رسیدن به این مقامات در گرو شناخت عوامل مؤثر بر شخصیت انسان است که از دیدگاه قرآن و آموزه‌های دینی این عوامل شامل عوامل درونی و بیرونی می‌باشد که عوامل درونی عبارت از وراثت و ژنتیک، و عوامل بیرونی عبارت از تغذیه، محیط پیش از تولد (رحم مادر)، خانواده، محیط اجتماع و مربی می‌باشد که هر کدام به نوبه خود نقشی را در ساختن شخصیت فرد ایفا می‌کنند.

اراده و وراثت و ژنتیک از مهمترین عوامل درونی تأثیرگذار بر شکل‌گیری شخصیت انسان است. افراد یک نسل می‌توانند انسان‌هایی را با صفات و رفتار متفاوت تحویل جامعه دهند زیرا فرزندان بسیاری از ویژگی‌های جسمانی و روانی والدینشان را به ارث می‌برند که تا حد زیادی در نوع رفتار و شخصیتشان تأثیرگذار است.

لازم به ذکر است که نقش عوامل بیرونی از جمله خانواده، محیط اجتماع، فرهنگ و... نسبت به عوامل درونی بیشتر و پررنگ‌تر است و بخش زیادی از رفتار و شخصیت انسان، تحت تأثیر همین عوامل شکل می‌پذیرد.

زبان ابزاری است برای شخصیت‌سازی، که اراده و شناخت در نوع بکارگیری زبان مؤثرند. این ابزار از جمله مهمترین عوامل شخصیت‌ساز انسان است. وقتی انسان فواید و آفات زبان و گفتار را بشناسد در صورتی که رسیدن به سعادت دنیا و آخرت برایش اهمیت داشته باشد سعی خواهد نمود زبانش را کنترل کرده و در راه اطاعت و خشنودی پروردگار از آن بهره‌گیرد و به خوشبختی در هر دو جهان نائل آید در غیر این صورت سرانجام کار او نگون بختی و سقوط به اسفل السافلین است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، فصل هشتاد و سوم، ح ۷۱، قم، دارالکتاب، بی تا.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، امالی شیخ صدوق، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶.
۵. _____، الخصال، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۶. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، ج ۱، بیروت - لبنان، دارالکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون، بی تا.
۷. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الهیات شفا، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱، بیروت - لبنان، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ص ۲۳۱ و ابی هلال العسکری، الفروق اللغویه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۹. احمدی، زین العابدین حسنعلی، زبان کلید بهشت و جهنم، قم، انتشارات میثم تمار، ۱۳۸۵.
۱۰. اختری، عباسعلی، تربیت اسلامی، سمنان، انتشارات دانشگاه سمنان، ۱۳۷۳.
۱۱. انصاریان، حسین، نظام خانواده در اسلام، قم، انتشارات ام ابیها، ۱۳۷۷.
۱۲. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، ح ۲۰۲۲، اصفهان، انتشارات خاتم الانبیاء، ۱۳۸۸.
۱۳. ثریا، مهدی، فرهنگ و شخصیت، تهران، انتشارات قصیده سرا، ۱۳۸۴.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله، شمس الوحی تبریزی، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۶.
۱۵. _____، صورت و سیرت انسان در قرآن، ج ۱۴، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۱۶. _____، فطرت در قرآن، ج ۱۲، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۱۷. حائری تهرانی، مهدی، شخصیت انسان از نظر قرآن و عترت، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج)، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۱۸. حسن زاده آملی، حسن، سرح العیون فی شرح العیون، قم، انتشارات بکا، ۱۳۸۶.

۱۹. حرانی، حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۲۰. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ح ۶۷۲.
۲۱. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، ج ۱، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۱.
۲۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۲۷ و ۳۰، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۴ هـ. ش.
۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت- لبنان، دارالشامیه، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۲۴. سبحانی، محمدتقی، الگوی جامع شخصیت زن مسلمان، ج ۱، قم، مرکز نشر هاجر(وابسته به مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران)، ۱۳۸۲ ش.
۲۵. سلیمانی فر، ثریا، بررسی شخصیت جوان از دیدگاه قرآن حدیث و علم روانشناسی، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۳.
۲۶. سیاسی، علی اکبر، روان شناسی جنایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۲۷. شاملو سعید، روانشناسی بالینی، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۸۹.
۲۸. شجاعی، احمد، مجله معرفت، سخن نیکو از منظر قرآن، شماره ۱۵۲، مرداد ۱۳۸۹.
۲۹. شریعتمداری، علی، روانشناسی تربیتی، اصفهان، انتشارات مشعل، ۱۳۴۴.
۳۰. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار(لشعیری)، نجف اشرف، المطبعه الحیدریه، بی تا.
۳۱. شولتز، دوان، نظریه های شخصیت، مترجمان یوسف کریمی و دیگران، تهران، نشر ارسباران، ۱۳۹۱.
۳۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۸، بی جا، انتشارات شرکه دار المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۳۳. طباطبائی، محمد حسین، شرح نهاییه الحکمه علامه طباطبائی، ج ۱، شارح حسین حقانی زنجانی، مرحله پنجم، فصل ششم، درس هفدهم، تهران، دانشگاه الزهراء (س)، ۱۳۷۸.
۳۴. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴.
۳۵. عاملی، شیخ حرّ، وسائل الشیعه، ج ۱۵، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۴ ق.
۳۶. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نورالثقلین، ج ۵، مترجمان عبدالرحیم عقیقی بخشایشی و همکاران، قم، مطبعه العلمیه، ۱۳۸۳ ق.

۳۷. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۳۸. عیاشی، ابوالنضر محمدبن مسعود، کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی)، ج ۲، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰.
۳۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، طوسی، محمد بن محمد نصیرالدین، توضیح المراد، شارح هاشم حسینی طهرانی، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۵.
۴۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز، ج ۲، قاهره - بصره، جمهوری مصر العربیه وزاره الاوقاف المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۴۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجّه البیضاء، ج ۵، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۸ هـ.ق.
۴۲. _____، وافی، ج ۴، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۴۳. قرشی بنابی، علی اکبر، نگاه‌ی به قرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۴۴. قنبری، حیدر، داستان های شگفت انگیزی از تربیت فرزندان، قم، انتشارات فاتح خیبر، ۱۳۸۴.
۴۵. قیصری، داود بن محمود، شرح فصوص الحکم، قم، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲.
۴۶. کارل، الکسیس، انسان موجودی ناشناخته، مترجم عنایت الله شکیباپور، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۹۲.
۴۷. کریمی، یوسف، روان شناسی شخصیت، تهران، مؤسسه نشر ویرایش، ۱۳۷۸.
۴۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۴۹. _____، الروضه من الکافی، ج ۸، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲.
۵۰. کی نیا، مهدی، روان شناسی جنایی، ج اول، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۸۴.
۵۱. _____، مبانی جرم شناسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
۵۲. گسن، ریموند، جرم شناسی نظری، مترجم مهدی کی نیا، تهران، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۸.
۵۳. مایلی، ریچارد، تحول و پدیدآیی شخصیت، ترجمه دکتر محمود منصور، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۵۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.

۵۵. مطهری، شهید مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (۴): انسان در قرآن، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۹۰.

۵۶. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۲، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸.

۵۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، ج ۶۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۵۸. _____، جلاء العیون، ج ۲، قم، انتشارات سرور، ۱۳۸۳.

۵۹. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۵، مترجم حمیدرضا شیخی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۹.

۶۰. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل مستنبط المسائل، ج ۱۲، بیروت- لبنان، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۰۸.

۶۱. ورام، مسعود بن عیسی، تنبيه الخواطر و نزهاء النواظر المعروف بمجموعه ورام، ج ۱، قم، مكتبة الفقيه، بی تا.

۶۲. هدفیلد، ژ.آ، روانشناسی و اخلاق، مترجم علی پور، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

۶۳. هندی، علی المتقی ابن حسام الدین، کنز العمال، ج ۱، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹.

۶۴. _____، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۱۰، ح ۲۸۷۷۵، حیدرآباد، انتشارات دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۶۴ ق.

۶۵. پایگاه اطلاع رسانی حوزه: www.hawzah.net

۶۶. پایگاه مجلات تخصصی نور: www.noormags.ir

۶۷. کتابخانه دیجیتال نور: www.noorlib.ir

۶۸. مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان: www.tebyan.net

پیشهادات

۱- جا دارد که محققان و پژوهشگران، موضوع شخصیت انسان از منظر قرآن با رویکرد به نقش زبان را به عنوان یک موضوع میان‌رشته‌ای مورد توجه قرار داده و تحقیقات عمیق، بدیع و کارآمدی را در این زمینه ارائه دهند.

۲- انجام پژوهش‌هایی از قبیل شخصیت‌شناسی انسان و کنترل زبان و بررسی تأثیر آن بر شخصیت انسان از لحاظ علم روانشناسی و آموزه‌های قرآنی، می‌تواند موجب تبیین راهکارهای تربیتی در زمینه‌های فردی و اجتماعی و کاهش جرائم و معزلات اجتماعی گردد.

مقاله

چکیده

یکی از مهم‌ترین وظایف انسان شناخت خویشتن است تا از این طریق به شناخت پروردگارش نائل آید. تاکنون شخصیت انسان توسط دیدگاه‌های مختلف از جمله روانشناسی، جامعه‌شناسی و... مورد بررسی قرار گرفته است. اما بهترین و کامل‌ترین راه شناخت شخصیت و عوامل مؤثر بر آن، مراجعه به قرآن کریم است. لذا بهترین راه خودشناسی استمداد از قرآن مبین است، زیرا خداوندی که انسان را آفریده بیش از هرکس از اسباب سعادت و شقاوتش آگاه است. زبان از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر شخصیت و سرنوشت انسان است که با کنترل و هدایت آن در راه حق می‌توان به والاترین مقام دست یافت. روشی که در این مقاله به کار رفته، توصیفی و از منابع قرآنی، تفسیری، اخلاقی، روایی و روانشناسی استفاده شده است. مقاله‌ی حاضر جهت پرداختن به موضوع مورد نظر، مباحثی چون مفهوم‌شناسی موضوع مورد بحث، شناخت شخصیت انسان از دیدگاه قرآن و بررسی ویژگی‌های منفی و مثبت انسان، عوامل شکل‌گیری شخصیت انسان و اقسام آن و نیز چگونگی تأثیر زبان بر شخصیت و سرنوشت انسان را مطرح کرده است. بررسی موضوع شخصیت انسان به دلیل اهمیت فوق‌العاده آن و بیان عوامل تأثیرگذار بر آن که مهمترینشان زبان است موجب شناخت بشر از خود و در نتیجه یافتن و پیمودن راه حق و رسیدن به کمال و رستگاریست.

کلید واژه‌ها: شخصیت، انسان، زبان، قرآن

مقدمه

«شخصیت» خصوصیتی است که در روح هرکس شکل می‌گیرد و موجب تمایز او از دیگران می‌شود.

قرآن کریم این حقیقت را چنین ترسیم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱ ای مردم ما شما را از نر و ماده‌ای خلق نمودیم و شما را به صورت شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، برای اینکه یکدیگر را بشناسید (اما این را بدانید که) همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. به درستی که خداوند دانا و آگاه است.

در این آیه شریفه، تفاوت انسان‌ها از لحاظ رنگ و قیافه و دیگر خصوصیات جسمانی و همچنین صفات روحی روانی (علی‌رغم وحدت نوعی) مورد توجه قرار گرفته است. هر کدام از این تفاوت‌ها، باعث تشخیص صاحب آن از دیگر افراد می‌شوند.

آن‌چه همیشه و در طول تاریخ بشر را به اندیشه و تفکر واداشته، معرفت نفس یا خودشناسی است. قرآن کریم به منظور دستیابی به خودشناسی و رشد شخصیت و ارتقای نفس انسان به مدارج کمال انسانی، بهترین راهی را که بتواند زمینه سعادت دنیا و آخرت او را فراهم کند، به وی نشان داده است. در قرآن کریم آیات بسیاری است که فطرت وجودی انسان و حالات گوناگون روحی او را یادآوری کرده و علل انحراف و بیماری و همچنین راه‌های تهذیب و تربیت و درمان روان انسان را به گونه‌ای گسترده بیان کرده است. بدین‌سان می‌توان به کمک حقایقی که در قرآن درباره انسان و صفات و حالات گوناگون او آمده است، به خوبی شخصیت انسانی را رشد داد و انگیزه‌های اصلی محرک رفتار انسان و عواملی را که در هماهنگ کردن شخصیت و تکامل و بهبود زندگی او تأثیر بسزایی دارند، شناسایی کرد.

هدف خداوند از آفرینش انسان، رسیدن به مقام والای انسانی و تخلق به اخلاق الهی است. برای حرکت صحیح در این مسیر و نیل به این هدف، دستورالعمل صحیح لازم است تا رهرو بتواند بدون سرگردانی در مسیر رشد و تعالی قدم بردارد.

این راه را باید با ایمان به خدا شروع کرد، در راه اطاعت از او با اخلاص گام برداشت و نفس خود را به تقوا و پرهیز از محرمات، زینت داد تا بتوان به مدارجی از کمال روحی دست یافت. همچنین برای به سلامت پایان بردن این مسیر و نیل به هدف، باید از تمام گناهانی که توسط اعضا و جوارح انسان سر می‌زند اجتناب کرد و یکی از آن گناهان که خیلی خطرناک است، به وسیله زبان انجام می‌شود.

زبان از جوارح بسیار ارزشمند و مفید است، که می‌تواند با سخنان عالمانه و مقالات حکیمانه، جامعه را با کمال بسازد و از فرهنگ و دانش برخوردار نماید و مردم را به سوی رستگاری رهنمون سازد؛ همچنین زبان از جوارح بسیار خطرناک و مضر نیز هست و آفتش از آفت سایر اعضا و جوارح بیشتر است.

مقاله حاضر به گردآوری حقایق قرآنی و روایی در زمینه شخصیت انسان و تأثیر زبان بر سعادت یا شقاوت پرداخته تا با رهجویی از آیات قرآن که همه قطعی و یقینی هستند و استمداد از احادیث و روایات، بتوان به تکوین شخصیت راستین و رفتار درست انسانی، دست یافت.

شخصیت

یکی از جنبه‌های مؤثر و مطرح در ارتباط با روان آدمی، شخصیت اوست. عاملی که داعیه‌دار بسیاری از رفتارهای انسان است و خود به تنهایی باید در برابر هر کنشی، واکنشی مناسب بیابد و توجیهی دقیق ارائه دهد.^۲

الف- مفهوم لغوی شخصیت

واژه شخصیت که در انگلیسی Personality است دارای دو معناست: ۱- ظاهر فرد که دو جنبه دارد: الف) ظاهری که انسان در زندگی اجتماعی دارد مثل رفتار. ب) چهره‌ای که دیگران از خصوصیات اخلاقی او می‌شناسند. ۲- قسمتی از ویژگی‌های باطنی فرد، جدا از نقش‌ها و چهره اجتماعی او. شخصیت مجموعه مرتبط این دو قسمت است.^۳

ب- مفهوم اصطلاحی شخصیت

شخصیت هر فرد کل خصایص بدنی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی، اعم از موروثی یا اکتسابی است که او را به‌طور آشکار از دیگران مشخص می‌کند. شخصیت شامل آنچه فرد امروز هست و آنچه امیدوار است بشود، می‌باشد.^۴

ج- شخصیت از دیدگاه روانشناسی

روانشناسان در تعریف از شخصیت، سخن واحدی نرانده‌اند و به نظر می‌رسد که بخشی از شخصیت انسان در تعریف آنان ارائه^۵، و از روح و روان او غفلت شده است.^۶ آلپورت تقریباً ۵۰ نوع تعریف مختلف را مشاهده و اغلب آن‌ها را به دو دسته نسبتاً مشخص تقسیم کرد: دسته اول، تعاریفی که روش آن‌ها بر اساس تحقیق درباره ظواهر رفتار قرار گرفته است، که به آن‌ها تئوری «صوری» یا تئوری «ماسک» می‌گویند و معایب بسیاری دارد. دسته دوم، تعاریفی است که در آن از چگونگی و عمق ماهیت شخصیت صحبت می‌شود که به آن تئوری «عمقی» می‌گویند و اکثر روانشناسان همین تئوری را قبول دارند.^۷

د- واژه شخصیت از دیدگاه قرآن

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا»^۸. آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته یعنی عمل هرچه باشد متناسب با اخلاق آدمی است، چنانکه در فارسی گفته‌اند: از کوزه همان برون تراود که در اوست.^۹

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ الْخَلْقَ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقَهُ، فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نِيَّةٌ. فَقُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ فَقَالَ صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَصَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا».^{۱۰}

خلق خوب عطیه الهی است که خداوند به بندگان خود عطا فرموده‌است و آن دو قسم است: نزد برخی فطری و به صورت سجیه و در گروه دیگر اکتسابی و قائم به نیت و اراده است. اسحاق پرسید: کدام یک نسبت به دیگری برتری دارد؟ حضرت فرمود: صفت فطری با سرشت آدمی ترکیب شده و صاحبش به‌طور طبیعی نمی‌تواند به غیر آن متصف باشد ولی خلق اکتسابی از راه مجاهده و بردباری به‌دست آمده‌است و هرصفت پسندیده‌ای با کوشش و صبر به دست آید بر صفت طبیعی برتری دارد.

طبق این روایت صفات شخصیتی انسان از دو منشأ فطری و اکتسابی ناشی می‌شود. صفات فطری و موروثی هرکس در تکوین شخصیت و سازش‌های اجتماعی او اثر دارد، و بخش دیگر هم مربوط به تربیت اکتسابی است که اهمیت بیشتری دارد و در چگونگی آن باید بسیار دقت نمود و کوشا بود چرا که موجبات سعادت یا شقاوت انسان را فراهم می‌آورد.^{۱۱}

انسان از دیدگاه قرآن

از دیدگاه قرآن، انسان موجودی است دو بعدی، هم دارای بعد مثبت و هم دارای بعد منفی. انسان از نظر آفرینش مجموعه‌ای است از حیوانیت و روحانیت که بالقوه توان صعود به مرحله «خليفة في الارض» و در سیر نزولی امکان رسیدن به مرحله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» را داراست. جنبه حیوانیت نیاز به آموزش ندارد؛ چون بالفعل موجود است، اما جنبه روحانیت نیاز به آموزش و تربیت دارد؛ چرا که موجودیتی بالقوه دارد.^{۱۲}

زبان

زبان یک سیستم قراردادی منظم از آواها یا نشانه‌های کلامی یا نوشتاری بوده که توسط انسان‌های متعلق به یک گروه اجتماعی یا فرهنگی خاص برای نمایش و فهم ارتباطات و اندیشه‌ها و انتقال آن‌ها به یکدیگر به کار برده می‌شود.

شناخت شخصیت انسان از نظر قرآن

قرآن کریم با اطلاع کامل به تمام ابعاد وجودی انسان، روش‌های مطمئنی را برای شناختن شخصیت افراد بیان کرده است، تا با اطلاع از این روش‌ها پی به ابعاد شخصیت خود ببریم و اگر نواقصی در وجود خود می‌بینیم درصدد رفع آن برآیم.

الف- نزدیک‌ترین راه شناخت انسان

شناخت انسان، بهترین راه برای معرفت خداست و در این شناخت، ما نیازمند معرف هستیم. انسان بدون تعریف شدن، توسط خدای سبحان، ممکن نیست خود را بشناسد.^{۱۳}

ب- ویژگی‌های مثبت انسان

خداوند نخستین و برترین مقام را که مقام «خليفة اللهی» در روی زمین است به این انسان خاکی مرحمت فرموده و می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^{۱۴} و در جای دیگر فرموده: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي»^{۱۵} همچنین خداوند در قرآن کریم بر این مخلوق مباهات کرده، می‌فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^{۱۶}

طبق تعدادی از آیات، خداوند تمام عوالم وجود و آنچه در آسمان و زمین است را مسخر انسان قرار داده است.

در نتیجه بنابر شهادت قرآن کریم در عالم ملک و ملکوت و جهان هستی، نمی‌توان شخصیتی والا تر و عالی‌تر از این انسان پیدا نمود.^{۱۷}

برخی دیگر از ویژگی‌های مثبت طبیعت انسان از نگاه قرآن عبارتند از: خودآگاهی، گرایش به خداجویی و خداپرستی، استعداد کمال و تعالی جویی^{۱۸}، ظرفیت عظیم علمی انسان، سرشت انسان ترکیبی از عناصر مادی ملکوتی و الهی، و...^{۱۹}

ج- ویژگی‌های منفی انسان

جهت آشنایی با ضد ارزش‌ها و پرهیز از آن‌ها تعدادی از آن‌ها به اختصار ذکر می‌شود:

- ۱- انسان بسیار ظالم و کفران نعمت‌کننده است.^{۲۰} ۲- انسان عجول و شتاب‌گر است. ۳- انسان چون خود را مستغنی ببیند طغیان‌گر و متکبر است. ۴- انسان حریص و بی‌صبر آفریده شده است. ۵- انسان در زیانکاری و خسران است. ۶- انسان موجودی ضعیف و در رنج است.^{۲۱}

زشت بودن یا زیبا بودن انسان از نظر قرآن

چگونه است که قرآن، هم انسان را منتها درجه مدح می‌کند و هم منتها درجه مذمت؟! نظر قرآن این است که انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آن‌ها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده خویشتن باشد. شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد «ایمان» است. همچنین از برخی آیات قرآن استنباط می‌شود که انسان فاقد ایمان و جدا از خدا انسان واقعی نیست.^{۲۲}

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^{۲۳}.

خداوند انسان را به وسیله عقل و شرع و فرستادن انبیاء و پیشوایان الهی، هدایت نمود و راه سعادت و ضلالت را به او نمایاند. اکنون خود اوست که باید راهی را با اختیار انتخاب کند تا به نیک‌بختی برسد یا شقاوت و بدبختی نصیبش گردد.^{۲۴} «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^{۲۵}

عناصر سازنده شخصیت آدمی

الف- عقل و اندیشه ب- دل و قلب ج- اختیار^{۲۶}

انواع شخصیت از دیدگاه قرآن

همه ما انسان‌ها در استفاده از نعمت‌هایی که خداوند در اختیار ما قرار داده است به دو گروه تقسیم می‌شویم:

گروه اول کسانی هستند که نعمت‌ها را در راستای طرح و نقشه‌های خداوند متعال و پیامبران الهی هزینه می‌کنند که نام این هزینه کردن را خداوند متعال در قرآن کریم شکر قرار داده است.

گروه دیگر نعمت‌هایی را که در اختیار دارند، در مسیر ظلم و فساد به کار می‌گیرند. این افراد در منطق قرآن کریم کافر خواهند بود.^{۲۷}

قرآن مجید و معصومین (علیهم‌السلام) شخصیت انسان را از نظر نوع عملکرد او به پنج حقیقت تشبیه کرده‌اند:

۱- شخصیت‌های سنگی

شما می‌توانید کارخانه وجود خود را با هزینه کردن غلط نعمت‌ها کاملاً خراب و ورشکسته اعلام کنید و روشن است که کارخانه‌ای ورشکسته، نه قابل احترام است و نه باارزش. «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»^{۲۸} سپس دل‌های شما بعد از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت‌تر از آن.

۲- شخصیت‌های بی ثبات

انسانی که نعمت‌های خداوندی را در مسیر غیر خدایی استفاده می‌کند به تعبیر قرآن کریم مانند گیاهی بی‌ریشه است که نه گل دارد و نه میوه و نه زیبایی. «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^{۲۹}

۳- شخصیت زیبا یا زشت

خداوند با بیان مثال زیبایی در مورد زنبور عسل، به انسان گوشزد می‌کند که ای انسان دیدی چطور زنبور عسل نعمت‌های من را استفاده کرد و نتیجه آن عسل شد، تو هم نعمت‌های من را درست استفاده کن تا نتیجه‌اش خوشبختی در این دنیا و بهشت جاویدان در سرای آخرت باشد. اما اگر نعمت‌های الهی در مسیر تباهی استفاده شود شخصیت انسان شبیه حیوان و یا حتی بدتر از حیوان می‌شود.

۴- شخصیت‌های شیطانی

قرآن کریم گاهی افرادی را که از نعمت‌های الهی به درستی استفاده نکردند تشبیه به شیطان می‌کند و گاهی آن‌ها را برادران شیطان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»^{۳۰}

۵- شخصیت‌های آسمانی

وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ»^{۳۱} مؤمن واقعی نزد خدا از نظر ارزش، با فرشته مقرب مساوی است.

و مؤمن کسی است که شاکر باشد و چنین کسی در منطق قرآن کریم، نعمت‌هایی را که در اختیار دارد با تدبیر خداوند استفاده می‌کند نه با برنامه‌های شیطان.^{۳۲}

عوامل سازنده شخصیت

دانش امروز، عوامل شکل‌دهنده شخصیت انسان را در دو گروه درونی و بیرونی طبقه‌بندی می‌نماید.

الف- عوامل درونی و جسمی تأثیرگذار بر روی شخصیت

این عوامل عبارتند از: ۱- اراده و اختیار ۲- وراثت و ژنتیک ۳- وضعیت فیزیکی و ظاهری بدن ۴- مسائل هورمونی و شیمیایی و...^{۳۳}

به دلیل اهمیت بیشتر تأثیر اراده و اختیار و وراثت و ژنتیک بر شخصیت انسان، نسبت به سایر عوامل، تنها به توضیح این دو عامل خواهیم پرداخت.

۱- اراده و اختیار

اساساً، اراده و اختیار یکی از مهمترین ویژگی‌های آدمی و عاملی اساسی در ساختن شخصیت انسان و ایجاد اختلافات فردی است. عوامل فیزیکی، زیستی، روانی و اجتماعی هرگز تعیین‌کننده افعال اختیاری بشر نیستند، بلکه فقط زمینه‌ساز گزینش و اختیار او هستند. بدون شک میزان استفاده‌ی افراد بشر از این نعمت خدا داده، مانند سایر نعم الهی یکسان نیست. کسانی هستند که با عدم اعمال این نیرو، به تدریج موجبات ضعف و سستی آن را فراهم می‌آورند. و کسان دیگری نیز هستند که با به کارگیری مستمر و صحیح آن، چنان قوی و نیرومند می‌سازند که می‌توانند در برابر همه عوامل و مقتضیات دیگر بایستند.

دیدگاه مذکور، حقیقتی است که علاوه بر عقل سلیم، آیات و روایات فراوانی نیز آن را تأیید نموده و اساساً در روز قیامت و هنگام حسابرسی، آن دسته اعمالی که ریشه در اراده آزاد انسان دارد محاسبه خواهد شد. از

این رو، آن دسته مجرمانی که در برابر پرسش و مؤاخذه الهی، جامعه آلوده را عامل انحراف دانسته و خود را ناچار به تبعیت از آن دانسته و می‌گویند: «...كُنَّا مُسْتَضَعِّينَ فِي الْأَرْضِ...»^{۳۴}، در پاسخ آنها گفته می‌شود: «...أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا...»^{۳۵} یعنی مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟! هر چند جامعه آلوده زمینه انحراف را مهیا می‌کند اما اختیار و اراده انسان را از او نمی‌گیرد.

۲- وراثت و ژنتیک

وراثت، به منزله مواد خام شخصیت آدمی، عبارت از انتقال بخشی از ویژگی‌های والدین به فرزند است. به کمک همین پدیده است که افراد یک نسل می‌توانند، صفت‌های ارثی خود را به نسل‌های آینده انتقال دهند و جوامع گوناگون انسانی را پدید آورند. در دین اسلام، دستورهای و قواعدی وجود دارد که عمل به آنها به تولید این سلول در بهترین شرایط و ویژگی‌ها کمک می‌کند. قرآن کریم و معصومین علیهم‌السلام در بیش از ۱۴ قرن پیش به مسأله‌ی "وراثت صفات" تصریح نموده‌اند.

«قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»^{۳۶}. (برادران) گفتند: اگر او [بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست، چون) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد...؛

این جمله و این اتهام برادران یوسف حاکی از تبریئه خودشان است؛ یعنی اگر او دزدی کرده، بعید نیست، چون برادری داشت که او هم دزدی کرده بود و در این کار وارث یکدیگرند، اما چون ما از طرف مادر با آنها نیستیم، لذا به دزدی دست نزده‌ایم.^{۳۷}

البته این صفت‌های ارثی با قرارگرفتن در شرایط گوناگون زیستی، قابلیت انتقال به وضع مخالف را نیز دارند.^{۳۸}

امروزه مسلم شده که قوانین ارث نه تنها در تشکیل نطفه نوزاد، بلکه روی حالات روانی او نیز به‌طور اثر دارد و فرزندان، خلق و خوی خود را از والدینشان ارث می‌برند. البته محیط نیز اثراتی روی آن داشته است.^{۳۹}

ب- عوامل بیرونی تأثیرگذار بر شخصیت

۱- تغذیه

امروزه دانش تجربی، وابستگی بین تغذیه و خصلت‌های بشر را اثبات نموده است.

از متون اسلامی به وضوح دیده می‌شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحيات و خُلقیات بشر وجود دارد. آیین اسلام با هدف تربیت و تکامل روحی و روانی افراد، مواردی را که شایستگی خوردن ندارند، معرفی کرده و به مؤمنان سفارش داده است که فقط خوردنی‌های پاکیزه را به عنوان روزی خود برگزینند؛ زیرا که آسیب‌های جدی لقمه و روزی حرام، بر کسی پوشیده نیست.^{۴۰}

۲- محیط پیش از تولد (رحم مادر)

از دید دورنگر و باریک بین اسلام شخصیت و اخلاق انسان نه تنها در دوران کودکی بلکه حتی در دوران جنین و پیش از تشکیل نطفه، نیز تکنون می‌یابد، به همین جهت، اسلام مراقبت‌ها و سفارش‌های لازم را به عمل آورده است و در رابطه با همین نکته است که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«سعادت کسی است که سعادت او در شکم مادر پایه گذاری شده است و بدبخت و شقی، کسی است که شقاوتش در رحم و دوران جنین شروع شده باشد.»^{۴۱}

از عوامل مؤثر که بر جنین اثر می‌گذارند، می‌توان به وضع جسمانی و تغذیه مادر، وضع عاطفی و روانی مادر، بیماری‌های بدنی و روحی مادر، شرایط اعتقادی و نیز استفاده از داروها و مواد شیمیایی در طول بارداری اشاره کرد.^{۴۲}

۳- خانواده

خانواده، مادر جامعه است که هنجارها و ارزش‌های موجود در خانواده، نخست بر شخصیت فرد و سپس بر اجتماع تأثیر می‌گذارد. در اسلام به نخستین سنگ بنای تشکیل خانواده، یعنی اقدام به ازدواج، تولد فرزند و به کارگیری اصول درست تربیتی توجه فراوان شده است.^{۴۳} پرورش نسل صالح، و تحویل دادن فرزندان شایسته و نیکوکار، امری مهم و باعث جلب رضایت خداوند است.^{۴۴}

۴- محیط اجتماع

محیط اجتماعی انسان عامل مهمی است در تکوین خصوصیات اخلاقی انسان. زبان انسان، آداب اجتماعی و مذهب، غالباً همان چیزی است که محیط اجتماعی بر انسان تحمیل می‌کند.^{۴۵}

ارتباط تنگاتنگ انسان با محیط موجب شده است که محیط به عنوان یک عامل زیربنایی در تکوین و تکامل طبیعت و اخلاق انسان می‌تواند باشد و این امروزه توجه ویژه دانشمندان را به خود معطوف نموده است.^{۴۶} انسان از نظر محیط اجتماعی تنها تحت‌تأثیر زمان حال نیست؛ زمان گذشته و وقایع و حوادثی که در گذشته رخ داده‌است نیز در ساختن او تأثیر به‌سزایی دارد.^{۴۷}

در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است که «هرکس ساکن بادیه باشد سخت‌خو خواهد بود» و این دلیلی است بر آن‌که بادیه‌نشینی و کناره‌گیری از مشارکت در زندگی اجتماعی، روحیاتی خاص به ارث می‌نهد که به سخت‌خویی و خشونت متمایز می‌شود.^{۴۸}

در زمینه تأثیر هم‌سالان و دوستان، اسلام توجه ویژه‌ای مبذول داشته است. رسول اکرم ﷺ فرمودند: انسان بر آیین و روش دوستش زندگی می‌کند.^{۴۹}

۵- فرهنگ

یکی از مهم‌ترین پیشرفت‌های علمی عصر حاضر شناخت فرهنگ است. تأثیر فرهنگ در رشد شخصیت به دو طریق کاملاً متفاوت صورت می‌پذیرد:

۱- انتقال رفتار فرهنگی بزرگ‌ترها به اطفال، که در درجه اول اهمیت است.

۲- تجربیات و نظریات شخصی که از مختصات محیط اجتماعی گرفته شده است.

هرقدر انتقال عوامل فرهنگی در زمان طفولیت دقیق‌تر صورت پذیرد، تأثیر عمیق‌تری در تکوین شخصیت فرد باقی می‌گذارد.^{۵۰}

۶- مربی

فرد مربی، در چگونگی شکل‌دهی به شخصیت کودک نقشی مؤثر ایفا می‌کند. مربی می‌تواند، بدلی از شخصیت خود را در وجود دیگری بازآفرینی کند. به همین دلیل حضرت علی (علیه السلام) به خودسازی مربی بسیار تأکید می‌کند تا آثاری که از وی به تربیت شوندگان منتقل می‌شود، مثبت، سازنده و شایسته باشد.^{۵۱}

نعمت زبان و نقش آن در زندگی انسان

مهمترین وسیله ارتباط انسان با افراد بشر و انتقال شفاهی اطلاعات به یکدیگر توسط زبان انجام می‌شود.^{۵۲} مغز و فکر انسان گنجینه‌ای است، مستقل و در بسته و یگانه کلید آن زبان است.^{۵۳} از این جهت امیرمؤمنان می‌فرماید: شخصیت انسان زیر زبان او نهفته است.^{۵۴} این نکته ایجاب می‌کند این عضو از بدن انسان آیت بزرگ خدا، مایه رشد انسانیت، بیانگر افکار و آراء انسان، و سنجش شخصیت انسان، شمرده شود.^{۵۵}

زبان در قرآن

خداوند در قرآن کریم از زبان به عنوان یک نعمت بزرگ در کنار تعلیم قرآن و آفرینش انسان یاد کرده است: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^{۵۶} خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را تعلیم کرد.^{۵۷}

اگر نعمت بزرگ «بیان» نبود انسان هرگز نمی‌توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل ساخته و در زندگی به تکامل و پیشرفت دست یابد.

قدرت بیان و تکلم در ادای رسالت رسولان الهی نقش مهمی دارد به گونه‌ای که حضرت موسی(ع) از خداوند می‌خواهد هر نوع لکنت را از زبان او بردارد. «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي»^{۵۸} و گره از زبانم بگشا، تا سخنان مرا بفهمند.^{۵۹}

در آیه شریفه «وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»^{۶۰} زبان که ابزار سخن گفتن است، از نعمت‌های خداوندی شمرده شده است. این توانایی بشری مانند توانایی‌های دیگر او، هم می‌تواند در مسیر صحیح به کار گرفته شود و هم در مسیر باطل.^{۶۱}

- مسئولیت‌های زبان

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^{۶۲} هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند، مگر اینکه نزد آن، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.

خداوند متعال در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان تکیه می‌کند و این به دلیل اهمیت و نقش فوق‌العاده‌ی گفتار در زندگی انسان‌هاست، تا آنجا که گاهی یک جمله، مسیر اجتماعی را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد.^{۶۳}

- گفتار و گویش، گویای شاکله و شخصیت انسانی

زبان آینه گویای باطن و شخصیت و شاکله وجودی هر کسی است. از این روست که در قرآن اعمال به عنوان لفظ مطرح شده است.^{۶۴}

انسان با شیوایی گفتار است که زیبایی یا زشتی باطن و شخصیت خود را به نمایش می‌گذارد. پیامبر ﷺ درباره تأثیر زبان در شناخت شخصیت انسان‌ها می‌فرماید: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ يُدَبِّرُهُ قَلْبُهُ ثُمَّ أَمَّضَهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمَّضَهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ»^{۶۵}؛ زبان مؤمن در پس دل اوست، هرگاه بخواهد سخن بگوید درباره آن می‌اندیشد و سپس آن را می‌گوید اما زبان منافق جلوی دل اوست هرگاه قصد سخن کند آن را به زبان می‌آورد و درباره آن نمی‌اندیشد.

- خیر و شر زبان

از آیات و روایات اسلامی به دست می‌آید که زبان کلید هر خیر و شری است. امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ»^{۶۶} بنابراین مدیریت زبان مهم‌ترین وظیفه هر انسانی است. گناهان زبانی مانند دروغ، تهمت، غیبت و... مقدماتی نمی‌خواهد در حالی که گناهانی که توسط دیگر اعضای بدن انجام می‌گیرد نیازمند مقدمات است.

مدیریت زبان

بر هر انسانی است که مراقب زبان خود باشد؛ امام باقر (ع) می‌فرماید: «لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ»^{۶۷}؛ هیچ‌کس تا زبانش را نگه ندارد از گناهان در امان نیست. پس سرچشمه بسیاری از کارهای خیر و عمل صالح و نیز گناهان کبیره و صغیره را می‌بایست در زبان آدمی جست.

اگر کسی در خود دید که از بهره‌گیری درست زبان ناتوان است، بهتر آن است که سکوت کند. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ»^{۶۸}

امام حسن عسکری (ع) نیز در بیان تفسیر قوله تعالی «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» می‌فرماید: «قُولُوا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ حُسْنًا مُؤْمِنُهُمْ وَمُخَالَفُهُمْ، أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَأَمَّا الْمُخَالَفُونَ فَيَكَلِّمُهُم بِالْمُدَارَاهِ لَا جِتْدَاهِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ. فَإِنْ اسْتَرَّ مِنْ ذَلِكَ بِكَفٍّ شُرُورِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^{۶۹}؛ با همه مردم، چه مؤمن و چه مخالف، به زبان

خوش سخن بگویند. مؤمن، به هم مذهببان، روی خوش نشان می‌دهد و با مخالفان، با مدارا سخن می‌گوید تا به ایمان، جذب شوند و حتی اگر نشدند، با این رفتار، از بدی‌های آنان در حق خود و برادران مؤمنش، پیش‌گیری کرده است.

از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمودند: «مَنْ وَقَى شَرَّ ثَلَاثٍ فَقَدْ وَقَى الشَّرَّ كُلَّهُ لَقَلَّهِ وَ قَبَّهِ وَ ذَبَذَبَهُ فَلَقَلَّهِ لِسَانُهُ وَ قَبَّه بَطْنُهُ وَ ذَبَذَبَهُ فَرْجُهُ»^{۷۰} اگر کسی توانست سه عنصر شکم، شهوت و زبان را کنترل کند، از همه چیز در امان است. هم‌چنین ایشان در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُدْخَلُ بِهِ النَّارُ مِنْ أُمَّتِي الْأَجُوفَانِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَ وَمَا الْأَجُوفَانِ قَالَ الْفَرْجُ وَالْفَمُ وَ أَكْثَرُ مَا يُدْخَلُ بِهِ الْجَنَّةُ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»^{۷۱} همانا اول چیزی از امت من که آن‌ها را وارد آتش می‌کند دو چیز توخالی است. سؤال شد: و آن دو چیز توخالی چیست؟ فرمودند: دهان و عورت...

نتیجه‌گیری

باتوجه به بررسی‌های انجام شده نتایج به‌دست آمده حاکی از آن است زمانی که انسان نسبت به شخصیت و عوامل تأثیرگذار بر آن، از طریق مهمترین کتاب راهنما و هدایتگر بشر، شناخت پیدا کند می‌تواند خویشتن را بسازد و در راه نزدیک شدن به خداوند و کسب رضای او گام برداشته و در نتیجه به والاترین مقام انسانیت که همان قرب الی‌الله است دست یابد.

شکل‌گیری شخصیت انسان برای رسیدن به این مقامات در گرو شناخت عوامل مؤثر بر شخصیت انسان است که از دیدگاه قرآن و آموزه‌های دینی این عوامل شامل عوامل درونی و بیرونی می‌باشد که عوامل درونی عبارت از وراثت و ژنتیک، و عوامل بیرونی عبارت از تغذیه، محیط پیش از تولد (رحم مادر)، خانواده، محیط اجتماع و مربی می‌باشد که هر کدام به نوبه خود نقشی را در ساختن شخصیت فرد ایفا می‌کنند.

وراثت و ژنتیک مهمترین عامل درونی تأثیرگذار بر شکل‌گیری شخصیت انسان است. افراد یک نسل می‌توانند انسان‌هایی را با صفات و رفتار متفاوت تحویل جامعه دهند زیرا فرزندان بسیاری از ویژگی‌های جسمانی و روانی والدینشان را به ارث می‌برند که تا حد زیادی در نوع رفتار و شخصیتشان تأثیرگذار است.

لازم به ذکر است که نقش عوامل بیرونی نسبت به عوامل درونی بیشتر و پررنگ‌تر است و بخش زیادی از رفتار و شخصیت انسان، تحت تأثیر همین عوامل شکل می‌پذیرد.

زبان یکی از مهمترین عوامل شخصیت‌ساز انسان است. وقتی انسان فواید و آفات زبان و گفتار را بشناسد در صورتی که رسیدن به سعادت دنیا و آخرت برایش اهمیت داشته باشد سعی خواهد نمود زبانش را کنترل کرده و در راه اطاعت و خشنودی پروردگار از آن بهره‌گیرد و به خوشبختی در هر دو جهان نائل آید در غیر این صورت سرانجام کار او نگون‌بختی و سقوط به اسفل‌السافلین است.

پی‌نوشت‌ها

۱. حجرات/۱۳.
۲. داود رجبی‌نیا، سید محمود طاهری، مجله طوبی (کاوشی در شخصیت در پرتو قرآن و حدیث)، شماره ۲۷، فروردین ۱۳۸۷، ص ۱۴.
۳. مهدی ثریا، فرهنگ و شخصیت، تهران، انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۸۴، ص ۳۶.
۴. ثریا سلیمانی فر، بررسی شخصیت جوان از دیدگاه قرآن حدیث و علم روانشناسی، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۱۸-۱۷.
۵. بهروز یدالله پور و مهناز فاضلی کبریا، مجله قرآن و علم، روانشناسی شخصیت سالم از منظر قرآن، شماره ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۳.
۶. همان، ص ۱۴.
۷. سعید شاملو، روانشناسی بالینی، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۸۹، ص ۱۰۴-۱۰۵.
۸. الإسراء/۸۴.
۹. ثریا سلیمانی فر، همان، ص ۲۱.
۱۰. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش، ص ۱۰۱.
۱۱. ثریا سلیمانی فر، همان، ص ۲۴.
۱۲. شمیم یاس، ماهیت انسان از دیدگاه قرآن، شماره ۶۰، اسفند ۱۳۸۶، ص ۲۳-۲۵.
۱۳. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، صورت و سیرت انسان در قرآن، ج ۱۴، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۶ه.ش، ص ۳۱.
۱۴. بقره/۳۰.

۱۵. صاد/۷۲.
۱۶. مؤمنون/۱۴.
۱۷. مهدی حائری تهرانی، شخصیت انسان از نظر قرآن و عترت، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج)، ۱۳۷۳ هـ.ش، ص ۸۴-۸۵.
۱۸. داود رجبی نیا، سید محمود طاهری، همان، ص ۷-۱۴.
۱۹. شهید مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (۴): انسان در قرآن، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۹۰، ص ۸-۱۱.
۲۰. مهدی حائری تهرانی، همان، ص ۱۵.
۲۱. داود رجبی - سید محمود طاهری، همان.
۲۲. شهید مرتضی مطهری، همان، ص ۱۷-۱۵.
۲۳. اعراف/۱۷۹.
۲۴. مهدی حائری تهرانی، همان، ص ۱۱۹.
۲۵. انسان/۳.
۲۶. داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۷-۱۴.
۲۷. مشرق نیوز: www.mashreghnews.ir
۲۸. بقره/۷۴.
۲۹. ابراهیم/۲۷.
۳۰. الاسراء/۲۷.
۳۱. محمد بن محمد شعیری، جامع الأخبار (لشعیری)، نجف اشرف، المطبعة الحیدریه، بی تا، ص ۸۵.
۳۲. همان سایت.
۳۳. روان پزشکی لینفورد ریس، مقاله شخصیت، مترجم دکتر حسن مرنندی، ص ۶۳.
۳۴. نساء/۹۷.
۳۵. همان.
۳۶. یوسف/۷۷.
۳۷. علی اکبر قرشی بنابی، نگاهی به قرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴، ص ۱۶۱.
۳۸. داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۲۱-۱۴.
۳۹. ژ.آ. هدفیلد، روانشناسی و اخلاق، ترجمه: علی پور، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۲۷.
۴۰. حسن عاشوری لنگرودی، نقش تغذیه در اخلاق، شماره ۸۳، پاییز ۱۳۸۹، ص ۱۵۱-۱۵۰.
۴۱. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، همان، ج ۷۷، ص ۱۱۵.
۴۲. داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۷-۱۴.
۴۳. همان.

۴۴. حسین انصاریان، نظام خانواده در اسلام، قم، انتشارات ام اییها، ۱۳۷۷، ص ۷۰ و ۷۳.
۴۵. شهید مرتضی مطهری، همان، ص ۳۷.
۴۶. رسول ربانی، محمد رمضانی، پژوهشنامه انقلاب اسلامی (بررسی تأثیر محیط بر رفتار فردی و اجتماعی از دیدگاه ابن خلدون)، شماره ۱۳، بهار ۱۳۸۵، ص ۵۸.
۴۷. شهید مرتضی مطهری، ص ۳۷-۳۸.
۴۸. رسول ربانی و محمد رمضانی، همان.
۴۹. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ص ۳۷۵.
۵۰. م نیک زاد، نقش فرهنگ در ایجاد شخصیت، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۵۴، ص ۹۳-۹۱.
۵۱. داود رجبی - سید محمود طاهری، همان، ص ۷-۱۴.
۵۲. زین العابدین احمدی، حسنعلی احمدی، زبان کلید بهشت و جهنم، قم، انتشارات میثم تمار، ۱۳۸۵، ص ۱۲.
۵۳. مجله درس هایی از مکتب اسلام، شماره ۱، فروردین ۱۳۶۰، ص ۷-۶.
۵۴. سیدرضی، نهج البلاغه، مترجم محمد دشتی، حکمت ۱۴۸، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۸۵، ص ۶۶۱.
۵۵. مجله درس هایی از مکتب اسلام، همان، ص ۷.
۵۶. الرحمن/۳ - ۱.
۵۷. احمد شجاعی، مجله معرفت، سخن نیکو از منظر قرآن، شماره ۱۵۲، مرداد ۱۳۸۹، ص ۱۱۶.
۵۸. طه/۲۷ - ۲۸.
۵۹. زین العابدین احمدی، حسنعلی احمدی، همان، ص ۱۵-۱۴.
۶۰. بلد/۹.
۶۱. احمد شجاعی، همان، ص ۱۱۶.
۶۲. ق/۱۸.
۶۳. زین العابدین احمدی، حسنعلی احمدی، همان، ص ۱۷-۱۶.
۶۴. ق/۱۸.
۶۵. مسعود بن عیسی ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعه ورام، ج ۱، قم، مکتبه الفقیه، بی تا، ص ۱۰۶.
۶۶. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۲، ص ۲۹۸.
۶۷. شیخ محمد باقر مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۱۷.
۶۸. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ح ۲۰۲۲، اصفهان، انتشارات خاتم الانبیاء، ۱۳۸۸، ص ۲۸۱.
۶۹. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل مستنبط المسائل، ج ۱۲، بیروت - لبنان، موسسه آل البيت ﷺ لإحياء التراث، ۱۴۰۸، ص ۲۶۱.

۷۰. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۹، ص ۳۲.

۷۱. محمدبن علی ابن بابویه، همان، ص ۷۸.